

سپاروون

ماره چهارم، سال اول،
جدي ۱۳۶۶ شمسی مطابق
ادی الاول ۱۴۰۸ قمری
سابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

بالهای سینما

صفحه ۲۲

وگوش کجاست

صفحه ۵۳

Ketabton.com

مسابقه عکاسی

سپادون

مجله سپادون مسابقه عکاسی
برای پیش ماه آینده الی ختم
ماه تیر ۱۳۶۷. برای اندازد.

در این مسابقه عکاسان داخلی و خارجی
میتوانند شرکت کنند، عکسهای

مورد نظر منظر طبیعی، پورتره ها، زندگی های
مردم و غیره ها میزبان به سبک رنگ و سیاه سفید

در هر یک یک نفر از آن به برنده کان آن اعطا میگردد.

جایزه اول	یک جایزه	۱۵۰۰۰	افغانی
جایزه دوم	دو جایزه	۷۰۰۰	"
جایزه سوم	سه جایزه	۴۰۰۰	"
جایزه چهارم	چهار جایزه	۲۰۰۰	"
جایزه پنجم	پنج جایزه	۱۰۰۰	"

شرکت کننده کمال کار
شماره بایک قطعه فوتو رخنه
در نشر بفرستند

کادر: اداره مجله سپادون

رادیو و رادیو آستام های مرغوب
را از کمپنی های مشهور جاپان
آماده فروش دارد .



فروشگاه لمر
انواع سامان آلات مورد
ضرورت خانواده هارا
عرضه میدارد

در فروشگاه لمر تلویزیون

های مختلف النوع جاپانی، شوروی و چرمنی بفروش میرسد

آدرس: منزل تحائی بارک هوئل
محمد جانتان واثی

سپاوون

شماره چهارم، سال اول، ماه جدی ۱۳۶۶ شمسی مطابق
جمادی الاول ۱۴۰۸ قمری مطابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

پاسخ خواننده گان

با سپاسگذاری فراوان از خواننده گان گرامی مجله سپاوون، که طی روزهای گذشته از طریق ارسال نامه ها، ارتباط تیلیفونی و تماسهای مستقیم مجله شما را استقبال گرم نموده و ما را در زمینه کار بهتر هرچه بیشتر تشویق نمودند.

مدها نامه به اداره مجله مواصلت نموده که در آن نظریات، انتقادات و پیشنهادات سودمند درج است، اداره مجله با دقت تمام این نامه ها را مطالعه نموده و در شمارهای آینده به پاسخ آن می پردازد.

خواننده گان مجله بعضاً "اظهار تشویش نموده که شاید کار مجله بعد از خراب شود، به پاسخشان می گوئیم به هیچ وجه چنین نخواهد شد چون چنین تصمیمی را نداریم.

اکثراً "از ناخوانا بودن صفحات مجله شکوه نموده اند، درین مورد باید گفت که اداره مجله با تمام نیرو در جستجوی امکانات بهتر و تهیه تایپ های با حروف زیبا و خوانا است ولی هنوز درین راه توفیقی به دست نیامده است.

از شما دعوت بعمل می آوریم اگر امکاناتی در اختیار دارید مجله همکاری نماید.

نظریات همه خواننده گان جدا رعایت گردیده و مشوره های شان ما را برای کار بهتر، یاری میرساند.

اکتون که شماره چهارم را با تغییرات بیشتر در دست دارید با آرایه پیشنهادات و انتقادات ما را یاری دهید.



گوشه گشت؟ ص ۵۳

ادبیات

صفحات شعر
له نیم کسوکری
برق و نقشهای روی دیوار
شاهداتهام
ص ۴۶-۴۲
مخ ۶۲
ص ۳۰
ص ۷۸



تنهایی ص ۵۴

گوناگون

دوید یو کستونوبازار
بده برای خدا
چلو صاف

برای شما فال گرفته ایم
دینج راه هتی

ص ۲۱
ص ۳۲
ص ۶۴

ص ۹۶
مخ ۷۰



هنرمندان هندی
ظواهر خوا هندی ص ۴۹

طی ماه جدی

دوسیه جنایی
چرا چاق می شویم
۴۰۰ میلیون بشوگان
زنیکه همه را برهنه می بیند

ص ۳۷
ص ۶۸
مخ ۷۶
ص ۵۸



ص ۳۸
شرح دالیر در کابل



کابل در گذرگاه تاریخ ص ۶



عزیزه ها و آدم ها ص ۱۲



بالهای سیمنا ص ۲۲

پرسش و پاسخ

بیلتون
دهم لیا لمنوخته
ص ۳۲
مخ ۹۰



شهر زرد و زمین کمره ص ۲۶

نشریه اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:

بارق شفیعی، محمود حبیبی
عبدالله شادان، لطیف ناظمی
رهنورد زریاب، شفیق وجدان

مدیرمسوول : ظاهرنشین
معاون : محمد آصف معروف
تلیفون : ۲۴۹۳۵
آرت و گرافیک : سمیع مسعود و روح اله نقشبندی
خطاطی : کبیر امیر
مهتم : ظاهرفوری
آدرس : تعمیرات اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان مقابل هتل کابل
تیراژ : ۲۰۰۰۰ جلد

عکسهای شماره از محمد قاسم صاعد و شیر شاه ابوی



عکس بشتی اول از محمد نور

خوشا عشق سراي کابل و دامان کهسار ش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خار ش
خوشا وقتی که چشم از سوادش سر به چین گردد
ش چون عاشقان و هاربان از جان گرفتار ش
ز وصف لاله اورنگ بر روی سخن دان
نگه را چهره خون سانه ز سیرار غوان زار ش
چه موزونست یارب طاق ابروی پلستان
خدا از چشم شور زاهدان دارد نگه ارش
خضر چون گوشه برگرفته ست از دامن کوهش
اگر خوشتر نباشد از بهشت این طرف کهسارش
اگر در رفعت برج فلک سایش نمی بیند
چو خورشید را از طرف سوانتاده دستارش
حصار مار پیچش از ده های گنج را مانده
ولی ارزد به گنج شایگان هر خشت دیوارش
نظرگاه تماشا بیست دروي هر گذرگاهي
همیشه کاروان مهر می آید به بازارش
حساب به جبینان لب بامش کسی میداند
دو صد خورشید رو افتاده در هر پای دیوارش
به صبح عید میخندد گل رخساره صبحش
به شام قدری هلو میزند زلف شب تارش
تعالی الله از ((باغ جهان آرا)) و ((در شهر آرا))
که طوی خشک بر جامانده است از رشک اشجارش
نماز صبح واجب میشود برباک دامان
سفیدی میکند چون در دل شب یاسمن زارش
نمیدانم قماش برگ گل لیک اینقدر دانم
که بر مخمل زند نیست درشتی سوزن خارش
درختانش چو سرو از برگریزی اینند ایمن
خزان رنگی ندارد بر گل رخسار اشجارش
خضر تیری به تاریکی فکند از چشمه حیوان
بیا این جا حیات جاودان برگیزانهارش
تکلف بر طرف این قسم ملکی را به این زینت
سپهداري چو نواب ظفر خاست در کارش
نواي جغد چون آواز عنقا به گوش آید
خوشا ملکی که باشد شهنه عدل تو معمارش
فلک از آفتاب آینه داري پیشه میمازد
که گرم حرف گردد طوطی کلک شکر بارش
چو از هند دوات آمد بیرون طاق کلک او
خورد صدمار پیچ رشک کبک از طرز رفتارش
نباشد حاجت سرمایه بال هما او را
سعادت همچو گل میروید از اطراف دستارش
بلند اقبالی آن دارد که گر بر آسمان تازد
به زور بازی قدرت کند با خاک هموارش
ز بهر در عهد او دزدی بر افتاده ست از عالم
نیارد خصم دزدیدن سر از شمشیر خونبارش
رباید تیزی از الماس و سرخی از لب یا قوت
نماید جوهر خود را چو شمشیر گهر بارش
سری گر جنبش ابروي تیغش بر زمین افتد
کی بر میدارد از خاک مذلت جز سر دارش
چی گویم از بلند بهای طبع آسمان سیرش
به دوش هر تن کرسی مینهد از رتبه افکارش
الهی تا جهان آرا و شهر آرا به جا باشد
جهان آرایسی و آرایش کشور بود کارش
صائب تبریزی

سومین تحقیق وطن تحت عنوان (کابل در گذرگاه تاریخ) به تاریخ ۱۴ خرداد در تالار جلسه بال هوول کنایش یافت. در این سومین درخشان های تاریخ «جغرافیه و هنر کابل» مقالاتی توسط پژوهشگران گردآوری شد. در این سومین اضافه از دو عدد تن از دانشمندان، محققان و رجال و شخصیت های اجتماعی و سیاسی فرهنگی کشور اشتراک ورزید و بودند. طی سه روز جلسات علمی و تحقیقی سومین کابل در گذرگاه تاریخ ۴۵ تن از نویسندگان، دانشمندان و پژوهشگران همه ملیتهای مختلف مقالات شایسته و در رابطه به شهر کابل و مسائل نظر تاریخی و فرهنگی شهر کابل تراثت نمودند. این سومین که مدتهاست به روز ادامه داشت با عدد و قطعاته پایانی یافت. در شماره های آینده برخی از مقالات این سومین را مختصراً به نشر میسازیم.

کابل

در گذرگاه تاریخ

1988

سال نو آرزوهای نو

شیر محمد محمدی

آدم بدنی زنده گینه معتبری وارو



با خود می آورند در یک روز مستقیم
نیکی و نیکوین تقدیم میگردند - پیرومرد
بارس سفید و انبوه (نیکی و نیکوای -
بزرگ یاسانتاکلاوس) بشماره
برشانه و خریطه بی درد است در -
این جشن به خانه ها میرفت
طوری که می گویند برای اطفال
خوب تحفه میداد - اطفال بد را
محکوم به جزای کرد - اطفال بی
صبری شب بکس های خود را بعلوی
بخاری د یاری می گذاشتند تا اینکه
آدم برنی آزاره دود رو برای شان
تحفه بیاندازد - سانساکلاوس
در روسیه - بابوناکالی در ایتالیا
پیرویل در فرانسه به روز میلاد -
تبدیل شد -
به این توضیح دوباره سال نو
برای خواننده گان خود آرزوهای
نورا آرزویندایم -

سپس به فکر آراستن درخت ها
باسیزه ها روشنی و شمع های کو -
چک شدند - متعاقباً درخت
سال نو بوجود آمد -
آدم برنی که زندگینامه
معتبری دارد - در طول تاریخ
تغییرات زیادی دیده است -
پیرومرد سه دندان خدای یحراها
پسی دون (پلاتون) رایونانی ها
و مردمان قدیم روم -
شناختند - ابیازان محل ابحار
بی نداشتن ایمان به اود اخل
آبی نمی شدند - مسیحیون منزلت
این خدایان عرفی را نابود کردند
و جای نیستون را مدافع جدید
ماهگیران و قایق رانان - یعنی
نیکی و نیکوای بزرگ احراز کرد -
بدان بعد از بازگشت
از مسافرت های د رازم تحفه ها

سالها از پیدایش جهان صورت
می گرفت -
مفکوره جشن گیری سال نو
هم از ابتکارات بطر کبیر است
استفاده از درخت ناجو
در سال نو بعد از قرن
۱۸ در روسیه در نیمه اول قرن
نزد آغاز گردید - کلیت ها
و سلاویان درخت بلوط - آلمانی ها
ناجوه یونانی ها - سرو - انگلیسها
صنوبر را تقدیم می نمودند -
مردم به جنگل رفته بود درختان
مورد احترام خود اشکال چوبی
باکاسنی را می آویختند و تحفه
ناجیزی در یاری آن میگذاشتند -
بائردگرگونی شیوه زندگی
به جای آنکه به جنگل بروند در اوایل
را شاخچه ها گل رخت را آماجند
درخت مکمل را بخانه می آوردند -

سال نو مردم سلاویان قدیم
اول مان بود - رسوم کهنه
حتی پس از بدیوئی عیسویت هم
بکلی از میان رفت مگر در اواخر
قرن ۱۵ در زمان سلطه کنیزریون
سم و اسیلوین طبق قوانین
در بیزانسیست ها اول سیتمبر با حیث
آغاز سال نو بدیوئی گرفته بعد
از دوسه سال پاتر فرمان بطراول
اول جنوری را آغاز سال نو
قرار دادند - و جشن گرفتند
در سایر کشورهای اروپائی که با پ
گریگوری هفتم در سال ۱۵۸۲ -
شیوه قدیم جنتری بولیانیسی را
تغییر داد - تا آنوقت محاسبه

اسرار خورده نی



معجزه انار

ساعت در د و گیلان آب ترنموده
بعد آهسته حرارت داده به
تدریج درجه حرارت را زیاد کنید
تا آب آن به یک گیلان برسد
بعد آنرا سه قسمت کرده سه
وقت بنوشید اگر در روده ها
احساس درد کردید میتوانید
یک قاشق جایخوری بارانیسن
بخورید - استعمال همین جو -
شانه برای درد گلو - بختگی
دهان و بیرو ها نیز مفید است
برگ خشک یا تازه انار بصورت
جوشانده برای رفع خستگی
ضعف معده کم اشتها و کم
خونی اثر مفید دارد -
آب انار در بیماری های گرد
مثانه و بیماری قند اثر مفید
دارد -

انار جلد را شاداب میسازد
گل - برگ - میوه - ریشه
و پوست انار شفا دهنده است -
انار بهترین داروی ضد کم -
خونی است -
آب انار چربی خون را از بین
میرد -
درخت انار گیاه مفیدی است
که استفاده از هر قسمت آن برای
بدن مفید واقع میشود - گل انار
ضد اسهال است جوشانده آن
حتی در معالجه اسهال خونین
مفید واقع میگردد -
ساقه و یا ریشه انار کم کدو
دانه را از بین میرد - هفتاد و پنج
گرام پوست خشک پانود گرام پوست
تازه یا ریشه انار را بیست و چهار

در ۱۷ قوس ۱۳۶۶

« ۸ دسامبر ۱۹۸۷ »

درواشستان معاهده در

مورد محو کامل راکت های

میانبرد و برد کوتاه به

امضا رسید

گام بزرگ برای آینده

رومالدرگین :

● بسیاری از دانشمندان نام نهاد در زمان خود پیشگویی

نموده بودند که نیل به چنین موافقتی ناممکن است

ولی تا این فترت را بدست آوردیم ما به هدف رسیدیم.

مینچایل گریباچف :

● من متعهدم که تاریخ امضا قرارداد در مورد محو کامل

راکت های میانبرد و برد کوتاه اتحاد شوروی و آمریکا ثبت صفحات

جادو دان تاریخ تلاش انسانها بخاطر جهان بدون جنگ خواهد شد.





ولین گام بسوی خلع سلاح

فکر نمیشود درباره آنچه که جهانیان همه روی صفحه تلویزیون دیده و از طریق امواج رادیو شنیده اند، بحث بیشتر انجام داد. اما با آنهم گستره و دامنه گفته ها و نوشته ها را جامع به ملاقات سران اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، و عقد موافقتنامه هشتم دسامبر ۱۹۸۷ و اشتگتن مبنی بر امحای راکت های هستوی برد متوسط و کوتاه به چگونه گی مناسب آینه در - قبال سلاح هستوی و سایر انواع اسلحه مستعد به نابودی دسته جمعی بشر مربوط میشود. زیرا و اسلحه هستوی معنی ادامه

زنده گی بشر را دارد و بشریت در صورت ادامه زنده گی، این نخستین گام بزرگ را در راه نجات خویش از نابودی، قایل نمیشود گرفته گرامی این میدارد و حتی سروده های برای پیش خواهی که داشت. هنوز که تصنیف این سرود ها صرف در مخیله آهنگ سازان نضج میگیرد، مختصر آیه دیده ها و شنیده های اولین دهه دسمبر اسال بر میگردد. در آن روزها با اهمیت ترین خبرد ر سایل اطلاعات جمعی جهان خبر سفر میخائیل گرباچف منشی عمومی کینه مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ایالات

متحده آمریکا ملاقات وی با رونالد ریگان رئیس جمهور کشور وقت موافقتنامه امحای سلاح هستوی برد متوسط و کوتاه بود. اهمیت ملاقات نه تنها در عقد موافقتنامه نهفته است، بلکه میلیون ها انسان سیاره ما با تعجب و حیرت اساسی گزارشات واشنگتن تمایل فراوان نسبت به دانستن آنچه تاحال نمیدانستند، نشان داده و ساحه شناخت شانرا از - جهان توسعه بخشیدند. پیام های متعدد عنوانی رونالد ریگان و میخائیل گرباچف اظهارات رهبران و شخصیت های سیاسی و اجتماعی جهان بیامون

این رویداد بزرگ و امیدواری های میلیون ها انسان سیاره زمین - نسبت به آغاز قطع مسابقات تسلیحاتی، تدویر کفرانسمای مطبوعاتی و تمرکز بیش از پنج هزار ژورنالیست از سراسر جهان در واشنگتن، همه نشاندهنده تمایل جهانیان نسبت به تحقق این نخستین ابتکار عملی در جهت بقای انسان و تمدن بشری است. هزاران نامه از مردم ایالات متحده به آدرس میخائیل گرباچف و شناخت جهانیان از وی بحیث طراح طرز تفکر نوین سیاسی در مناسبات بین الدول و ابراز نظر های حتی انتی سوتیسیت

ترین روزنامه ها و آژانس های خبررسانی جهان از جمله در - ایالات متحده جون واشنگتن - پست (ان بی سی) و واشنگتن تایمز، و غیره راجع به اهمیت این ابتکارات گواهی بشتیانی مردم از صلح و ناگزیری تغییر لحن حلقات طرفدار ادامه مسابقات تسلیحاتی و جنگ میباشند. در راستانه ملاقات کتایه هایسی به آدرس رئیس جمهور جلب توجه مینمود. در صفحات (واشنگتن - پست) بجای اعلانی که معمولاً مفاد و درآمد بولی گراف دارد پنج بار این جملات پیروانی رونالد ریگان به نشر رسید:

«نکند که از جمله تمام رهبران امریکا شخص شما» ابتکار دفاع ستراتیژیک» را ازین بیرون - نکند که شخص شما بخاطر موافقتنامه نوبتی خلع سلاح، بخاطر ملاقات نوبتی با گرباچف کشور ما را در برابر تهاجم هستوی طی مدت با نژده سال و یا شاید برای همیشه در دفاع بسازید، نکند که شخص شما (۴۰۰) جماعتی اتحاد که همیقتسین ستون ها در واشنگتن تکان بخورند و رونالد ریگان نسبت به بسیاری از خاطر خواهان همین جنسی قلبش موضع (چپ) را برای خود اختیار نماید. در واشنگتن گوین تحریر عمیقی در راست و این

تحریر بخاطر یک امر، بخاطر تقد و تعمیل احتمالی موافقتنامه ها با اتحاد شوروی درباره خلع سلاح، در روز های اخیر قیبل از عقد موافقتنامه کتایه بلکه کلمات توهین آمیز در صفحات روزنامه ها نسبت به رئیس جمهور نثار میشد.

پس بنیسم چه پیش شده با رئیس جمهور چه اتفاقی افتاده. انهم در حالیکه هنوز از زخم های (ایران گیت) خون میچکد. بلی. فقط یک حرف باعث شده. تمایل امضای موافقتنامه ای که او را در تاریخ جهان بحیث استقرار دهنده صلح ثبت میکند، خیلی بزرگ است. بر علاو میدون هیچ تردیدی تمایل انسانی و قابل درک برای همه، نیز نقش اساسی دارد. اما بهر صورت عامل دیگری تعیین کننده است. بخش اعظم این اقدام را منطق مذاکرات صلح ریکجاویک که از همان یکسال قبل یک روز هم به ندرت گذشت مواجه نگردید تعیین نمود.

ابتکار صلح تمام موانع را قدم به قدم از برابرش برچید و تا سرحدی تقرب نمود که آن هان جامعه بشری قبل از امضای موافقتنامه به وضاحت تمام میسرند: جلو انهدام جهان را میگیری؟ یا نمسی خواهی از نابودی بشر جلوگیری نمایی؟

بلی از زور نالیستها قبل از ملاقات از رئیس جمهور پرسید: «... هرگاه این موافقتنامه را رئیس جمهور یگری امضا مینماید آیا ریگان قبلی علیه وی بمخالفت بر نمیخاست؟» اما امروز رئیس جمهور ایالات متحده رونالد ریگان است. او چنین بد برای از میخائیل گرباچف در برابر قصر سفید چنین گفت: این نا آشنا، دوستی است که باید با وی آشناند. موزیک تشریفاتی بعد آمد، مساکر رژه رفتند، لبخند ها و دست فشردن ها...



قیمت ۱۰ افغانی

شهرت و آدرس عارض
اسم
مسم شوهرو آگ عارض زوج با
کرد

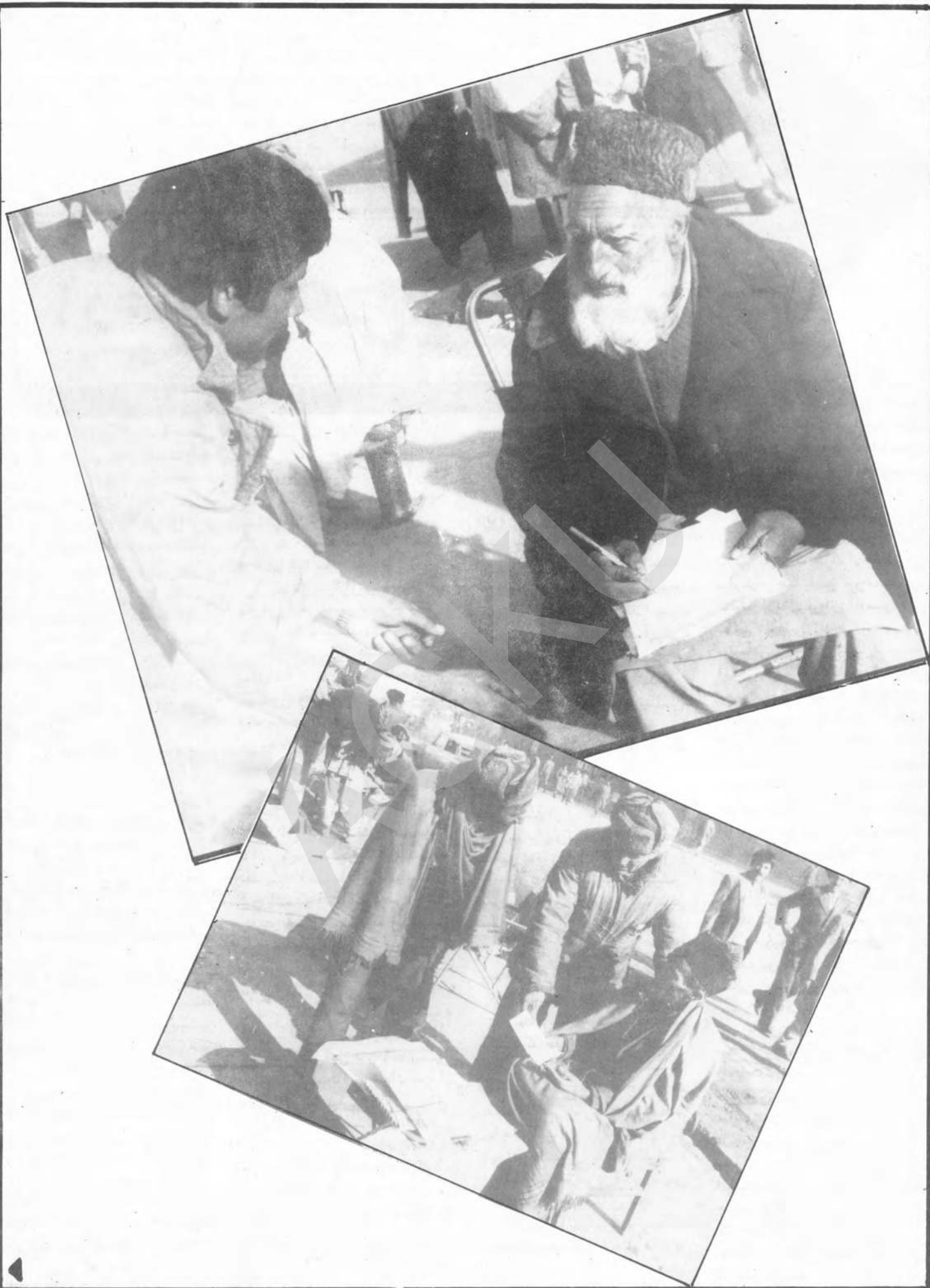
[illegible]

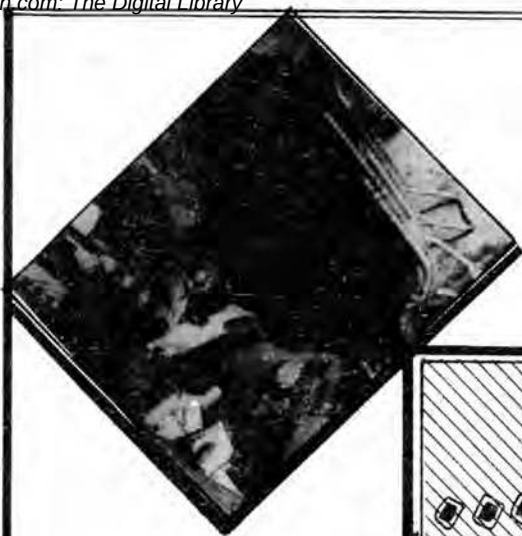
مقام ختم امرات محمد ولایت یان
 و افواج لکڑان فیروز علی الدین نیکو خان
 فیروز خان ام جو رکنہ ۱۱ فریب نظامہ خوار کفری
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

Ipia ipia

در مناطق مزدحم شهر در کنار و گوشه پیاده روی های که روزانه هزارها تن از شهروندان در رفت و آمد دارند، آنجایی که شهریان مابا گذاشتن کراچی های گونه گونه و واجیدن بساط های رنگارنگ به کار دست فروش مشغول اند و زنده گس شانرا تا می بینند، آنجایی که غرفه ها، ایستگاه ها، رفت و آمد عراده جات و منتظرین سرویس های شهری چشم ها را خیره می سازد، در این رنگارنگی دنیای آدمها، با سیاه ها، اندیشه ها، آیدها و هو شخصیت های متفاوت، سطح برابری ندارند و کنی ناممکن اجتماع و در میان این پاره از دوره گربان شهرت ها، میان به کسانی بر می خورد که در پیاده روی ها روی چوکی نشسته در برابرشان میزه همرا، با اوراق غنیه خود نمای میکنند.

نمای این هارا می شناسید
حتما گاهی هنگام عبور
از جاده های مزدحم شهر
چشمان تال به این ها افتاده
است و شاید بین تفاوت و بدون
مقتصد، صفحه (۱۳)





آدمها، عریضه‌ها...

د رنگ از پیر نان رد شده اید
این ها کسانی اند که روزانه
برای تعداد بیشماري از مردمان
بی سواد و یا سواد نهمراجهت
حل د شواري هايشان عرایضی
را مینگارند بی آنکه پایان کار
مشتری را دریابند
بی سواد و یا سواد بدین

جهت که با کمال تاه سفکاهی
حتی با سواد ان شهر نسبت وارد
نیودن در کار عریضه نویسی
و منظور جلوگیری از کاغذ برانی
هاي بعد پیاپی نگارش تراوش
قلم این عریضه نویسان
شعری نشینند، آن هم عریضه
نویسانی که پیش از آشنا ساختن
قلم با ورقه بی عرض میگویند
بنجاه افغانی میشه که باز
پسان نکون چطور؟ ...

و آیا راستی این همه ریختن
کلمات روی کاغذ بنجاه افغانی
نس اززد؟

چرا نه، حتماً میارزد ۱۱
باي صحبت يك تن از آنان
می نشینم و او به پرسش در مورد
اینکه «چگونه زنده گانی دارد»
چنین پاسخ میدهد:

«کار و بار ما بد نیست، بعضاً
کار زیاد است اما یگان وقت هم کم
میشاند روزانه بسیار عریضه
نویسه میگویم، بپری گرفتن تذکره،
تجدید سن، بپری گرفتن نکاح
خط، تیلوف، تلگراف، زمین،
خانه، رهای زندانی، خط
و اد رس خطها را هم مینویسم.

د زمان ما مکتب زیاد نبود، همین
قدر بود که آدم خوانده میشد.
از مجبورت روزگار حال مشغول
عریضه نویسی میباشم بیس
ما هر قسم آدم بر نوشتن عریضه
میاید. هم مکتبی هم ناخوان
برای اینکه عریضه نویسی کار
ساده نیست و حتی بسیاری با
سوادان هم نمیدانند که برحل
کارهایشان چگونه عریضه بنویسند.
آری در گونه های مختلف

خورد ترین فرزندانم که به صنف
جام در سر میخواند خطاطی
ورسای را میداند.

در طول عمر هر قدر که پیدا
کرده ام در راه تحصیل اولادها
کسب علم و دانش به مصرف رساند
ام و یگانه آرزوم هم همین است
که فرزندان صادق و خوب را به

هم نمام. فعلاً يك
لقه نان خنجر بخور و میر پید امیگویم
که مقصد روز میگذرد. خودم
شخصاً خطاط به طور محدود
شا عریضه و ضمن عریضه نویسی
مقاله نویسم میباشم.

عرایضی که برای هموطنان

ما مینگارید در برگیر چگونه موضوع
عانی است؟

عرایض چگونه گون است،
مسایل حقوق، جزا، اطفال،
پاسپورت میباشند ولی عرایض
تفریق و طلاق و ازدواج بیشتر
میباشند.

سوال
به نظر شما يك عریضه خوب
چه نکاتی را باید دارا باشد؟

جواب:

يك عریضه خوب عریضه
ایست که خلص باشد، به خط
خوش و خوانا نگارش بیابد
مطلب یا موضوع عارضه در آن به
صورت واضح و درست مجسم
ساخته شود تا در فهمیدن
ایجاد دشواری نکند و گذشته
از همه باید موضوع زیاد روشن
اندک و با صراحت بیان شود.

کاري جالبی را که در مدت
عریضه نویسی تان انجام داده
اید چه بوده؟

به نظر خودم کار جالب
این بوده که وکیل شرعی الله
نظر هزار نفر شدم، او را به ۱۵ سال
حبس محکوم کرده بودند اما من
توانستم با پیگیری کارهایم
او را از حبس رهایی دهم.

باری اگر یادید دقیقانه
به کرسی داور بنشینم به نیک
درمی یابیم که هر کدام قصه یی
دارند و حکایه یی درخشان
شوند که دل و روان آدمی را
به بی آلاشی زنده نگاد می

مردمان معتقد میسازد که
اقتدار تهی دست جامعه اند
و همه آرزوی داشتن زنده گانی
بهرتر و خوشتری را دارند. اینکه
قبلاً به چه کاری اشتغال
داشته اند و یا در سالهای قبل

مصرف کدام کارها بوده اند
حرفی شنیدنی است که یکی
از این عریضه نویسان در مورد
سابقه اش در کار میگوید:

تا صنف شش در سر خواندم،
بعد از آن معلم شدم و وقتی که
تقاعد کردم چند سال در خانه
بودم اما بعد ها که مجبور شدم
عریضه نویسی را شروع کردم
همین چند نویسی که پیدا

میکم قوت لایموت میگویم.
باتنی دیگری از این ها بر-
میخورم که آموزگار است و روزانه
اوقات گران بهایش را برای اموز-
ختاندن افراد اجتماعش به مصرف
میرساند. وقتاً فوقتاً به کار

عریضه نویسی نیز مشغول است
به گفته خود من مدت پنج سال
است که عریضه مینویسم و هم به
حیث آموزگار مشغول خدمت
میباشم. او از روزی میکند روزی نوز-
د دانش زنده گنی بهتر از خود تر
داشته باشند.

استاد گل پاچا الفت

د پښتو د معاصر شعر مخکښ



د قوس د مياشتې په ۲۸ د افغانستان د ليکوالو د انجمن له خوا په اريانا هټل کې د گل پاچا الفت د مړينې لسم تلين د يوې درنې غونډې په توگه کې ومانځل شو. په دغه غونډه کې د هيواد يو شمير شاعرانو، ليکوالو، خپرونکو او د الفت د شعر مينه والو گډون کړي و.

گل پاچا الفت د پښتو ادب بياوړي ليکوال او شاعر په ۱۲۸۸ هـ ش کال د لغمان د عزيز خان کج د منصور په کلي کې د مېرسيډ پاچا په کور کې وزېږېد.

الفت په سيستماټيک ډول کم ښوونځی ياد تحصیل کومه عالي موسسه نه ده لوستی، ده د لغمان ننګرهار، او کابل په دينی مدرسو کې زده کړه وکړه. صرف، نحو، منطق، تفسير، معانی بيان او د احاديثو کتابونه يې ولوستل. دغه زده کړې که څه هم غیر منظمې وې خو دده د خپلاند فکري استعداد په روزلو کې ستر رول درلود.

الفت د پښتو د اوسني ادب د نظم او نثر استاد و. په نثر کې د لنډو ادبي او انتقادي ټوټو د ليکلو مبتکر و. دده دغسې

ادبي ټوټې په هنري توگه او ظرافت او لطافت کې د اجتماعي انتقاد ښکلی نمونې دي.

استاد گل پاچا الفت د نوي احساس او ښکلي عاطفې خاوند و. دده په شعرونو کې د وطن او خلکو سره يوه زوره مينه ليدل کېږي، لکه چه وايي:

د وطن په محبت باندې قسم خورم
چمد بخان لغمزيات د وطن غم خورم
د وطن د شرف سپرم نه ویرېزم
که د تور وگزارونه دم په دم خورم
الفت يو منقد ليکوال و. نثر او نظم يې دواړه د هنري جوړښت له پلوه غني و. دې په خپل وخت کې د پښتو د مترقي شعر نماينده شاعر دي او د هغه شعر د اولسونو غږ دي، د هغوي غوښتنې دي او د هغوي د هيلو يو هنر مندانه انعکاس او تصوير دي.

الفت د نوي مترقي فکر خاوند و. ده ته ملي او وطني مصالح تر هر څه لوړ ښکارېدل. د دغسې فکر په لرلو سره د سياسي غورځنگونو نه ليرې پاتې نه شو، کله چې د (وېش خلميانو) نهضت شروع شو، الفت پدې نهضت کې شريک و.

د الفت اثار په عمومي ډول تر پنځو کټگوريو لاندې راځي: تخليقي اثار، تحقيقي اثار، تحليلي اثار، ترجمې او په نورو ژبو ليکنې. دده چاپ شوي اثار په لاندې ډول دي:

د پسرلي نغمه، عالي افکار د ازادې پيښام، غوره اشعار د زړه وينا، بله ډيوه، نوي سبک اونوي ادب، غوره نثرونه، لغوي خپرونه، څه ليکل يالیک پوهه، املا او انشا ليکوالی، ادبي

بحثونه، لوړ خيالونه او ژور فکرونه. گل پاچا الفت سر بيرېږدي چې د پښتو ژبې ډير تکړه شاعر او ليکوال دي په درې ژبه يې هم ادبي ليکنې کړي دي او په هري ژبه يې هم څه ليکلي شول. ده يوزيات شمير نښانونه، تقدير نامې او علمی او ادبي جوايز گټلي دي.

استاد گل پاچا الفت په ۱۳۵۶ کال د زړه د ناروغۍ د کبله له نړۍ سترگې پټې کړې. الفت نن زموږ په منځ کې نشته خو دده ياد به زموږ راتلونکی نسلونه هم په الفت سره لاس ياده ونه باسي.



چه میگویند؟



نقد و بررسی

مصرف و فیت...



دل ناساد فریاد خدایا

ناجیه شاگرد صنف ۱۱ لیسه زرغونه:
 پدرم با وجود اینکه ۱۹ فرزند داشته خانم
 دیگری گرفت و عملاً از ماجد ازنده می میکند روزها
 لحظه صبریت او را آرزو می کنم ولی پدرم
 که خود آدم روشن فکر و انجمن ماهر می است
 با وجود همه این ها شاید ماه یک بار به دیدن ما
 می آید البته با اعصاب خراب و بیستانی ترش صرف
 برای برداختن خرج خانه می آید و من
 چندی قبل نتایج امتحان سالانه ما اعلان شد
 من با خواهر خوانده ام که صرف کامیاب شده بود
 در راه روان بودم که پدرم را دیدم و رویش را بوسیدم
 و تحفه هم برایم خرید منم که خودم را پدر
 دار میدانم با خودم گفتم حتماً وقتی پدرم بداند
 که من اول نمره شده ام خدا میداند چقدر خوش
 خواهد شد گرچه من همیشه تجربه دارم و همیشه
 اول نمره بودم نمیدانم چطور شد همان روز با خوشحالی
 تمام پیس پدرم رفتم و او با خوشحالی و بیستانی ترشی
 تمام برایم گفت:
 به چطور کم که اول نمره شدی به خود شدی.



خندیش

احمد نرهاد احمدی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و فلسفه
 جوانان امروز بدین توجه بوظیفه اصلی شان که مبارزه رس
 و مطالعه است به فکر مود و فیشن استند که این کار شایسته یک دختر
 و سر جوان نیست اگر دلد من باشد پیشروی دروازه پوهنتون یک
 بیلر آب گرم می مانم و دخترانی را که با فیشن غلیظ می آیند دست
 و روی شانرا شسته بعداً اجازه داخل شدن به صحن پوهنتون
 میدهم. پوهنتون جای پوشیدن لباس های عجیب و غریب نیست
 البته موضوع لباس متوجه دختران و سران برده چنانچه استند
 بمرائیکه به همراي خواهرشان لباس شریکی می پوشند.

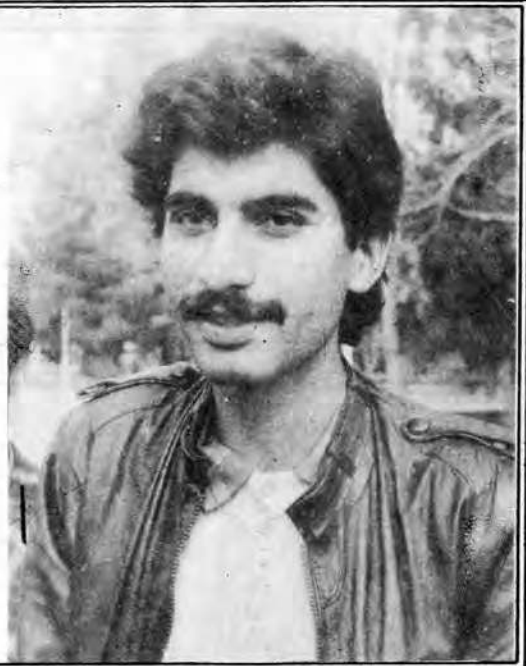


من با مرد کلان سال ازدواج می کنم

لیلیا شاگرد صنف دهم لیسه انقلاب:

ازدواج امر طبیعی است هر دختر و سر جوان باید
 ازدواج نمایند. برای من اگر فامیلم موقع بد هد می
 خواهم بعد از ختم تحصیلات عالی با مرد کلان
 ازدواج نمایم البته با د نظر داشت این دو خصوصیات:
 یکی اینکه وی باید دارای تحصیلات عالی باشد و دیگر
 اینکه برایم آزادی عام و نام بد هد.
 یگانه آرزو من این است که یکبار اول نمره صنف
 خود شوم زیرا تاکنون همیشه سوم نمره بوده ام ولی
 تا هنوز مزه اول نمره گی رانه چشیده ام.

زیبایی حقیقی را باید دریافت



احمد شفیق محصل سال جام پوهنسی و تئوری:
 در مملوئی درس بخاطر کم فامیلم دوکان ایس کریم
 فروشی دادم زیرا یگانه آرزو من خدمت برای والدینم
 میباشد و درین راه از هیچگونه مشکلات ترس ندارم من به
 تحصیل خیلی ارزش قائلم و پول آنرا در تعیین سرنوشت
 آینده انسان بسیار مهم می بندام ولی بیشتر از آن باید
 به صحت توجه داشت خواهش من از آن عدد خفرائی که
 یک مقدار وقت و پول خود را در راه فیشن بمصرف میسازند
 بهتر است که با آن پول غذای خوب بخورند تا زیبایی حقیقی
 را بدست آرند.



دختران

تجدیدی
مصرفیت...

بالسی ازدواج میکنم که سگرت نکشد

نوزدهم محصل سال چهارم
پوهنهی ادبیات:
در مورد مصرفیت اس میگوید:
کاردم گل سازی است من هم
باوی در اوقات فارغ از درس -
همکاری می نمایم. او در باره
ازدواج چنین نظر دارد: ازدواج
باید به اساس شناخت قبلی
صورت گیرد نه عشق به نظر من
عشق یک رنج بی پایان زنده گی
است. تصمیم دارم بعد از ختم
تحصیل وظیفه مقدس معلمی را
بر دوش گیرم و بعد از گرفتاری
چهار ماه معاش و تکمیل چهره
ازدواج نمایم. البته باشخصی
ازدواج خواهم کرد که سگرت
نکشد و دارای تحصیلات عالیه
باشد.

ازدواج بدون عشق

فریبا محصل سال اول
انستیتوت پولتخنیک:
به نظر من خصوصیت یک
زن خوب اینست که باید برده
بار، باحوصله، صمیمی با فامیل،
مهربان با اطفال و بد دگوار
خوب شوهر باشد. بازند کسی
با مسئولیت برخورد نماید و در -
مقابل هر نوع مشکلات مبارزه
و مقاومت کند.
من طرفدار ازدواج -
اساس عشق نمیباشم.



به آینده امیدوارم

میخواهم در آینده قاضی عادل
باشم به همین دلیل فعلاً همیشه
مصرف آموختن درسهایم
میشم. میخواهم پس از ختم
تحصیلاتم ازدواج نمایم البته
باشخص متین و باحوصله
شخصیکه در مقابل فامیل و اجتماع
احساس مسئولیت نماید و گاهی
آزوم این است که در آینده
بهترین مادر باشم. که این آزوم
شاید از خوبی مادرم العلام
گرفته باشد.

زهرا عادل محصل سال اول -
پوهنهی حقوق و علوم سیاسی -
آینده ایان دارم زیرا باور دارم
به آینده راز پیروزی انسان است.



دختران را غلط میکنم

ظاهر محصل سال سوم -
هنهی زبان و ادبیات:

اکثریت دختران امروزی به خصوص
محصلین فقط و فقط در فکر مود و فشن
اند و چنان آراسته به پوهنتون می آیند
که گویی به کدام دعوت یا محفل مریسی
میروند. که این روششان هم باعث
عیاج وقت خودشان و هم مانع درسها
بچه ها میگردد. زیرا هیچ امکان ندارد
که دختری با آن آرایش از کار بگذرد و در
مایه - و بار به طرف آنان نه بینیم
یعنی ما هم با موهایی کوتاه ترا بوهایی
من و با پوشیدن لباس پسران چنان
حالت بخود میگیرند که در شناختشان
انسان اشتباه میکند. بنابرین من خودم
در رویکرد در هنوی پسران
ولی چنان توجه ندارم که فقط کرده ام
اوسر نه بلکه دختر بود.



از نامزدی خود راضی نیستم

نوزدهم محصل سال سوم پوهنهی زبان و ادبیات:

در هنوی درس میخواهم بهیچ معلم سرواد
آموزی ایفای وظیفه نمایم. در آینده اگر زنده بودم
نیز میخواهم معلم باشم. نامزد استم و نامزدی
ام به رضایت فامیل صورت گرفته رضایت ندارم.
ولی نظریه رسم و رواج و کلتور مجبور استم به آن تن
دهم.
در باره مود و فشن باید بگویم که مود و فشن
سلیقه یک دختر را نشان میدهد. هر کس بایستد
مطابق محیط خود لباس بپوشد.
طرفدار فشن زیاد نیستم ولی کم آنرا لازم میدانم.
در پوهنتون نمی توان که لباس شخص و کلی ساده
پوشید. اگر چنین شود شکل پوهنتون را اختصار
خواهد کرد و در آن صورت خیلی بگواخته میگردد که
هم در مکتب پوهنتون هم در پوهنتون پوهنتون و هم
در معاش پوهنتون.



سال میخایل گرباچف نامیه

Epoca

'87: CHE ANNATA PER
GORBACIOV

DOMANDA:
Chi, fra gli uomini che detengono il
re in tutto il mondo...

	Mikhail Gorbaciov		François Mitterrand
100		11	
	Ronald Reagan		Jacques Chirac
23		9	
	Helmut Kohl		Margaret Thatcher
16		7	

همیشه نفر ۱۰۰م. با مرور زمان هویدا
میگردد که ریگن با باد های توان
(ایران گیت) تادرنیست
تادرن، حبیبیت و شهرت با میخایل
گرباچف حریف شود.

(سال ۱۹۸۷ سال میخایل
گرباچف است)،
مجله ایتالوی با جملات فوق
سجرا بیان میدهد.

ترجمه از عبدالله شادان

نظرخواهی ایکه در ایتالیا
براه انداخته اند، نشان میدهد
که او (گرباچف) حمایت تمام
انگلی را که نظرمیان را ابراز
کرده اند با خود دارد. او به ویژه
در میان جوانان و زنان ایتالیا
معروف و محبوب است.

نفر دومی بعد از منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی رونالد ریگن میباشد.

د قیق او به خاطر فراهم آوری -
شکست در انجام موفقیت ها
در داخل جامعه بین المللی
از پشتیبانی نیرومندی برخوردار
گرفته است. این ها همه
اهمیت فوق العاده دارند.

نظرخواهی نشان میدهد که
تمام رهبران سیاسی عقب تر از
میخایل گرباچف قرار دارند.
و در میان آنها رئیس جمهور
امریکا رونالد ریگن نیز وجود
دارد.

میخایل گرباچف بطور متداوم
از حمایت غیرقابل تقسیم مردمان
باهره های مختلف بهره مند
میشود. پیشنهاد هادر رابطه
به خلق سلاح هسته ای، با فشار
بر مذاکرات روی تقلیل تعداد
راکت های سترا تیک (ایسن)
پیشنهاد باعث سراسیمه گسی
عمیق در ایالات متحده (امریکا شد)
دعوت گرد هایی بین المللی
که در آن شخصیت های رهبری
فرهنگ، اقتصاد و تجارت
جهانی شرکت خواهند کرد.

همه و همه بر طرفداران جریان
پیشنهاد شده توسط رهبر شوروی
شهادت میدهند.

میخایل گرباچف مهمترین رهبر
سیاسی سال است و این امر توسط
ارای عامه با تأیید شده است.
ما قبله نظرخواهی سه ماهه را
براه انداختیم و نتیجه همین
است که میخایل گرباچف بانبرو -
مندی در صدر قرار دارد.

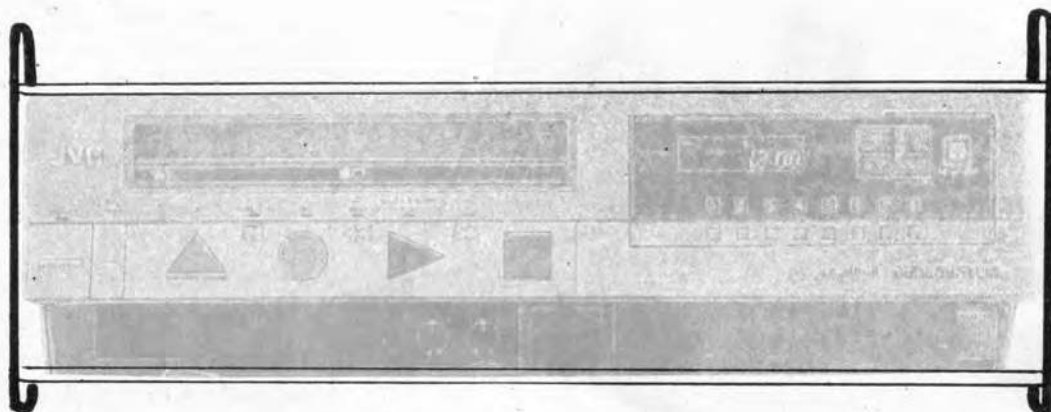
به نظر شما کدام یک از رهبران
سیاسی جهان در ماه جاری
بیشترین تلاش را با خطر صلح
انجام داده است؟

مجله ایتالوی پرسش فوق را
ضمن یک نظرخواهی سه ماهه
در برابر خواننده گان خود
گذاشته بود. نتایج در دو صفحه
مجله انتشار یافت.

عکس های رهبران کشورهای
مختلف با در نظر داشت پاسخ ها
و شماره ارا ترتیب شده و نشر
شد.

و به این ترتیب در ماه فبروری
مانندخواهی عامه ای را در شش
کشور مختلف اروپایی و فرانسه -
بریتانیا، اسپانیا، آلمان غرب،
ایتالیا و سوئد، براماند ا ختم.
نتایج نشان میدهد که میخایل
گرباچف در میان رهبران سیاسی
جهان معروف ترین و محبوب
ترین چهره میباشد.

جریان نوین سیاسی که توسط
میخایل گرباچف در اتحاد شوروی
براه انداخته شده و قدم های



دوید یو کستونو تود بازار

لیکونکی شجاع

کورنی له ویدیوئی فلمونو شخه حرکه کته اخلی؟

وید وکست د معاصرو علومو یوه
بله بریا ده چی د هغی پسه
اختراع سره د کورنیو او د فلمونو
د مینه والو لپاره زیاتی آسانتیاوي
برابري شوي دي .
خو کاله کیزی چی وید وکست
زموږ هیواد ته هم لاره پیدا کړي او
په کورنیو او بازارونو کی زیات
لیدل کیږي او کولای شو په هر
بخای کی د هغی ((تود)) بازار
وگورو . زموږ په هیواد کی له وید و
کست شخه په بیلابیلو ولونو کار
اخیستل کیږي .
په کورنیو کی له وید و شخه
کار اخیستل :



دويد يو کستونو...

هغه کورنۍ چې مالی توان لري، ويد وکست ته يې اوکار ورڅخه اخلي. په کورنيوکې له هغې څخه د کار اخيستو شرايط توپير لري. يعنې کورنۍ له وښدو کست څخه يوازې په زرگار وخت کې استفاده کوي. خوداسې کورنۍ هم شته دي چې تل له ويد وڅخه په انحرافي ډول، يې لدې چې د کار او مطالعې شرايط پېچلې وي، نيسي استفاده کوي. بايد هيرنکوچې په دغو کورنيو کې داسې ماشومان او ځوانان شته دي چې يا زده کړه کوي او يا په دولتي ادارو کې په کار بوخت دي. که چېرې ټوله وړ او د شپې ترناوخته پورې له ويد و کست څخه کار واخيستل شي، په باي کې به دغه راز کورنيوکې انحرافي اوله زده کړې او کار سره بې مينې کسان پيدا شي. د ويد وکست بله انحرافي پايله د پارنوگرافيك فلمونو ننداره ده چې په تخنيکي توکيو رواج شوې دي. د اکاډمي يوازې زموږ د منلودو وڼو او زموږ د هيواد د ټولنيزو اخلاقو مخالف دي بلکې ټولنه د فحشا لورته راکوزي. د دغه عمل څخه ب پيدا شوي زيان به ډير ژر د دغو کورنيو غړي په خپل شاوخواکسې وگوري. څرنکه چې ويد وکست يو تفريحي وسيله ده، د کورنيو غړي بايد يوازې په آزاد وخت کې له هغې څخه کارواخلي. د فلمونو انتخاب او د نندارې وخت يې بايد د کورنۍ د تجربه لرونکو او مشرانو له خوا په پام کې ونيول شي او د اخلاقو مخالف فلمونو ته بايد بېخي اجازه ور نه کړي. ويد وگاني په ښارکې:

هره وږخ کله چې کارته غوږ د خپلې لارې په اوږدو کې د ويد و کست د پلورلو، کرايه ورکولو او د

فلمونو د ننداره کولو له سلگونو سالونو سره مخامخ کيږي. د پارک سينما ته مخامخ يوشمير پلورنځي گروچې اصلې کار يې د سينگار د لوازمو پلورل دي. خواوس دخپل اصلې کاروبار تر څنگ د فلم او ويد و په کرايه ورکولو کار هم کوي. د فقير سعيد د پلورنځي غېټن زلمی چې دلته موقعيت لري پدې باب وويل: ((اصلاً زموږ پلورنځي کې د سينگار سامان - خرڅيزي، خو موږ تصميم ونيو چې د فلمونو او ويد وکست د پلورلو او کرايه ورکولو کار هم ترسره کړو چې د ويد و فلمونه نصب له پلورنځي څخه چې عمده پلورونکي دي، اخلي.))

کله چې مې پوښتنه وکړه چې د فلمونو د خرڅلاو او ويد و کست د کرايه ورکولو لپاره اجازه لري، وې وويل: ((اصلاً ددې کار لپاره اجازه ليک پکار ندي.))

سربيره پردې په ښار کې د ويد وکست د فلمونو د ښودلو لپاره يوشمير سالونونه جوړ شوي دي چې زياتره ماشومان او تنکسي ځوانان هغو ته ورځي او د فلمونو ننداره کوي. يعنې دغو سالونونو ته چې هروخت ورځي د فلم ښودل جريان لري او د اړخه له ښوونځي څخه د ماشومانو د تېښتې سبب گرځي. د موضوع په باب څو طرحې:

د تفريح د يوې وسيلې په توگه له ويد وکست څخه استفاده ناوړه کار دي خو مهمه موضوع له هغې څخه د استفاده ډول دی. له هغې څخه د ښه اوږد کار اخيستلو لپاره بايد د اخلاقو مخالف او پارنوگرافيك فلمونو د خپرولو مخه په کلکه ونیول شي.

د پالېهای

سينما

محتملانی با
انجنیر لطیف
کارگاه بر حبه سینما فوٹو

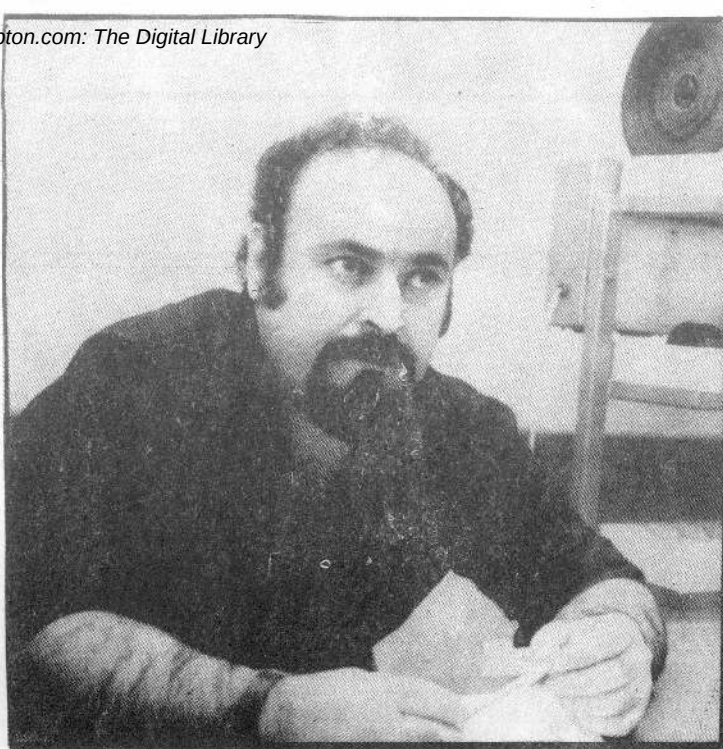
مناصبه کاظم حبيب

فشار قرار صبر و سرباز ويندهای مهاجر

محتمل انجنير لطيف طبق معمول خبرنگاران د رپرسر اول از جانب مقابل ميخواهند تا خود شرا معرفي کند ولي شما ديگر براي مردم ما بخصوص آنانیکه ساخته هاي سينمايي شما را ديده اند معرفي شده ايد. لذا ميخواهم تا با پرسش اول هنر سينما را معرفي نموده و هم درباره آغاز کار سينما و تاريخ اين هنر در کشور ما روشني اندازيد؟

- هنر سينما (هنر هفتم) عصاره هستي است در تصويرهاي متحرک. ماد رحدود نيم قرن از سينما جهان عقب بوديم. پديد سينما در کشور ما بر مبناي





جایزه دادند از ما هم در ردیف آمده گاهی فلم را به اسم کارگردان نسبت میدهند بدین لحاظ می گویم فلم من از نظر شکل نه بلکه از نظر محتوا سوال برانگیز بوده برای من تضادها نقطه عطف است و دین روال من فانتزی (خیال پردازی) را به کار نمی گیرم چون از نظر موضوع و سوز و داستان نمی گنجد برای به

تصویر کشیدن قضایا مقصدی ری و رفتن باید دید و با ابعاد گسترده تر باید نگاه کرد. گاهی هم در مقطع مشخص سمبول با مفهوم بکار میبرم. صرفاً به خاطر سینما و زیبایی.

در جشنواره های بین المللی هیأت ژوری که ترکیب پنج قاره را دارد، من، او، این و آن را نمیشناسد، آنچه واقعیت است میگویند. مگر ملحوظاتی هم گاهی اتفاق می افتد مثلاً در پانزدهمین جشنواره بین المللی فلم در مسکو فلم (مباحثه) از ساخته های فدریکو فلینی فلسفای معروف ایتالیا و جهان نباید جایزه اول را میگرفت ولی برایش دادند.

میخواهم به پرسش چرا هنرمندان سینمایی ما از میان دختران و زنان کم است آیا توجه خواهید کرد که درین زمینه ابتکاری را روی دست بگیرید؟ - مسلم است در جامعه سنتی افغانستان زنده گی میگذریم میدانم که زن کدام موقف اجتماعی را دارد. برای هم صرف خوب و بد زمان لازم است در فرهنگ

در هر مقطع زمانی با هر سیاستی راهش را جستجو میکند و شکل میگیرد. هنر ضعیف وجود ندارد که در خدمت سیاست قرار بگیرد. بد بختانه در سینمای ما گاهی سیاست و هنر آنقدر درهم پیچ میخورند که هنر راهش را گم میکند خود شعار میدهد من سیاست هستم یا هنر. نباید فراموش کرد که سیاست هنری گاهی دشوارتر از آفرینش هنری میگردد، برای بیرون رفتن ازین بن بست هنری

باید سیاست هنری را فهمید. او که با من شنا میکند فرق نمیشود - چرا کارگردان های سینمای طی سالیان نه چندان کوتاه بسیار بسیار محدود مانده اند یعنی تعدادشان کم است؟ - کارگردان زاده نمیشود و نه می رود. مثل گل خود روی است که جانی شناسد به همین دلیل است که در جهان فلم های خیلی بد ساخته میشود چون کارگردان خوب کم است. مساله آکادمیک بودن صرف نمیتواند با پرستش های کار، کارگردان را آشنای بسازد. خلاقیت، آفرینش و بد سینمایی مربوط به استعداد - کارگردان است.

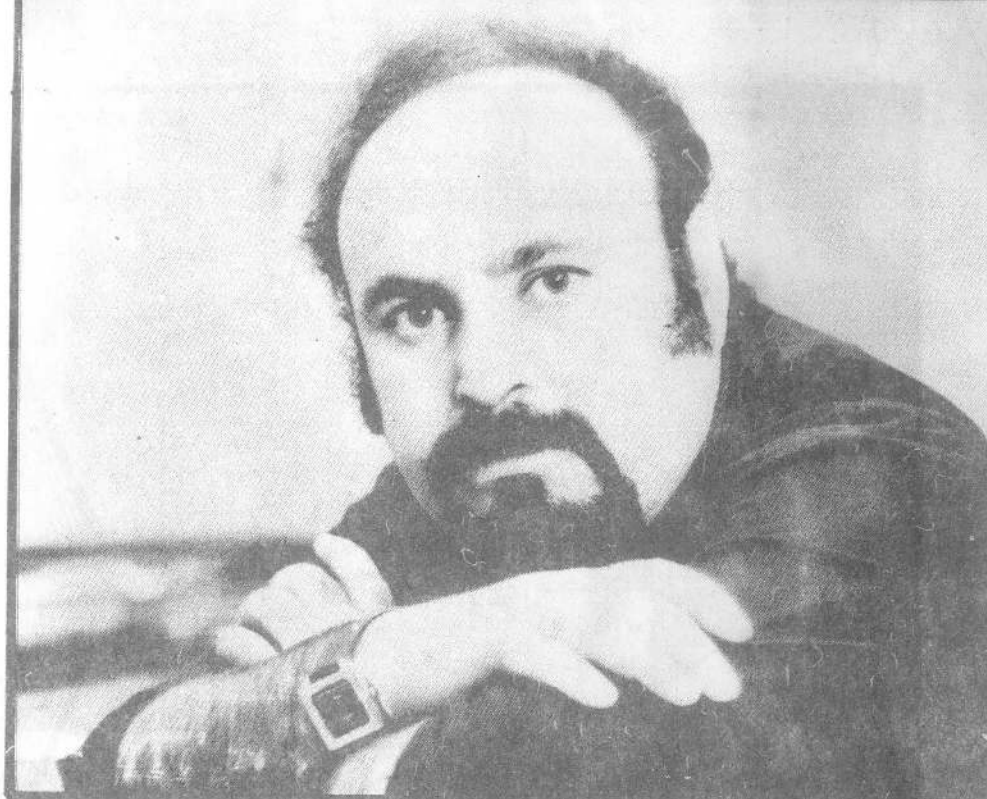
فلم های افغانی اکثر در فرستوال ها برنده جایزه اول میشوند. چگونه فکر میکنید آیا واقعاً فلم های ما موفق بوده است نمیخواهم بگویم من تردید دارم زیرا نماین فلم ها در داخل کشور نشان میدهد که فلم ها موفق اند ولی آیا بیننده های سختگیر سینما در خارج از کشور و خصوصاً



بزرگوارهای

شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید و هم بگویید در کشور ما این بیوند چگونه است؟ - سیاست در جامعه بدیده و رزینی است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنری بهره ببرد و توده

شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید و هم بگویید در کشور ما این بیوند چگونه است؟ - سیاست در جامعه بدیده و رزینی است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنری بهره ببرد و توده



نیازمندی و صنعت فلم سازی عرصه اندام نکرده است و بیشتر را در جامعه هنور از نظر اقتصاد فرهنگ، سیاست، مذهب، عصب، عنعنه و تخنیک هموار نکرده بود که جامعه میتواند آنرا همس کند. چنانچه چند سال قبل کار سینما را عده ای آغاز کردند و هنرمندان شخصاً در لاهور (پاکستان) فلم (فلم عشق و دوستی) را ساختند. چون دستاورد بولی ندانست به سقوط مواجه شد، تا سه دهه دیگر کسی جرئت فلم ساختن نکرد. جز فلم های کوتاه خبری. بعداً موسسه فلم سازی افغان فلم برای پرورش فلم های خبری اعزام کردید، اما کار قابل ملاحظه ای نتوانست انجام دهد عده ای بنابر ذوق و علاقه ای که به هنر سینما داشتند گردهم آمدند. امتیاز فلم سازی اخذ نمودند و با استفاده از و سایل تخنیک افغان فلم های محدودی تهیه کردند که به هر صورت راهگشای سینما نبود. سال آنکه تجارت فلم خارجی در راه این فلم سازی شد و مانع قرار گرفت ولی با هزار مشکل راهش را پیمود. در دهه اخیر زمینه برای رشد سینما مساعد گردید و سینماگر افغانی ازین موقعیت خاص تاریخی بهره برداری لازم کرد و سینمای نسبتاً با رسالت را بنیاد نهاد و تا دین المللی از راه جشنواره ها توانست هویت آنرا

تثبیت کند و فلم نسبتاً خوب - بسازد که ارزش آنرا داشته باشد تا قضاوت روی آن صورت بگیرد. - اگر فلم های افغانی را از لحاظ هنر سینما ارزیابی نمائیم شما علامت خوب را بر کدام فلم ها خواهید گذاشت و چرا؟ - سینمای ما در مرحله اساسی رشد خود قرار دارد. کی میگوید دغدغه من تر است، ولی کسی که مزه این دغدغه را می چشد مردم است. باز هم اگر از نظر بیننده عادی علامت خوب و بد را بر فلم بگذارم شاید یک مقدار خوش بوری خود ما باشد ما بر حرف انانی روی فلم صحنه می گذاریم که فلم را با ابعاد گسترده و منطق هر تصویر را با درک تحلیل و تجزیه نماید. - فلم های شما چگونه اند و چه خصوصیت دارند؟ - من روی خاص خود را دارم. یعنی کار با ریلیم اجتماعی (واقعیت گرایی، تپیک) کار من، خصوصیت های منحصر به خودم را دارد که ژانر های مختلف سینمای را با این خصوصیت تصویر میسازم. اگر عرصه یاری کرد این خصوصیت ها در جامعه عظیمی شکل خواهد گرفت که بیننده از روی خصوصیت های مشخص، منحصر به فرد حسد من بزند. تاریکیت. - درباره سیاست و هنر بحث های زیادی صورت میگیرد

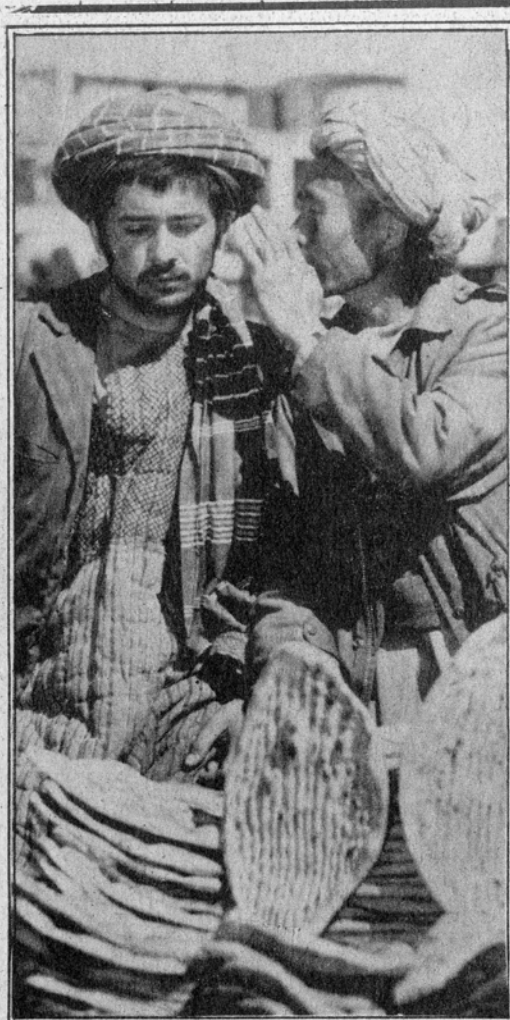


سینما

شما کار سایر کارگردان ها را چگونه ارزیابی میکنید؟ - اگر حقیقت را بخواهید دشوار نه به این معنی که فقط خودم را درین آیینه می بینم ولی من همان عشق سرشار را در وجود بعضی ها نمی بینم، و این کار با عشق آغاز میگردد. من برای هنرپیشه ها تکرار میکنم، نه فقط آنان، بقیه در صحنه (۸۴)

ما هنوز برای هنر و هنر آفرین نامهای مشخص ورد زبان است در ساختار چنین جامعه بسا دینامیزم بطی حرکت کی را باید مقصود است. این زنان که حاضر گشته اند قربانی این راه اند برای شان باید این گذاشت، با بول هر چیز را میتوان خرید و با اقتصاد هر یک دیده را میتوان درست کرد.

هیأت های ژوری قضاوت عادلانه مینمایند یا تشویق؟ - شاید من هیچوقت نه گفته باشم فلم من اول شد و جایزه اول جشنواره را برود چون دروغ است. اول فلم تنها از من نیست من صاحب اندیشه فلم هستم. - شاید گفته باشم فلم ما جایزه جایزه شد، استقبال گرم شد، گفتند از جمله چندین فلمی که برایش



ازمنه نو خبرداري



اگر اینطور می بود، بد نمی بود



دیر رسیدن بهتر از نرسیدن

کمره

عکسها از شیر شاه ابوی

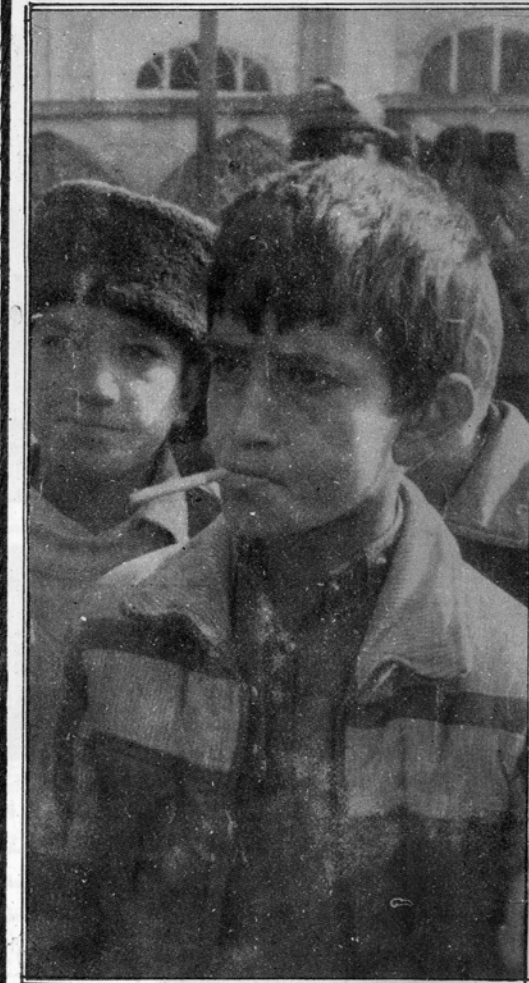
شهر از دوری



آماده!



محو تاشای کیستی؟



ه سگرت لوگی بخورلره بلاد!



و تمارك :

۹۸ حادثہٴ ترافیکی دریا •

اپریل :

این سزارش اگر از یکسو
دلخراش و تکان دهنده است،
از جانی جالب نیز مینماید.
بدین معنی که تنها طی ماه
اپریل سال ۲۲۵۶ حادثه
ترافیک در لوزن موقوف پیوسته
است، اما خوشبختانه به
تناسب حوادث شدت گرفته تعدد آن
وفیات ناچیز بوده است.
۹۸ تلف، ۱۷۳ زخمی.

ترجمہ و تنظیم : بیرونہ

د یوه سویدنی سړي
په یو کولاز بریتونو
۲۲ متره اندازه شوي
دي
هغه د خپلو بریتونو
د دې اوزد والی سره
سره بیا هم راضي ندي.
د اینخوس کین سسري
هیله لري چې د هغه
بریتونو سړي ریکارډ مات
کړي چې په ۱۱۲ کی
په تاروي کې مې شو.
هغه هانس لارښکست
نومید او د بریتونو اوزد
والی یې ۲۲ متره و.
څرنګه چې د هغه
بریتونه د هغه له ونس
اوزد و نو هغه به یې
په بیلابیلو ولونو اوول



بزرگترین کدو

امریکا :

يك مرد آمريكايي در منطقه
نيويورک به (نيويورک) ايالات متحده
آمريکا امسال در باغ کوچک منزلش
که وکست نموده و بزرگترين که ورا
حاصل برداشته است.

کلاترین که ری منزل وی
۱۲۰ کیلو وزن دارد و برای حمل
این که بدست کم سه نفر در کار
است تا آنرا از باغ منزل سر انتقال
دهند.

قبل از وی در نواحی شرقی
انگلستان در باغ منزل مرثی بنام
(ولیم لینی) که وی به وزن
۹۰۶ کیلو زبیده بود اما مالک
کدی ۱۲۰ کیلو مسلمان که
ریگارد (ولیم لینی) را شکسته
است.

راجع به سستی نام در روضه سبزه
 تذات از نرسیده می به نرسیده
 مردم به بر می بسا اعدا میرسد
 وار عمل حرا می نوریدان خا می
 بجا طر تذ او می سر می عا استخوان
 بعض من آمده که وسایل ولوانی
 عملیات ساخته شده از نرسیده
 غایب می شود عسلیات آنروان
 اکنون در دست برود عسلگران
 دوران که عکس گواه آنست
 باید تذ گز شد که سامان الات
 عملیات آنروان علیه گاه معتبراند
 بالایان عسلیات پیرفته میزند
 زیاد متابعت از انکه باشد

همجنان اجساد مویبان
 نه که در محرم غوث، پیران
 اهل طبابت قرار غایت
 میزدن های درانی و دروهای
 با آن مری های قدیم به تدای
 پیدا اختلاط بدنی های اثرندی
 گشت که مسلمان مبتلای گزونی
 خاص بر پرده نرانی گزونی
 داشته باشند. مخصوصا که نواح
 ازمان در زده اوپ بیماری امراض مبتل
 میسران و است.

مصر
امروزه کلک علوم پیشرفته
میتوان به اسرار زادی در طبیعت
بی بردن از جمله در عرصه طبابت
به بین تاز جمی ها در فصل
دکتوران با استفاده از عکس
برداری بوسیله اشعه ایکس
و یک سیستم منطقی کمپیوتری
نستند بی مویای چه
اجساد مویای چه
حیات شان به مویان
و از کام امراض
و چه باعث مرگ

میگویند • قیافه تعیین کننده
 شخصیت و کردار است •
 مسلماً انسان باتدبیر
 با اراده مصمم و جدي بخاطر رشد
 شخصیت معنوي خویش، وسیع
 صاهری و قیافه خود را با منطق،
 عاطفه و زبان خود و اقتضات،
 طرز دید و تفکر محیط زیستش
 متناسب میسازد •

این تعادلیست متعلق
 به پشعراست • در بهره ها و قیافه
 عای ارم متفاوت روزی این مرد
 در برابر اینده قرار میگیرد • به
 یکباره گی و صحن منقلب و در -
 عدد آن می براید تا قیافه عوض
 کند • قیافه ای که با جامعه و محیط
 کفرزدگی می کند تطابق داشته باشد
 کلاهش را بر میدارد • باز هم
 از قیافه اثر خوشتر نی آید • کسی
 ریشش را کوتاه میکند اما کجاست
 که قناعتش را فراهم سازد • موهایی
 در طرف سر را کمی جوتی میکند •
 انگاه تصور مینماید خصلت زن ها
 را یافته است • هنگامیکه موهایش
 را بافته می بندد • آنزجبارش
 نسبت بخودش نزونی میگیرد •

اما البته اینک سر و صورتش
 مرتب و حسابی میشود • آرامش
 قطعی سراسر وجودش ریشه
 میدواند • این آرامش که قیافه
 او بیان قیافه عزاران هزار
 افراد دیگر جامعه است • قیافه
 متداول و از نگاه تویم • فریم
 همگان است و در محیط زیستش
 چنین قیافه ای را بیشتر از هر
 قیافه ای می بکنند •



یک مرد در چند قیافه

انتخاب

جاشماست



از شمع و زانچ



برف و نقش

مای روی دیوار

پسرک نیم خواب و نیم بیدار
بود که آواز لرزان مادرکلانش را
شنید :
- چی برفی !
نگاه خوابزده اش از فضای
نیمه تاریک اتاق و شیشه ارسی
به بیرون دوید : برف میبارد ؟
دانه های سپید برف همچون
ریزه گیهای شیشه ، شتابزده
پایین میریختند . پاکیزه و زیبا
بودند .

پسرک از زیر مندی برف
سوی ارسی رفت و بینی و لبهایش
را به شیشه سرد چسبانید .
همه جا سپید میزد : آسمان
سپید بود زمین سفید بود .
روی حویلی سرپاهای سرد یوارها
همه جا سفید بودند .
پسرک ، مثل روزهای دیگر
برفباری ، به دیوار روبرو
انداخت . دانه های برف دیوار
را پر از نقشهای گوناگون ساخته
بودند ، نقشهای سپید برفی .
پسرک همیشه خوشش می آمد که

به این نقشها چشم دوزد .
نقشهای برفی در نظرش جان
میگرفتند و به شکلهای گوناگون
جلوه گرمی میدادند . این بار که به
دیوار چشم دوخت ، نقشهای
برفی به گللهای سفید میماندند .
روی دیوار خاکیرنگ پر از گلها و
بوته های کوچک و همه سفید
مثل برف .
مادر کلان پرسید :
- حیدر ، چی رامی بینی ؟
پسرک جواب داد :
- گلها ، گللهای سفید را .
مادر کلان اعتراض کان
گفت :
- درین زمستان گل از کجا
شد ؟
گللهای سپید از پیش چشم
پسرک ناپدید شدند . تنها
نقشهای سفید روی دیوار باقی
ماندند . پرسید :
- گلها در بهار میبر آیند
ها ؟

مادر کلان جواب داد :
- در بهار . . . وقتی هوا
گرم شود .
پسرک پرسید :
- بهار که بیاید ، من چند
ساله میشوم ؟
مادر کلان گفت :
- یازده ساله .
و افزود :
- حالا کمپیرک پخته
میتکاند .
نقشهای برفی روی دیواره
بار دیگر ، در نظر پسرک جان
گرفتند . دیوار خاکیرنگ همچون
دشت فراخی نمودار گشت . به
نظر پسرک آمد که پیر زنی در
میان دشت نشسته است و مانند
کودکی بازیگوش روی پروا ، پارچه
های پخته را به دور و برش میریزد
همه جا را پارچه های سفید -
پخته گرفته بودند . پیر زن در -
میان پارچه های سفید پخته
میلولید .
بقیه در صفحه (۴۳)

بود توجه ام رابه خود جلب میکند. بالاي سرمی ایستد. آنرا به خاطر جلب توجه رهگذرهای یک پایش را که از زانو قطع شده بود حرکت میداد و مانند ای یکواخت میگفت: «الله الله» هر رهگذری مانند من لحظه بی تاثیر نگاهش میکرد، اگر بول سیاه میداشت برای من میداد. در غیر آن باتکان دادن سر راه خود را میگرفت و کارش میرفت. من هم مانند دیگران پس از لحظه ای توقف راه خود را گرفتم و رفتم. همینکه به ایستگاه پوننتون نزدیک شدم، ناگهان ایستادم اگر توجه نمیکردم به گودالیک در برابر من دهن باز کرده بود میافتادم. این همان گودالی است که همشهریان ما بارها آنرا دیده اند و بارها شاهد حوادث این برنگاه بوده اند، راه خود را که میکشیم به سرك مقابل بشتی تجارتی بانك روان میشوم، جوانی رامینیم که در رین سرك بدن سنگین خود را به پسر میکشید بول سیاهی در کلاهش میگذارم، لحظه بی در کنار من نشینم نام خود را (عظیم) میگوید، میرسم باعایت راجه شده دفعتاً باچه تنبانش را بالا میزند و زخم التیام بقیه در صفحه (۷۴)

حتماً با دیدن آن لحظه ای می ایستی و بارقت قلب به او نظاره میکنی، و آنگاه دست به جیب میری و بول سیاهی به کلاهش و یکدستش میگذاری تا روانت آرامش یابد. «واقعا» یک اسکیت بود، بازوها و پاها که اصلاً گشت در آن دیده نمیشد، سرش باتکه سفید بند از پیچ شده بود، یک بازو و یک پایش نیز بایستد از پیچانیده شده بود، به روی بند ازها لکه های گویا خون تازه به نظر میخورد، خزیده خزیده جسد خود را به پیش میکشید، عابری در لسنزیک بول و دیگری نان را در کلاهش میگذاشتند. واقعا قلب انسان آتش میگیرد وقتی من بیند که یک هموطنش یک انسان، با چنین وضع فلاکت بار در پیاده روی، با مرگ تدریجی خود را میگذرانند، یادگارانهای که به خاطر بدست آوردن بول زخم هایی را در بدن خویش بوجود میآورند و چهره های غلظت انگیز خود را به تماشا میگذارند.

راهی بل باغ عمومی میشوم، پس از لحظه بی به آنجا میرسم، در پیاده روی بول و جوانی نیمه برهنه که با حالت رقتبار خوابیده، راهی بل باغ عمومی میشوم، پس از لحظه بی به آنجا میرسم، در پیاده روی بول و جوانی نیمه برهنه که با حالت رقتبار خوابیده،

دستخوش امواج متلاطم همچو یک زنده گیت... الان نبود که با هر یک از گداها سخن گفت. آن یکی مجبوراً سر و آن دیگری خرفه اش را است. در این سفر خواتم دید که این مجبوریت ها چگونه است، از مسجد بل خشتی به سوی بل خشتی میروم. در کنار پیاده روی مردی بالناس چرکین ایستاده است. گداها بی معوم از گلوش خارج میشوند. روی خود را باتکی چنان پیچانیده است که تنها چشمانش بی فروغ معلوم میشود، میخواهم بدانم که چرا دست هایش را پنهان کرده است، باند کسی تجسس چشم به یکی از دستهایش میافتد، آنگاه میدانم که او جذامی است، میرسم که چنانزد داکتر نمیرود، چیزی میگوید که من نمی فهمم، حتماً بینی اش را مرع جذام خورده است. از این گونه گداها در شهر زیاد وجود دارد اما تاکنون هیچ مرجعی به آن توجه نکرده است، از خود میپرسم: آیا مرکزی برای جذامی ها دارم تا در آن زنده می کنند؟ اگر هست پس کجاست؟ چند گامی برنمیدارم که چشم به آدم دیگری میافتد، با چه سرو وضع غایطه انگیزی،

بده پیران خدا!!

باز هم صد میزند: «لله» برای خدا! از او میپرسم چند طفل داری میگوید: «سه، چهار طفل صغیر دارم»، در باره میرسم شوهر داری؟ بایی - حوصله گی پاسخ میدهد: «شوهرم چند سال پیش مرده» میگویم چرا کار نمیکنی؟ میگوید: «نمی توانم، بده برای خدا» کودک معصوم با چهره زرد و زار و خاک آلود بالای زانوهایش قرار داشت که در نگاه هایش هزار نوع ابهام و استفهام منعکس بود. از اینگونه کودکان معصوم، چند تایی دیگر نیز به چشم میخورد که واقعا از مشاهده آنها قلب آدم به درد میآید. این نگاه ها چقدر زخم انگیزاند، زنده می آنها به زور شکسته میاند که



بده پیران خدا!!

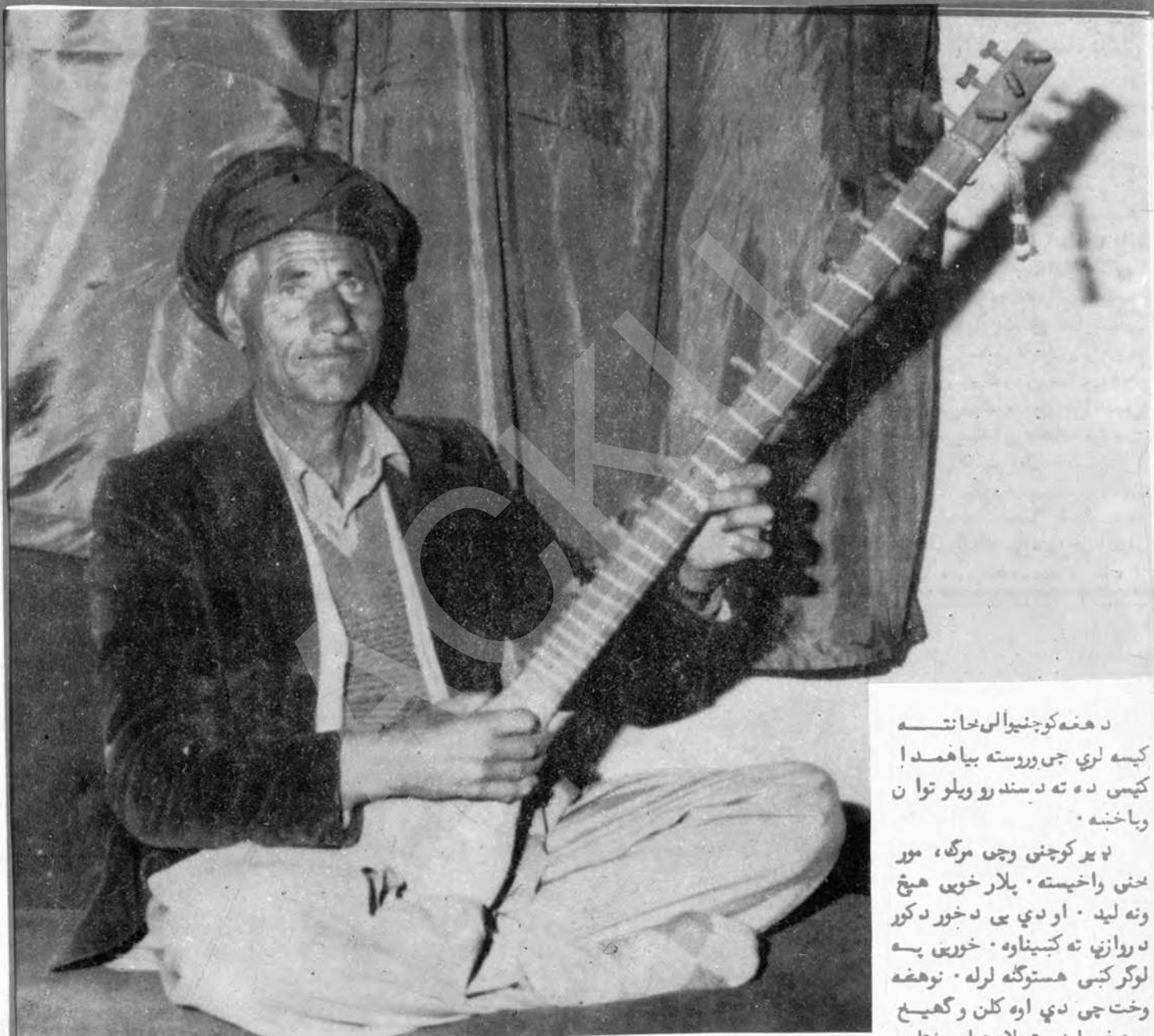
و ای تمام گداها از تنگدستی که ای مردم درازند مشکل چنانیک را باید حل کرد.

آیا در کشور مرکزی برای جذامیان وجود دارد؟

از جاده به سوی آبد میوند میرسم، از پیاده روی ها بیکه از بدت ها بد پسنود ست نخورد، باقی مانده و کد و کبرشده است. میگذرم، مسیر خود را به سوی مسجد بل خشتی تغییر میدهم، مانند عابری در پیرا وجود مجبور و مرور موثرها از سرك عمومی استفاد میکنم، پیاده رویا مسدود است زیرا انواع شغل ها را با همان نگاه اول در آن میبایی. لیلای فروش ها، ران یوسا زی و ران یو فروش های سیار، کبابی های سیار، فروشگاه انواع بوتها، گیرها و اشتوب های کهنه، غوری های مسی، کت فروش ها، فروشنده گان دور و گرد، دوا - فروش های سیار، مرغ فروش ها، نان فروش ها و... به مسجد بل خشتی میرسم، به داخل صحن مسجد عده ای مصروف گزاردن نماز اند عده ای هم وضو میکنند، از اینسو و آنسو صداهای «بده برای خدا» شنیده میشود، زنی با چادری مرصود و رنگ زردت با کون خورده سالرد رصحن مسجد نشسته است، بول سیاهی بر کف دست میگذارد و



پيلتون

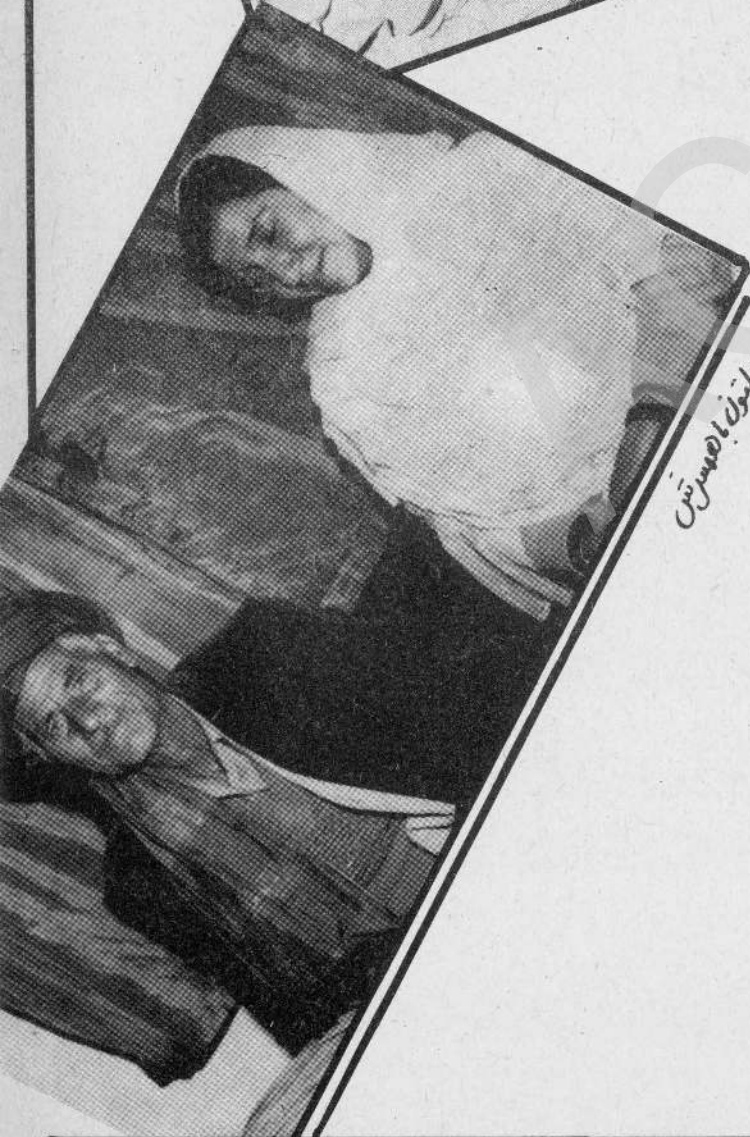


د هغه کوچنیوالی ځانتنه
کیسه لري چی وروسته بیا همد ا
کیمی ده ته د بند رو ویلو توان
ویاڅنه .

د پر کوچنی وچی مرگ، مور
مخنی واخیسته . پلار خوږی هیڅ
ونه لید . او دي یی دخور دکور
د روازي ته کښیناوه . خوږی په
لوگر کښی هستوگنه لرله . نوهغه
وخت چی دي اوه کلن و گهیځ
به د غره لمنی ته لار د لمر ختله و
ښکلاته به د پري شیبی بحیر شو .
د طبیعت ښکلا به دده احساس
هسی راوبارمول کم چی هغه
وخت به یی خپله شیبلی راوا -
خیسته دکمکی زړه پراخي اوتنکی
هیلی به یی په شنو لمنوکی تا و
راتاو شوي .

رېښتون / آواز / نه زړینې

موچل



د پرو ولاياتوته تللی يم اوکسرتونه
می اجرا کړي دي .
بيلتون صاحب تاسی په هغه
وخت کی څومره حق الزحمه
اخيسته؟

په لومړيو وختو کی د يوه ښه
سندرغاړي معاش (۷۰) افغانی
وی اوڅلور وخته به مو سندر ي
ویلی . خو د ايواعنی ماته دومره
زیاتی روسی را کړل کیدلی .
وروسته بيا زما معاش (۴۰) -
افغانیو ته جگه شو او بيا
(۱۰۰۰) روسیو ته ورسیدلی .

بيلتون صاحب اجازه را کړي
ستا سوڅخه داسی پوښتنه وکړم
چی څو اولادونه لري او دوي په
کم کسب او کار بوخت دي؟
اولادونه می اووتنو ته
رسیزي . څلور زامن می د سرتيري
په خدمت بوخت دي او نور په
ښوونځی کی دي .

ایا ستا اولادونه هم ستا په
ښان د ښه اواز خاوندان دي که په
یوزوي می زما په شان ښه
اواز لري خو پیاوړی
محبوبه دي زما ترخوا سندر ي
نه وایی خو کله چه زه د کوټی نه
د باندې ویم نو زما په غیاب ستا
کی په سندر وویلویل کوي دده
اواز کټ مټ ماته ورته دي . خو
داچی دي به په رادیو کی سندر
روایی که نه زه څه نه شم ویلی .

بيلتون صاحب د استاد
دري په هکله څه ویل غواړي؟
استاد دری زموږ ټولسو
استاد و. زما اواز ته د بهایی
جان شعرونه جان ورکړ خو د
استاد دری ساز زما اواز ته
همیشی ژوند وروباڅینه او د
هنرمندانو پالی ته می راوستم .
خود استاد تر مرگه وروسته
زموږ په کارونو کی د پري نیمگړتیا
رپه برخه شوي دي .

که ستا څخه پوښتنه وکړم چه
د يوه هنرمند په توگه څه هیلی
لري نسوڅه به ووايی؟
زه به داسی ووايم چی زما د يوه
ښه او یواغنی هیله داده . چی
د ژوند تر پايه د يوه سندرغاړي
په نامه یاد شم .

بیای نو ورو ورو د بهایی جان
د شعر لوستلو محفلونه لار پيدا
کړه او د بهایی جان شعرونه می
داسی په زړه کښیناستل چی د
هغه د حساس او دینی تنزي
زړه تارونه می وتخول نو د پسر
زړ دده د ښه اواز انگازه د لوگر
په سیمه کی خپره شوه او د پریوه
د اتلو سه کوله چی دده اواز
واوري . نوکله چی د ځوانی پخو
کلونه ورسید کلیوالو دي تموهڅاو
چی دده ښکلی اواز د راډیو
له څپو خپور شی . نو هغه
وخت را دیوته راغی او د مکر فون
شاته ودرید .

د مومن جان د اواز د اورید و
انانس ورکړ شو او مومن جان څو
سندري پرله پسې واورولی -
اورید ونکو د ځانه سره لاسونه
وتکول او دده ته می د بيلتون نم
ورکړ دا ځکه چی دده په خپله لومړنی
سندره کی ویلی و :

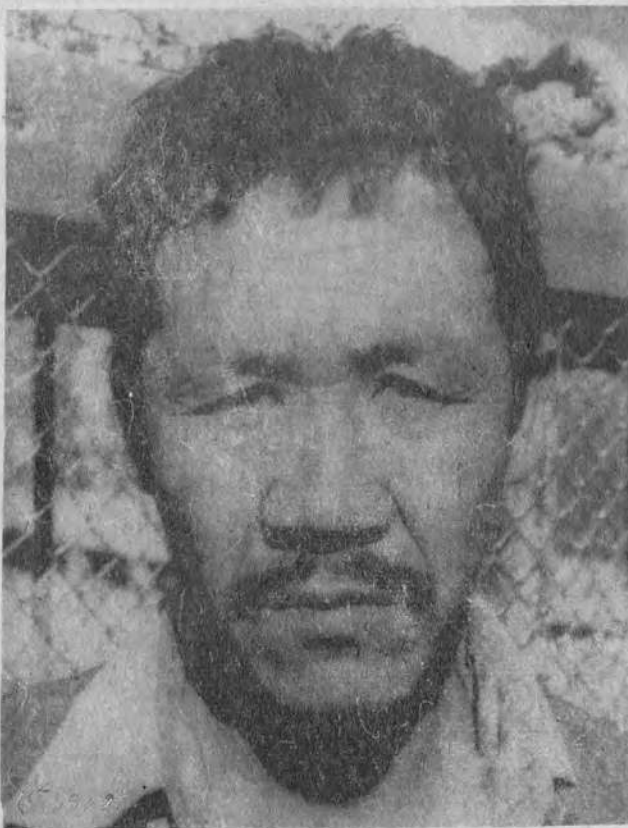
د عاشقانویه زړگی لگی د اغونه
ته ورک شی بيلتون نه
داچی څه وخت را دیو ته راغی
ښه می په یاد نه دي خو په
تلویزیون کی می په هماغه لومړنیو
ورځو کی چی تلویزیون افغانستان
ته راغی سندري ویلی دي .
کله چی له بيلتون څخه

پوښتنه کم چی ستا اواز ولی نه
زیري؟ دده په شونو وکی موسکا
ښکاري او وایی : زما اواز د پسر
سچه دي زما اواز ته د بهایی جان
شعرونو بخلا ورکړه او پوڅ می کړ .
او هنري ارزښت می وروباڅینه .
ښه بيلتون صاحب تراوسه
دي کم امتیازات د راډیو او
تلویزیون له لیاري تر لاسه کړي دي؟
لومړی څومی دا امتیاز تر لاسه
کړ چی هنر خوښونکو خلکو ماته
د بيلتون نم را کړ چه د امانه
د پیر لوي امتیاز دي . بل داچی
په افغان موزیک کی چی پخوا -
را دیو هلته وه ماته د هستوگنی

بحای را کړ شو . څلور واړه پرله پسې
د کال سندرغاړي شم ، پناغه
مما لونه می تر لاسه کړل . بلغاریا
یوگوسلاویا او ترکی ته می سفرونه
کړيدي ، خوپه هیواد کی دننه



اتفاق افشاده است



برو از خانه بدرت بپارگدای
ها ۰۰۰ و فراوان زخم زبان دیگر
خشم میگویم:
چند دفعه خانه شان رفتیم
که اینقدر زود زود خانه ما می آیند
ولی من پس در پی اصرار داشتیم
که باید کلید هارا بمن بدارد
بدهد - وحیرت زده مانده بودم
که بالاخره چه کنم - یکبار بسویش
نگاه خیلی وحشیانه نمودم و به
طرفش حمله نموده بباستن
دهنش او را خفه کردم و سرانجام
او را غرق من جان داد -
من با همان خیرت زده کسی
که سرا یا غرق در وحشت و هشت
بودم نقشه پنهان کردن او را می -
کشیدم -

بالاخره عروس در پیوند
با اعمال شیطانیش به اقرار
خود چنین ادامه میدهد:
انسان تصور کرده میتواند
که عروس در آن لحظات واقعه
چون یک جانی بود زیرا بعد از
قتل که آنهم یادستان خودش
صورت گرفته نقشه دفن او را هم
بخاطر داشته است -

سرانجام وجدان گره زده -
شیطانیش اشیای دیگر
می کشد و او را رهنمایی میکند
آری! او خود اقرار کرد که من
حیران مانده بودم یکبار بخاطر
گشت کار او داخل یک صندلی و بی -
اندانم و سر بر سر محکم بسته کش
باشکستن استخوانهای دست
و پایش این کار را کردم - در نزد
دیکی دروازه حویلی ما تکیه را
ایستاده کردم و به خانم همسایه
خطاب کرده گفتم که اگر خوشیم
آمد این کلید خانه را برایش بده
و بالاخره این صندوق را همراه
با جسد خشم به شهدای ما -
لحین رسانیدم - و همانجا در -
نزد یکی قبر احمد ظاهر قرار
بگیرد (۸۵)

خواند و در کل

د هغه شخړې په نتیجه کسی
چی د میزان په ۱۶ ترغوی وروسته
په د وروځو د ((پخته فروشی))
په بازارکی وشوه، یون د چا قو
په وسیله تپي شو -

تپي روغتون ته ولېږدول شوه، خو
د تپي، پښتورگي او کلمو په برخه
سختو تپونو له امله هلته مړ شو -
د لومړي امنیتي حوزي امریت
د دې پېښې په باب د مجلسی
خبريال ته وویل:
پخپله د ۲۵ کلن وژل شوي
(د عبد البصیر زوي عبد الواحد)
د وینا او د عینی شاهدانو بقول
د غلام سخی زوي نوروز علی د
هغه اختلاف له مخې چی تر
اوسه د تحقیق هیات ته معلوم
نډي، د ((پخته فروشی)) -
تشنا بونو ته نژدې په عبد الواحد
باندې د چاقو برید وکړ - هغه

د دغو گزارشونو په نتیجه کسی پر
محکمک و لوبه - له دغه وخت څخه
په استفادې سره نوروز علی په
تپه تپي شوي و د پېښې له اعلای
څخه وښتید -

د هغه ورځې په سبا د سهار
په نهو بجو تورن د امنیتي محو ک
له خوا ونیول شو او توقیف کړای
شو - نوروز د تحقیق په جریان
کی په خپل جرم منکر شوي او هغه
تپ چی په تپه یی د عبد الواحد
له خوا اخیستی و له پورې (زینې)
څخه د غورچیدو له امله ونښود -
د کابل ښار د خاوند وې د
قوماندانی له جنای جرایمو سره
د مبارزې د امریت د رپو له مخې
نوروز علی د ۱۳۴۱ کال راهیسې
د کپسه بری، غلا، جگړې، د
الکولي مشروباتو د خپلو، جواري
(قمار) او نورو فحشو د جرم
زیات سابق لري او د متکرو
او خطرناکو جنایتکارانو له ډلې
څخه گڼل کیږي -

درین روزها

دست و پای حاله ام را

خسرو و خانم محکم گرفتند

ومن با کارد او را به قتل رساندم!

د لجان مقتوله که خاله ام
میشد در یک حویلی واقع کوجه
اچکرای هابه تنهایی بود و باش
داشت به نسبت ارتباط نامشروع
که با عبد الغیاث داشت همیشه
به منزلش میآمد و شبها را با وې -
سیری می نمود، تمام مصارف
د لجان را عبد الغیاث میپرداخت
و حتی برای د لجان یکفر را بنام
رشید نوکر گرفته بود -

عبد الغفار برادر زاده مقتوله
نیز از ارتباط او با عبد الغیاث
آگاه بود هر دو تصمیم به قتل او
گرفتیم - به همین منظور د روز قبل
از بازاریل خشتی کاردی را به
مبلغ ۱۴۰ افغانی خریدم و از -

تصمیم خود خوشم بریگل و فرید
خانم را نیز خبر کردم -
طبق پلانی که طرح کرده بودیم
به خانه خاله ام رفتیم - دیدم که
غیاث همراي وي نشسته بود -
خاله ام را به بهانه یی به خانه
خود آوردم - بعضی اینکه وارد -
د هلیز منزل شد عبد الغفار
د هن و گلوي او را محکم گرفت
و بریگل و فرید د دست های را
گرفتند - خودم با ضربات کارد
او را از پای در آوردم - بعد از
با کمک همدیگر جسدش را در ریښ
لجاف پیچانیدیم و من و عبد الغفار
آنها در جاه انداختیم -

بر طبق اظهارات عبد الله
قاتل، عبد الغفار، بریگل
و فرید نسبت اینکه شرکای جرمی
بودند و نیز عبد الغیاث به جرم
ارتباط نامشروع با د لجان
داشت دستگیر گردیدند -

جسد یک زن که توسط عبد الله
خواهرزاده اش به قتل رسیده
بود بتاريخ ۱۹ قوس توسط مو -
ظفین امنیتی از داخل ج -
مسجد کوجه اچکرای هابیدا
شد -

یکی از مسئولین حوزه اول -
امنیتی جریان واقعه را چنین
شرح داد:
حاجی خیر محمد باشند
کوجه اچکرای ها بتاريخ ۱۹ قوس
اطلاع داد که د لجان همسایه
او توسط خواهرزاده اش عبد الله
از خانه کشیده شده و تا حال
لادرک است -

عبد الله مشهور به عبد الوهاب
بر طبق اطلاع خیر محمد به اتهام
قتل خاله اش دستگیر گردید و در
جریان تحقیق به جرمش اعتراف
نموده و علت قتل را چنین وانمود
کرد:

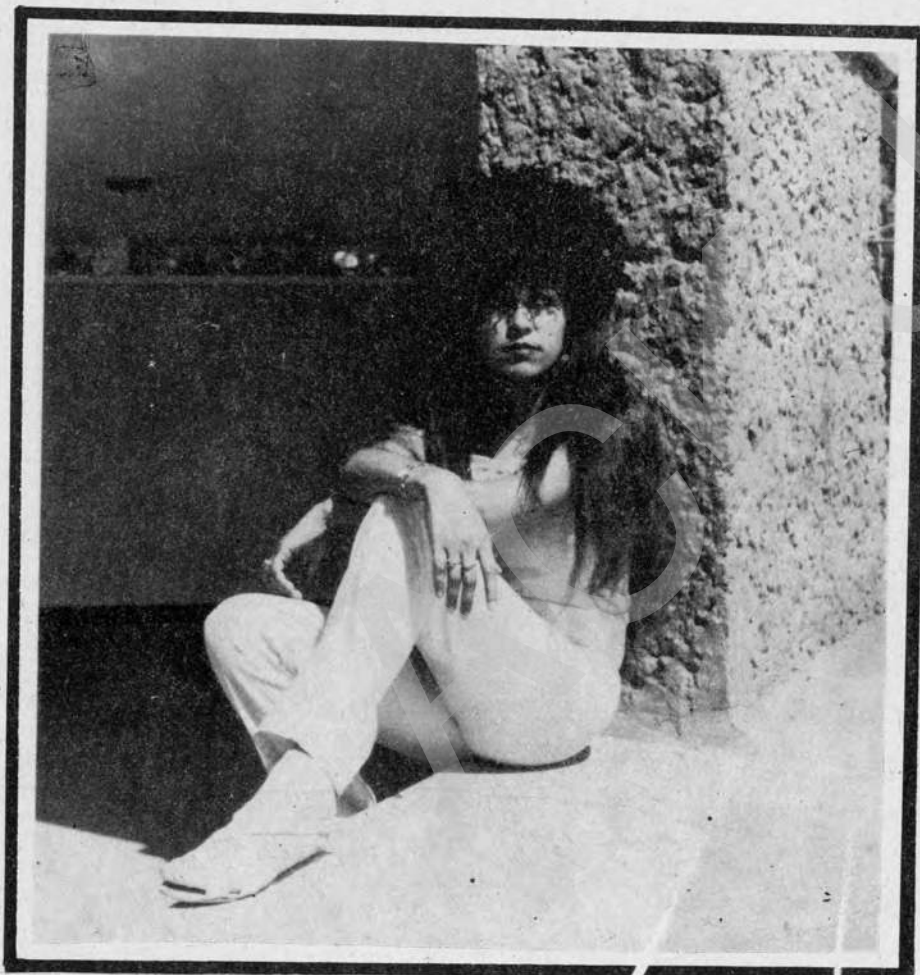
نداشت از آثار و علامت
می یافتیم که میخواست مرا خ -
قوت کند -

به فقط خشم داشتم خشم
فوت شده بود - و نژوي هم
در تصمیم نبوده سرو صدای ما -
بیشتر آنوقت بالا میشت که شوهرم
بسوي کار روانه می شد - بهر
ترتیب اگر زیاد بد نگفته باشم
باید بگویم که خشم فقط به مال
و مکتبش فکر میکرد - ملایر د رکه
نمیداد مگر پول های اندک
را مثل توتی های یا قوت دست
داشت - همه چیز های ضروری
را در الماری قفل می بست -
روز عید بود، قرار بود مادرم همراه
باید د خواهران و برادرانم
بخانه ما بیایند - خواستیم
از الماری مقداری از خوراکی ایام
عید را برداریم، لیکن خشم ب -
اصرار من هر چه تمام تر اصرار
می کرد و می گفت:
- گوشت خوک شود آگه
دانتخابم - یعنی اولام انکار
به دانستن و بعد اگر اقرار هم
می کرد می گفت:

۱۴ سال در زندان...

اندن، اندن، اندن، اندن، اندن، اندن،
میافت - اینطور حکایت نمود:
یکروز نبود، د روز نبود
تمام زندگیم ده جنگ و جدال
با خشم سیری گشت - لحظاتی
او را از پای در آوردم - بعد از
ساعات، و بالاخره همه د قایم
که من می گفتم شتادم بیشتر از آن
بود که یک زندانی تمام عمرش
را در زندان سیری می نماید -
و از طالع بد، هر دو ما مشغول
د حیوان درنده همواره سرهم
می ریختیم - و قتیکه خشم یکبار
به سخن گفتن آغاز می کرد دلم
می شد تا زبان را بستم و خشم
که چند ان نیتی انسانی برایم

همانها: هنرمند جوان و با استعداد



اُردو اچ نلرده، در ۱۱ فیلم نقش
ها ابرجسته می رانده عهده داشته
ند به بار به خارج از کشور سفر
منوده است ...

مصاحبه از دکتیم

● **هما مستمندی هنر پیشه**
 هر دل پسندی است که
 استعداد سرشار و جاذبه هنری
 در هستی او عین گردیده است.
 این هنرمند از همان روزهای
 آغازین هنرنمایی بسان نگین -
 آلماس کوچک، مگر خوش ترارش و خیره
 کننده در قالب نقش **شما**
 درخشیده که نه تنها کار
 شناسان بلکه دوستداران هنر
 تشبیل رامجدوب و مسحور خود
 گردانیده است.

از عمره چند سال است که
 هنر او زینت بخش پرده های
 تلویزیون و سینما بوده است.

این هنرپیشه در سال
 ۱۳۵۹، که هنوز سرگرم آموزش
 در مکتب بود، در پهلوی سهم
 گوی در نمایشنامه **شما**
 تلویزیونی به جهان زیبای سینما
 نیز پایش گشایده شد. او برای
 نخستین بار در فلم **((عروس))** در

نقش مرکزی فلم یعنی عروس نمودار
 گردیده در محراق توجه
 تماشاگران قرار گرفت. سپس در
 فلم های سینمایی و تلویزیونی
((اختر مسخره))، **((فرجام))**
((مسافر))، **((زمین))**،
((کیفر))، **((نواي تلاق))**،
((بازگشت ناگهانی))، -
((دهکده من))، **((زخم))**
 و فلم کوتاه **((زمین آباد میشود))**
 که تا هنوز نمایش داده نشده
 است و تیاتر تلویزیونی **((عروس))**
 هنرنمایی کرده است.

ما با این هنرمند صحبت
 مختصری داریم که شمارا در -
 جریان آن می گذاریم.

پرسش: سابق در -
 نمایشنامه های تلویزیونی نهاد
 دیده میشدید، مگر در این اواخر
 در نمایشنامه ها اصلاً به نظر
 نمیرسید علت چیست؟

پاسخ: تا **شما**
 ۱۳۶۴ در نمایشنامه ها نهاد
 کار میکردم ولی افزایش ضرورتیستم
 در سفر و یا شوتنگ فلم ها باعث
 گردیده تا از نمایشنامه ها بس دور
 بمانم.

پرسش: در خارج کشور
 چند بار به کجا سفر نموده اید؟
پاسخ: سه بار به -
 اتحاد شوروی سفر نموده ام. سفر
 اولم تفریحی بود. سفر دومی ام
 به مسکو به غرض اشتراک در -
 فستیوال فلم های تلویزیونی بود.
 سفر سوم به تاشکند برای -
 اشتراک در فستیوال فلم های -
 سینمایی بود که خوشبختانه
 درین سفر دو فلم هنری **شما**
(کیفر و مسافر) به دریافت جایزه
 هنری **مؤ تق** گردید. کمال افتخار
 من در آن است که بیرونی فستیوال
 بدست من برافراشته شد.

پرسش: شما که در نقش
 های هنری تان **مؤ تق** و **ورنیده**
 جلوه مینمایید آیا تحصیلات هنری
 هم دارید؟
پاسخ: من صرف فارغ

صف ۱۲ هستم در رشته هنر
 هیچگونه تحصیلی ندارم.
 موفقیت هایم زاده استعداد،
 علاقه مندی و پشتکار هنری ام
 میباشد. ناگفته نباید گذاشت
 که اتحادیه هنرمندان با تأسف
 کاندیدان بورس های تحصیلی را
 با اساس استحقاق و نوبت تعیین
 نمیکند. امید است در آینده این
 شیوه گزینش کاندیدان بورس ها
 را مورد تجدید نظر قرار دهند
 تا باشد زمینه فراگیری دانش
 هنری برای من هم فراهم گردد.
پرسش: آثار هنری زیاد
 شما طرف توجه هنردوستان -
 قرار گرفته است از نگاه خود شما
 کدام اثر هنری تان بیشتر ماندگار
 خواهد بود؟

پاسخ: اگرچه ارزیابی
 آثار هنری نه کار خود هنرمند
 بلکه کار تماشاگران و کارشناسان
 هنرمیشد با آنهم در مجموع
 نقش خود را در فلم **((زمین))**
 عالی ارزیابی میکنم. زیرا جلال
 پیروز، **دایره** فلم، درین فلم مرا
 بسیار خوب راهنمایی کرده که از
 ایشان تعالیت سپاس گذارم.
 بقیه در صفحه ۴۰





نتیجه تحصیل شان بوضاحت در
فلم نمودار میباشد .
این هنرپیشه با استعداد
که در سال ۱۳۶۱ در فلم
(نوای تشایق) جایزه شجعی
در فلم ((زمین)) جایزه سوم سال
جاری را بدست آورده می‌کند .
در فلم هایی که من کار کرده ام
۸۰ فیصد آنها مستحق جایزه
گردیده اند .

وقتی از او خواسته شد که
پیرامون بهترین خاطره هنری اش
چیزی بگوید درحالیکه چهره -
بشاش او هاله یی از زلفگان سیاه
نمودار بود با لبان متمسم اضهار
داشت : برای يك هنرمند
خاطره خوشتر و جالبتر از پذیرش
هشش از طرف مردم نمیباشد .
من خاطرات فراوانی ناشدنی
هنر ام را سفرهای خارج و
گرفتن جایزه در فستیوال
ها ، برقراری آشنایی با هنر
مندان کشورهای دوست و تمجید
هنرمایی ام از طرف آنها میدانم .
همچنان چاپ شدن عکسهایم در
مجلات کشورهای خارج و گرفتن
نامه ها از هنرمندان خارجی
خاطره انگیزترین چیزها در -
زندگی ام میباشد .

وقتی سوال پیرامون مشکلات
کارش مطرح شد درحالیکه شانه
هایش را بالا انداخت به برشمره
مشکلات لب گشوده گفت : -
مشکلات زیاد است . در پهلوی
مشکلات تخنیکي ، دایرکتر ها ما
را درست رهنمایی نمیکنند . -
کمبود تحصیلات هنرپیشه ، فلم
بردار و دایرکتر بر مشکلات مـی
افزاید با وجود اینکه مشکلات
سینمای فعلی کشور درخور تمجید
است . کار فلمسازی بسوی تکامل
پیش میرود و آینده تابناکی را در
تهال دارد . چه در آینده -
مشکلات تخنیکي مرفوع گردیده -
اشخاص تحصیل کرده کارهای
هنری را به پیش خواهند برد که
در نتیجه سینمای کشور در یک
سطح عالی قرار خواهد گرفت . -
طبیعی است که اگر دایرکتر -
فلمبردار و هنرپیشه هر کدام در -
رشته بخصوص خود تحصیل کرده و
در کار وارد باشند بکمک همدیگر
از عهده کارشان بوجه احسن بدر
شده کارشان با کیفیت بهتر روی -
پرده به نمایش خواهد درآمد .
بگونه مثال میتوان از فلم ((بیگانه))
یاد آور شد که دایرکتر و فلمبردار
هر دو در رشته شان در اتحاد
شوروی تحصیل نموده اند که

انواع مختلف بوت های زنانه و دستگیره های
مدر روز را تهیه نموده و عرضه میدارد .

فرمایش مشتریان پذیرفته میشود



روز و شب پوش

آدرس :

عنایت مارکیت
چهارم از خیابان تقی بیک شهر نو

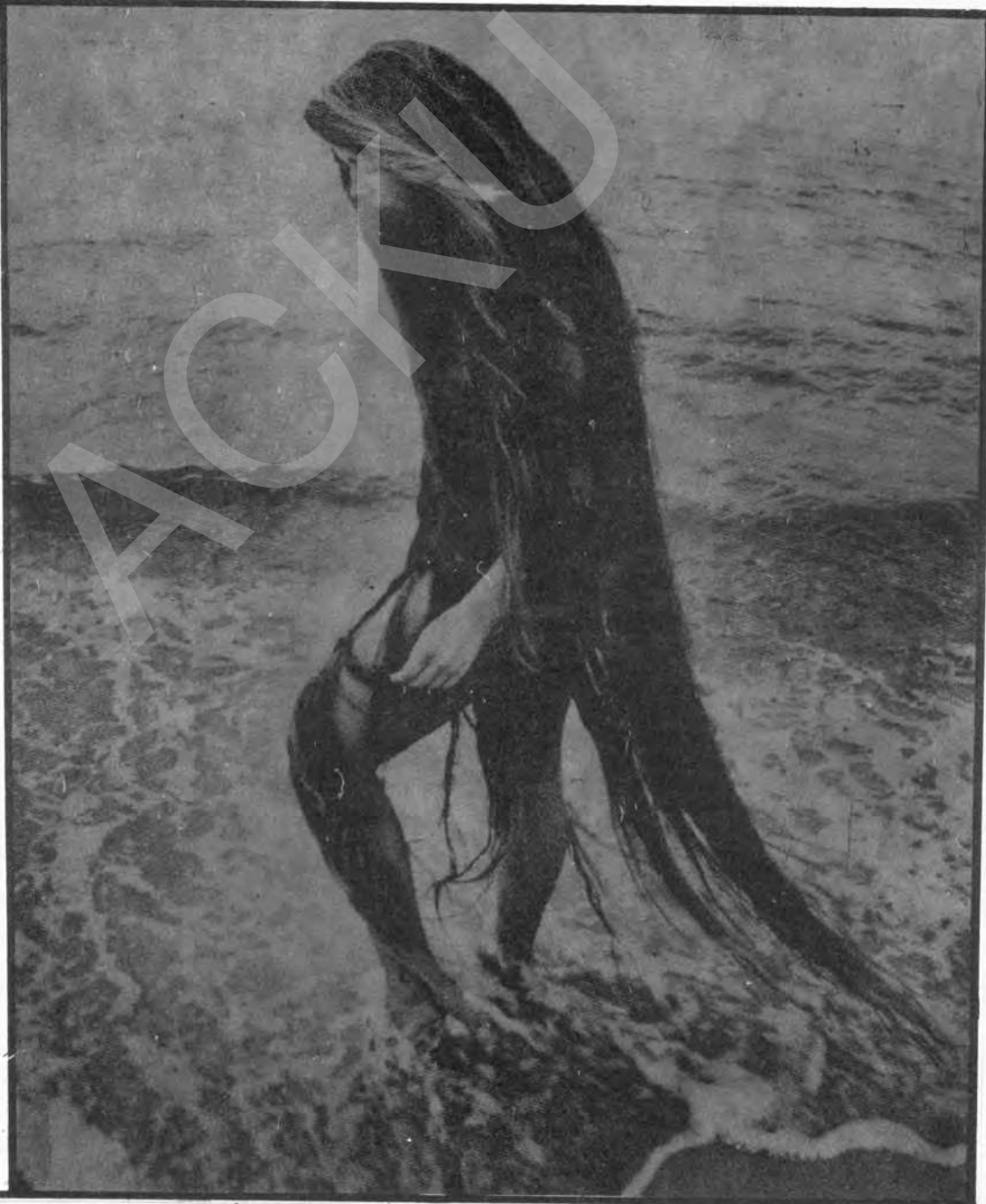


موج سفید

برنده شد

در نمایشگاه بزرگ عکاسی

چندی قبل در مسکو نمایشگاه
بزرگ عکاسی گنایس یاوست
این نمایشگاه که چندین روز
پروپیچینده گان باز بود بهترین
آثار مشهورترین عکاسان
اتحاد شوروی، آلمان، سوئد، ایتالیا،
بولند، بلغاریه، فرانسه،
آمریکا، کانادا، استرالیا در
معبر نمایش قرار گرفت.
باید متذکر گردید که در میان
عکس آثار که بواسطه نمایش
در خواجوش عکاس لیتوانیا
اتحاد شوروی تهیه گردیده بود
در بخش خاص داشت.
یکی از آثار او به نام موج سفید
برنده جایزه اول گردید که مایل
تابلو را برای خواننده گان
سباورن به نشر میرسانیم.



«یوس تی ناس مار سین که ویس یوس»
شا عرلیتوانی در سال ۱۹۳۰ بدنیسا
آمد. نخستین دفتر شعرش در سال ۱۹۵۵
منتشر شد ویس از آن در سالهای ۱۹۵۶
سه دفتر دیگرش انتشار یافت. در اینجا
نمونه‌یی از کارهای او را می
خوانید.

کبوتران برفراز شهر

شهر من ،
طلوع و غروب من ،
خطی برافراشته
از خیابانها ، با مها ، مردم !
من برای یافتن قلبم
درون ترامی کاوم .
من برج تونیستم
زیرا برجهای سخت خلوتند .
من سکوت توام ،
کانونی کوچکم
از هر آنچه در توست .
من یکی از آن پنجره‌های بسیارم
که توانها به جهان می نگری
ومی خندی و می گری .

ساعت درون برج
زمان را در می نوردد ،
ثانیه‌ها و دقیقه‌های زودگذر را .
کبوتران بر شهر فرو می بارند .
ما همه کبوتران خود را داریم ،
ما همه شهرهای خود را داریم ،
هر جا که شا مگان در خیابانها نمایان میشود .
و در پشت شیشهء مغازه‌ها
به جلوه‌گری می پردازد ،
بیان توده‌ای از گورها .

با مداد فردا ، دختران
چون به شهر آیند
مهربان و دلشاد ،
من در پس پیشخوانی خواهم بود ، و شاید ما نه و سوت زنان ،
هر پا رهء خورشید را که برگزینند ،
استادانه بهر شان خواهم برید .

ترجمه : غلامحسین مدری افشار

حمیرانگه د شکر لاله

درحم سبز نخطه

راهم بده، ای همنفس، درخلوت غمهای خویش
تا خویش را من رده دم، در هجرت آوای خویش
از من برونم کرده ای، بر خوشتن آورده ای
تا آشنا کردی مرا، با شور و مستی های خویش
من از جهان دیگرم، بالاتر از بالاتر ————
پیوند دادی تا مرا، با عالم بالای خویش
دارم بفرسوی خدا، در آبی بی منت ————
در حرم سبز لحظه ها، با هیئت غوغای خویش
ره میبرد غوغای من، تا عمق دنیا های ————
تا میبری با خود مرا، در آبی دنیای خویش
پنهان من پیدا شده، خاموشیم غوغا شده
رنگ دگر را شاکنم، با هوو و ها های خویش

شاد نسج

با هست من آسخته، آتش به خونم ریخته
راهی چنینم داده ای، در خلوت غمهای خویش

مهر با دستم

انگشت های من ،
این شاخه های خشک
فریاد می کشند :
ما یاد گار قحطی دست محبتیم

هان ای خدای من !
دستم بگیر باز
که در هر کجای شهر
در جستجوی دست محبت شتافتیم
دستی به مهرمانی دست نیافتیم

م. آزاد

گل باغ آشنایی

گل من، برنده بی باش و به باغ باد بگذر
 مه من، شکوفه بی باش و به دشت آب بنده
 گل باغ آشنایی، گل من، کجا شگفتی
 که نه سرو می شناسد
 نه چمن سراع دارد؟
 نه کبوتری که پیغام تو آورد به باغی
 نه به دست مست باد پ خط ایی پیامی،
 نه بنفشه بی،
 نه جویی،
 نه نسیم گفت و گویی،
 نه کبوتران پیغام
 نه باغ های روشن!
 گل من، میان گل های کدام دشت خفتی
 به کدام راه خواندی
 به کدام راه رفتی؟
 گل من
 تو راز ما را به کدام دیو گفتی؟
 که بریده ریشه مهر، شکسته نیشه دل
 منم این گیاه تنها
 به گلی امید بسته.
 همه شاخه ها شکسته،
 به امید ها نشستیم و به باد ها شگفتیم.
 دران سیاه منزل،
 به هزار وعده ماندیم
 به یک فریب خفتیم...

اسماعیل خویی

غزلواره

اشکم دمید
 گفتم: ((نه بای رفتن نه تاب ماندگاری
 درد خزنده ی کف جوی این است)) گفت: اری
 اما دوگانه تا کسی؟
 یاموج و س روان شو یا در کنار من باش.
 گفتم: ((دلم گرفته ست
 مثل سکون ملولسم))
 گیسو فشاند در باد، اشفت ک:
 ((ای پریشان
 منشین فسرده چون یخ، در تاب سوجواتس هان بیقرار من باش
 - ((پرواز)) گفت:
 گفتم:
 ((اری خوش است پرواز، اما شب است و توفان، وین بالهای خونین))
 چتر نوازش افشاند
 ک ((این سایه سار بر برگ
 زار امس یقینت سرشار کرد خواهد
 تا بامداد پرواز- ای خوب خسته من - بر شاخسار من باش))
 گفتم: ((شب ارچه تاریک،
 زنگار جانم اما تاریکی درون است))
 خورشید رخ بر افروخت
 ک ((ائینه دار من باش))

آهنگ سایه

شبنا

شب از شبها
 تو مرا گفتی:
 - ((شب باش))
 من که شب بودم و،
 شب هستم و،
 شب خواهم بود،
 شب شب گشتم
 به امیدی که تو فانوس نظرگاه شبمن باشی.

کبریا مظهری

بنکلا

ستا د بنکلا انگازي
هر لورته خوري وي
هرچا ستاد زړه ډروڼکی بنکلا د لیدو
هيله درلوده
ټول ستا بنکلا نازیدل
او نا دیده په تامین شوي وو
هرچا دا هڅه کوله چی تاته در ورسې
اود خپل کړیدلی ژوند ستونزي او کړاوونه ستاد
بنکلا په پلوشوکی هیږي کړي
زه هم نادیده په تامینه شمع
ستا د عشق او خوزي مینی ترانی می زمزمه کړي
ستا ستاینه می وکړه
تاته می د زړه په وینو شعر ولیکه
ته می درنگینو کلماتو په مخملی لمنه کی ونغښتی
ستا د بنکلا د نیم په اوږدومی زړه د مینی په تخته کی
په تاپسی بی واره توپونه وهل
ستا د لیدو په خاطر می ډیرې منډې وکړي
تاته در سیدو په لاره کی می هر ډول ستونزي
وزغملی
او مري قربانی ته می غاړه
کینوده ،
خو افسوس چی ستا بنکلا
هڅه نه وه کم چی ما اوږیدلی وه
ستا بنکلا د عطوفت او مهربانی توده غیزه نه وه
ستا بنکلا د سپاوون پلوشه
او پسته وزمه نه وه
ستا بریننا لکه د تندر هسی وه
ستا بنکلا سور اوږوه
چی زما په سترگو کی بی سره بخږي وکړل
ستا بنکلا هسی یوه تیرایستونکی
انگازه وه
چی زه بی په جان پسې
رانبکلم
او په ډیره بی رحمی سره بی
د فریب او چال په چپه زما هډونه
راږي کړل

ډاکړا پریدی

رڼا

خو مړه چی داسې سترگی آشنا لري
ډکی د خمار هو مړه ریا لري
هیڅ حاجت می نه شته دي شرابو ته
یار چی شرابی سترگی زما لري
وگورو یو بل ته چی په سترگو کی
تیتي راته سترگی کړي حیا لري
خه کم خندا د نورو بنکلو زه
یار چی گلابی شونډې خندا لري
خلک وایی بنکلو کی وفانه شته
بنکلی خوزما ډیره ونا لري
زه ډاکړه په جان ورته لوگی کړمه
خو پوري چی دا شمع رڼا لري

مردی چه ارسته اخب به نظری ایسی
مرا از صحبت خورنید بدر می ایسی
ببیند و دست از حق ببرد ایسی
زانکه تو نشسته تو از حق کیست
تو بنار دگر دگر دگر ایسی
گفتی ای به عبادت سر بالین ((نرید))
ارزود
استاد نوید

مهر سهرین

دزگی ژبی

ای زما دزگی وینی ، خه له سترگومی بهیژی ؟
چیوته چیوته دی مزل دی ! نه تمیزی نه تمیزی

زره خولاره رانه ولاره ، د ارمان لیری کوخو ته
ته هم درومی پی درومی ، نه رسیژی نه رسیژی
داد چاله غمه بیکلی ، اندیشه راته پیدا ده !
چه که معانته کله درشم ، راته وایی : نه شرمیژی ؟
بر ما عمر خه تهریژی ؟ هره سا یوه لبسه ده
عشق خه پته بلا پی ، چی نه اوری ، خولمیژی
چاته وایم ؟ چانه پتا کیم ؟ یارم غم دیا یارم کم دی
اوسکی ، ای دزگی ژبی ، ته پیدا پی نه پتیمیژی

حبیب الرحمن بآله

نامه

دل بمن گفت که سوي صنم دل شدگان
آرزومندی و صلح طی يك نامه فرست
گفتم اوباره كند نامه كس ناخوانده
گفت بنهفته جود رد در صد فاجاه فرست
گفتم اواز درد یده نه هد بار پیغام
گفت چون نغمه بگوشه خود گامه فرست
گفتم از نغمه بسیار گراتش شده گوش
گفت چون نگه گل از گذر شامه فرست
گفتم اندر حرمره نكشاید نگه
گفت اندیشه ژبی کم ، اورامه فرست
لابه بنمود و تنها بسپرد در فرجام
نامه گونه خود من همره حمامه فرست
گرداند دست به افسون دگر پیوند م
خبر وصلت مادر (د هن عامه) فرست

خال هندوی پیار

خال روی گردن نشانه هم آهنگی کامل بین دستگاه های بدن و در عین حال شعور و احساسات تند و رقیق است.

خال بین دو ابرو نشانه خوش دوقی و دعوت فکرو روح اسحت در بر خورد با چنین شخصی باید انتظار چیز غیر منتظره را داشت.

خال روی گونه نشانه سلامت فوق العاده است. ضمنا چنین شخصی دانا، خوسر یا و راست و باید کاری کرد که کمتر گول بخورد.

خال زیر بغل علامت بیماری قلبی است. کسی که در زیر بغل خال دارد در مورد مسائل مادی و اخلاقی حساسیت دارد و به هیچوجه نباید عصبانیت بشود.

خال روی بازو نشانه کم حوصلگی است چنین شخصی باید ساعات خواب منظمی داشته باشد زیرا کم خوابی بلاي جان او بشمار میرود.

خال میچ دست نشانه خونگرمی و محبت فوق العاده است. ضمنا دلیل آشفنگی خامرو ناراحتی ذاتی نیز میباشد که برای رفع آن باید کوشید.

خال بهلوی راست ناف نشانه طول عمر است. این چنین شخصی میتواند با خیال راحت برنامه زندگی خود را تا ۱۰۰ سالگی از هم اکنون طرح کند.

خال زیر ناف نشانه بدکاری کردن کبد و مجاری صفراوی است. این شخص باید از رژیم غذائی بیروزی کد و جلونسا - راحتهای بعدی را بگیرد.

خال کناله ران راست نشانه احساسات تند و تندی است. کسیکه دارای چنین خالی است فوق العاده آتشین مزاج و عصبانی میباشد.

خال رخسار همواره سمبول زیبایی بوده است و ماتیافه شناسان و کف بینان درباره خال بدن و ارتباط آن با وضع روحی و جسمی و آینده سرنوشت انسان پیگیری های دارند اما درباره درست بودن یا نبودن آن ما تمین نداریم.



خال روی ران چپ که خیلی نادر است دلیل تند کار کردن قلب و بیماری این عضو است. در اینصورت برای معالجه قلب باید اقدام کرد.

خال بین دوستان روی سینه علامت بعضی از ناراحتیهای قلبی و عروق است ولی بهیچوجه موجب نگرانی نیست.

خال روی پستان چپ نشانه جمود و رکود جسمی و روحی است و باید چنین شخصی را برای انجام هر کاری قبلا آماده ساخت.

خال زیر پستان چپ نشانه شادابی و جوانی روح است صاحبان این خال از سلامت جسمی و خوش خلقی و نشاط بهره مندند.

خال بازوی چپ علامت بیماری دستگاه تنفسی و ریه است. میباید ضمنا از سردی مزاج و عدم تمایل بجنس مخالف نیز حکایت میکند.

خال سمت چپ ناف و قسمت بهلوی بدن نشانه اختلالات دستگاه تنفسی و سردی مزاج است احساسات جنسی در چنین شخصی خیلی کم است.

خال قسمت بالای ران چپ نشانه عفاف و نجابت ذاتی است ولی در ضمن ممکن است دلیل خوب کار نکردن لوزالمعده هم باشد.

یک خال مقبول و غیر برجسته در هر جای بدن نشانه احتمال نامرتب شدن سران قلب است.

یک خال قهوه ای رنگ روی زانوی چپ نشانه آنست که احتمال دارد شخص غمگین باشد یا عقیم شود.

خال داخل کاسه زانوی چپ دلیل بر ضعف اعصاب و ناراحتی است و ممکن است به تشنج و ارتعاش بیانجامد.

خال بالای زانوی چپ دلیل بد کار کردن اعصاب و اختلال اعصاب محرکه است.

۲۶ افغانی = ۱\$



مجله اقتصادی ماهیگیر

۱۳۶۰، به ۱۶۱۲۱۱ - افغانی
در اواخر سال ۱۳۶۰ به ۱۷۴۹
افغانی در اواخر ربع اول ۶۶ به
۱۷۶۵۸ - افغانی در اواخر
ربع دوم سال ۶۶ و به ۱۹۸۳ -
افغانی در اواخر ربع سوم سال جاری
بلند بود.

عوامل عمده بلند رفتن ارزش
دالر را در طی چند سال اخیر
در مارکیته کابل اینها تشکیل
میدهند:

۱- بلند رفتن ارزش دالر در
مقابل سایر اسعار در سالهای
اخیر بمقایسه سال ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹
۲- تقلیل عرضه اسعار
منجمده دالر در کشور.

۳- موجودیت تقلضای
تزییدی به اسعار منجمده
به دالر.

۴- موجودیت نرخهای
تأخردی انحصاری در مارکیته
اسعار کابل.

۵- بلند رفتن ارزش اسعار
در کشورهای منطقه منجمده در
ایران و پاکستان.

اینکه نرخ دالر در دین اواخر
به اندازه قابل ملاحظه بلند
رفته و در اواخر قوس سال جاری
به مقایسه اخیر سنبه امسال به
اندازه تقریباً ۱۳ فیصد بلند
رفته عمدتاً ناشی از ختم سال
عیسوی است که درین زمان تصفیه
حسابات در بانکهای خارج آغاز
گردیده و همه ساله این پدیده
وجود داشته است. تصور میروید
بعد از آغاز سال جدید عیسوی
نرخهای اسعار رونه تنزیل
نهاد و در سطح معقول آن در
مارکیته اسعار کابل قرار گیرد.

۱۳۸۶ بالترتیب به اندازه ۴۰
فیصد، ارزش فیصد و ۲۰ فیصد
پائین آمده است.

بحرانات اسعاری که یکی از
ابعاد بحران اقتصادی در نظام
های سرمایه داری دایما موجود
بوده که از دهه هفتاد به این
طرف طول موج آن بنابر سراه
انداختن مسابقات تسلیحاتی
که مصارف هنگفت را نیازمند
است کوتاه گردیده و همه ساله
یک یا چند کشور سرمایه داری به
آن مواجه میگردد.

جنگنده رعمه این چند سال نه
در عرصه این چند سال نه
و اما وضع ارزش دالر در مارکیته
کابل:

تنها اینکه زندگی هزاران انسان
وطن ما را از آنها گرفت بلکه
خسارات عظیم مالی و اقتصادی را
نیز در قبال داشته است. در
نتیجه این جنگ تولیدات یک
بخش محصولات زراعتی که بخارج
صادر میگردد صدمه دیده و
ناشی از آن عواید اسعاری
تقلیل نموده است. در حالیکه
تقاضا به اسعار قابل تبادل
و منجمده دالر قابل تبادل
جهت توریید اجناس سرمایه‌سوی
و تجارتی بیشتر گردیده است
این عامل در بهلوی سایر عوامل
باعث آن گردیده تا عرصه اسعار
در کشور محدود و تقاضا به آن
افزایش یابد و نتیجتاً باعث تزیید
قیمت اسعار و منجمده دالر
گردد. چنانچه در قوس ۱۳۰۹ -
قیمت یک دالر در مارکیته کابل
۴۸۲۰ - افغانی بود این نرخ
به ۱۰۵۸۹ - افغانی در قوس

در سال ۱۹۸۶ سقوط نمود و
حساب جاری بیلانسیات
امریکا از مازاد ۶۹ میلیارد دالر
در ۱۹۸۱ به کسر ۸۷ میلیارد دالر
در ۱۹۸۲ و ۴۶۳ میلیارد دالر
در ۱۹۸۳ و ۷۰۰ میلیارد دالر

در ۱۹۸۴، ۱۶۶۴ میلیارد
دالر در ۱۹۸۵ و ۴۱۴۴ میلیارد
دالر در ۱۹۸۶ مواجه گردید -
سطح سرمایه‌گذاری در بین
کشور طی این مدت پائین آمده و
سطح بیکاری روبه تزیید نهاد.
این فکورها باعث آن شد تا
ارزش دالر تنزل نموده و نرخهای
تکانه روبه تقلیل نهاد - این
پروژه بخصوص از نیمه اول ۱۹۸۶
بیشتر شدت کسب نمود - چنانچه
ارزش دالر در ۱۵ دسمبر ۱۹۸۷
بمقایسه ۱۵ دسمبر ۱۹۸۶ در
مقابل پوند - مارك - فرانک
فرانسوی و ین جاپانی بالترتیب
به اندازه ۲۷۹ فیصد، ۱۹۲
فیصد، ۱۶۴ فیصد و ۱۸۰ فیصد
پائین آمده است.

این بحرانات اسعاری اثرات
منفی بیشتر را بوضع تجارت
خارجی کشورهای روبه انکشاف
بجا گذاشته است چنانچه مطابق
ارقام صندوق جهانی بین المللی
ارزش فی واحد صادرات کشور
های نامبرده در سال ۱۹۸۲ به
اندازه ۱۹۱ فیصد بلند رفته و
در سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵ و

نوسانات در نرخهای تبادل
اسعار و تکانه‌ها یکی از پدیده
های بخصوص نظام های سرمایه
دار است که ناشی از عوامل
متعدد دی از قبیل برآه انداختن
مسابقات تسلیحاتی - کسر
بودجه - کسر بیلانسیات -
انفلاسیون و رقابت بین کشورهای
سرمایه داری بخاطر تسلط بیشتر
بر مارکیته های کالا در جهان
وجود میآید.

ایالات متحده امریکا بخاطر
تمویل کسر بودجه و تقلیل
انفلاسیون در آن کشور در سال
۱۹۸۰ نرخهای تکانه را بصورت
بی سابقه بلند برد چنانچه در
سال مذکور نرخ تکانه در امریکا
حتی در حدود ۲۱۰ فیصد
در سال رسید. امریکا توانست
با این شیوه انفلاسیون را در آن
کشور تحت کنترل آورده و ارزش
دالر را در سطح بلند تری
نگه‌دارد. اما بلند رفتن ارزش
دالر (آنهم در حدود ۲۵ فیصد
این ارزش بصورت مصنوعی نه با
اتخاذ تدابیر اقتصادی که
خوب اقتصاد دانان امریکایی هم
بدان معترف اند) اثرات
منفی را بالای تولیدات و بیلانسیات
تادیات امریکا بجا گذاشت -
چنانچه رشد تولیدات که در سال
۱۹۸۴ به اندازه (۶۸) فیصد
بمقایسه سال قبل آن بوده ۳
فیصد در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ فیصد



هنرپیشه های هندی

اینگونه

در سینما ظاهر خواهند شد



تدریج در فلما نمایان میشود
به سینما ها هجوم بیاورند
این دو هکس گیسای
تربتهای پشت صحنه هنرپیشه
های زن فلم های هندی است
که ظاهراً برای بازی در فلماهای
نیمه سکسی هندی خود را آماده
میکند.

چنین کنند • تصور میشود که این
نواوری در سینمای صادراتی -
هندوستان که در آمد سرشاری را
وارد صندوق بودجه کشور
هندوستان میکند مانع از کساد
بازار فلماهای صادراتی هندوستان
در کشورهای انقیثائی و آسیای
شود و برای مدتی هم طرفدار
فلماهای هندی در این کشور ها -
برای دیدن برخی از نقاط بدن
زنان هنرپیشه هندی که به

هنرپیشه های سینمای کشور
هندوستان در فلماهایی که برای
صادرات به کشورهای آسیائی و
انقیثائی ساخته میشود با توجه
به سنتهای رایج در این کشورها
سعی دارند سکس را در مشق
و مشق را در نگاه هایی که ردو
بدل میشود خلاصه کنند • البته
گاهگاه صورت شانراهم به رسم
بوسه به یکدیگر نزدیک میکنند
که ادامه آن هرگز در دوربین
نمی آید و بیننده فلم خوش باید
هوشیار باشد و حدس بزند که چه
اتفاقی می افتد • ظاهراً این
نمایش تکراری حتی در کشورهای
انقیثائی و آسیائی هم دیگر تحمل
پذیر نیست و به همین دلیل برخی
از هنرپیشه های زن فلماهای -
هندی ((صادراتی)) تمهید
برهنگی در مقابل دوربین فلمبرداری
را میکنند • این برهنگی هنوز -
ممکنی نشده است و همه زنان
بازنگر فلم های هندی چنین
تمهیدی را شروع نکرده اند اما
گمان میرود آنها نیز در آیند •





گوشه‌های است؟

اگر می‌خواهید بدانید که گوشه‌های استند پر از آوازه
در این کتاب است و چه می‌کنند
به صفحه ۵۲ مراجعه کنید.

توتوش «پناه»

جای کامل

«ایران به سر میبرد»

این حقیقت پس از انقلاب افشا شد

توتوش در آخرین سالها
مقابله مری خودیه
مواد مخدر پنهان کرده
بود و پنهان آهنگ توتوش
اوله مربوط به این دوره
میباشد و در این تصویر
افغانستان، پیش از است

معروف ترین خواننده
و هنریشه ایران کجاست ؟
یکی از مجلات هنری اسپانیا
بدنی پیر با این سوال پرده از
رازی برداشت که پیر از سال
سیت، ملیونها ایرانی میخواهند
از آن مطلع شوند . این مجله
همین افشای این راز، برای -

نخستین بار پس از پیروزی انقلاب
در ایران و اعلام جمهوری اسلامی
در این کشور، عکس نیز از گوگوش
چاپ شده که با عکس عکسی که
تاکنون از این خواننده و هنریشه
ایرانی در مطبوعات ایران و جهان
چاپ شده تفاوت دارد. این عکس
(گوگوش) را در لباس و پوششی
نشان میدهد که ملیونها زن ایرانی
اکنون در ایران مجبوره استفاده
از آن می باشند . این پوشش
تحت عنوان (حجاب کامل) شهرت
یافته است . بدین ترتیب به
شیایع مختلفی که در اضراف
گوگوش وجود داشت خاتمه داد .
شد و معلوم شد که او ملی الرزم معا
خواننده و هنریشه ایرانی، پس از
برقراری رژیم جمهوری اسلامی
در ایران از این کشور رختختم
و همچنان در همین خود زندگی
میکند .

مجله مورد بحث می نویسد که
عکس جدید و عجیب گوگوش توسط
یکی از ایرانیان مقیم اسپانیا
همراه اطلاعاتی درباره ایمن
معروف ترین خواننده ایران در
اختیار رس گداشته شده است، با
این شرط که نام، مشخصات و محل
زندگی وی در اسپانیا افشا نشود!

طبق این اطلاعات گوگوش در
جمهوری اسلامی ازدواج کرده
است و از تمام فعالیت های هنری
کناره گرفته است . شوهر وی فردی
ثروتمند و بانفوذ است و همین د
مسئله به او این قدرت را داده
است تا مانع از گرفتاری گوگوش پس
از اعلام جمهوری اسلامی در ایران
شود .

(گوگوش) تابیر از انقلاب در
ایران پولساز ترین خواننده و
هنریشه سینما بود و حضور و شرکت
او در هر برنامه تلویزیونی و سینمایی
تضمینی برای موفقیت آن برنامه به
حساب می آمد . برای آنکه
بهرتر بداند گوگوش چگونه پولساز
بود، بد نیست بنویسم که او در بار
پس از برقراری جمهوری اسلامی
در ایران مجبوره ازدواج با د
کاباره دار بزرگ تهران شد که
هر کدام برای موفقیت کاباره های
خود با انواع حیل و نیرنگ او را
تصاحب کردند و او که از ۷ سالگی
همراه پدرش روی صحنه های
رقص و آواز کاباره های تهران ظاهر
شده بود تا آستانه ۳۵ سالگی
خود، همچنان اسیر کاباره دار
های معروف تهران باقی ماند و
بدین که نوازنده کاباره ها بود

هرگز نتوانست او را از جنگال
این کاباره داران نجات دهد .
طلاق وجدایی

گوگوش در آستانه کسب شهرت
کامل در ایران با یکی از کاباره
داران تهران که محمود قربانی
نام داشت ازدواج کرد . او صاحب
کاباره (میامی) در تهران بود و
در جمع کردن بهترین آهنگسازان
و ترانه سرایان در آنرا و گوگوش
و همچنان تشویق وی به شرکت
هر چه وسیعتر در فیلم های سینمایی
نقشی تعیین کننده داشت .

گوگوش در سالهای که با وی زندگی
میکرد به اوج شهرت دست یافت
و بارها به کشورهای مختلف جهان
برای کسرت سفر کرد . او از جمله
به افغانستان و جمهوری های -
آسیای اتحاد شوروی مسافرت
کرد . همین سفرها شهرت
گوگوش را از مرزهای ایران عبور
داد . او که استعداد فراوانی
داشت اغلب در این کشورها
ترانه های به زبان های رایج در
این کشورها خواند .

هنر و شخصیت پولساز
(گوگوش) موجب شده بود تا سه
پلیونر ایران که بر کاباره های
آن کشور تسلط داشتند هر کدام
قرار داد است و چنانچه مختلفی
از گوگوش بدست آورند تا مانع از
آن شوند که گوگوش یکبار اجرا ی
برنامه در کاباره آنها را متوقف
کند . سرانجام این کاباره داران
برای تسلط کامل بر گوگوش به جان
یکدیگر افتادند و همین مسئله
موجب اولین طلاق گوگوش از شوهر
شده . این کشاکش سرانجام به
محاکمه های ایران کشیده و
از جمله (ارباب) بزرگترین
کاباره دار ایران با به دست
آوردن انواع چت و سخته، شوهر
گوگوش را در محکمه محکوم کرد و
حکم بارد داشت او را گرفت . در این
زمان گوگوش و شوهرش (محمود
قربانی) صاحب کاباره میامی
تهران (در ایتالیا بسر میبردند
و گوگوش در یک مسیوان فلم شرکت
کرده بود . گوگوش و شوهرش
برود و یکبار جیب قدرت رفتند
(محمد کریم ارباب) را خیرید .
و طبق قانون چند ساعتی در یکی
از محاکم تهران بازداشت هم
شده بودند این بار از ترس
بعیده در صفحه (۸)



تنهایی

ترجمه عبد الله شادان

چگونه تر تو را در دوار برین ببت
روان به بیخ که و درین نه شکست؟

بخاطر عبور از دیوار تنهایی
چه باید کرد؟

سازي فضاي زنده گي شخصي
تلاش ورزند، بلکه توانايي
هاي رواني افراد را به منظور
تمرکز خودي و تجزيه و تحليل
خودي نیز پرورش ميدهند.
تاکنون در تمام سطوح پيشر-
فت اجتماعي، هيچ جزاي پسر-
مشقت تر از تجربه و محكم
کردن به تنهائي نبوده است.
ميگویند «نوجوانان از سيزده
تا نوزده سال» به صورت ويژه يي
در برابر تنهائي حساس ميشوند.
يك فرد جوان، ناآگاه از اينكه
مشكلات او مشكلات تيريك هر
جوان است، احساس ميكند كه
نسبت به همتهائيش بسيار تنهائي
و آسيب پذير است. پيري معمولاً

لذت مي برد و ميگفت درميان
مردم بيشتر احساس تنهائي
ميكند تا در اتاق هاي خاموش
بيصداي خود شيساري از فيلسو
فان، شاعران و دانشمندان
بزرگ از زمانه هاي دور تادوره
نمي توانند با اين سخنان هم
آواز شوند.
نيازه خلوت و تنهائي يي
بخاطر آسايش رواني و زنده گي
در مرز هاي ويژه وحدت رواني
«خود» آنقدر طبيعي است كه
نيازه آميز تر و محسوس تر بودن با
ديگران.
فرهنگ هاي پيشرفته نه
تنهائي خاطر تا مبن محرميت افراد
«به گونه مثال رهاي از قيود
تشریفات و آداب و رسوم جدا

فيلسوف انگليسي - لارد را -
سل زماني نوشت: «در تمام
دوران كودكي مرا احساس
فزاينده تنهائي و اين ياد ياد
آيا گاهي خواهم توانست با كسي
كه روبرو ميشم، گپ بزنم، فسر
گرفته بود. طبيعت، كتاب ها
و (سپس) رياضيات مرا از نوميدي
تمام نجات داد.»
از سوي ديگر، نويسنده
امريكايي هنري توريو ميگفت:
از بهترين محافل كه توجه او را از
اندیشه هاي جدي به سوي
ديگرمعطوف ميدهد، بزودي -
خسته ميشود. آواز تنهائي يي

تنهایی



نی تن به چنین معالجه می-
نی دهد. درین دنیا و درین
عرصه جریانات ظریف و پیچیده
روانی حکمرانی میکنند. جایگاه
شیوه های عنعنوی تحقیق عاجز
میانند. بنابراین، بگذار
یکبار دیگر کلمات توت چف
شاعر را بیاد بیاوریم.
(دنیایی با تمامیت آن در-
قلب شامه حصار کشیده شده -
است). این دنیایی است که
صرفاً توبه تنهایی میتوانی آنرا
بسازي. دنیایی که توبه اندیشه
های سترگ، شخصیت های بزرگ
و انگاره های جاودانه فرهنگ
جهانی که در زمان و مکان
پراکنده اند، میسازند. این همه
نا آگاه از وجود تو، به این دنیا
آمده اند تا راهی به سینه تو
و به زرفای قلب تو بکشایند. و اگر
به قلب تو راه گشودند دیگر
تنهایی نیستی.

این نظریه (که بسیاری از -
دانشمندان و فیلسوفان انرا تایید
کرده اند) تاکنون از طریق -
تجربه تایید و تصدیق نگردیده
و هرگز هم نخواهد گردید، به
این علت که این امر رابطه یی
با نوع ویژه گی های فردی -
ندارد و صرفاً در (درد صعب
تنهایی) درد بستان شفقت
دلسوزی و پیچیده گی یا احساس
هایی که اصول عالی اخلاق
روان شناسی و رابطه های
انسانی را شکل میدهند، درک
میشود.
شیوه درمانی قبلاً آماده -
شده می برای تنهایی وجود
ندارد. نکته مهم اینست که
دانش تجربی صرفاً با اسناد
و اطلاعاتی سروکار دارد که
میتواند مورد عمل و تجربه قرار
گیرد، ولی دنیای احساس انسان -

تنهایی

میکند اما به قول توت چف
شاعر روس (جامعه پذیری)
آن گاهی در برابر تنهایی قرار
میگیرد که (وحدت بایک روان -
مشابه) را بیار آورد. و نتیج
به یک جلومی قید و بند درونی
شود.
زمانی عقیده بر این بود که
تبیین خودی و آشکار ساختن
کامل درون، اثرات خوب و مثبتی
بر زنده گی دارد و برعکس در خود
پیچیدن، در خود بودن و گتمان
و خاموشی افراد را محکم -
تنهایی و تجرید میکند.
الکساندر بلوک میگوید:
(کسی که تنهایی را درک -
کرده، یا حداقل خویشتن را
تنها، پنداشته است، قلبی
بازتر و ظرفیتی بیشتر برای در -
یافت و ادراک چیز هایی دارد
که برای دیگران قابل دسترسی
نیستند.)

بهم پیوند میخورند
بسیاری از جامعه شناسان
تنهایی را بیش از هر چیز دیگر
و در وهله اول با حقایق و واقعیت
های برونی مرتبط میدانند.
شهری شدن و رشد کثافت نفوس
انسان را از محیط و فضایی
شخصی روانی او می ربایند.
برعکس رابطه های او با جهان
پیرامونش وسیعاً افزایش میدهد.
ازینجاست که نیاز به محرومیت
و خلوت بخاطر ایجاد یک حصار
معین بین خود و دیگران، به
وجود میآید نیازی که قویاً
باسن و سال و سطح تعلیمی
و فرهنگی رشد میکند.
با اینحال ظرفیت یک شخص
و استعداد او برای (جامعه -
پذیری) به خودی خود همه چیز
نیست و معمولاً تزویر و پوششی برای
پوشش تنهایی واقعی خدمت

هفتصوفی میدهد، زمانیکه نمیدانند
یا اوقات فارغ خویش چه کنند
و یا هم زمانیکه محل رهائش،
محیط کار و محیط آموزش دروس -
آنها تغییر میکند.
تنهایی چهره های بسیار
گونه گون دارد. چنان سایه های
زودگذر و اشکال متنوع نمیتوان
همه را تحت یک نام مشخص قرار
داد.
تنهایی در واقع درد و حالت
تشخیص داده میشود: یکی
خلوت گزینی مبنی بر خواست
آزادانه یک فرد، در اقتصاد
از تماس ها و روابط های برونی
بخاطر تعمیق دیا لوگ درونی
توأم با تمرکز و وحدت با طبیعت
دو دیگر تنهایی به مثابه
یک احساس تنهایی و تجرید
درونی.
هر چند دو حالت فوق الذکر
عین همدیگر نیستند، اما هر دو

اوج تنهایی پنداشته میشود.
این زمانی است که به تدریج
دوستان و خویشان از دست
میروند، کارها و مشغله های
معمولی کاهشی یابند و غیره
... اما با وجود این همه زبان
های عاطفی، انسان با سپری
شدن عمری آموزد که چگونه
خواست هایش را با امکاناتش
انطباق بدهد، و به حد کافی
توانایی آنرا بدست بیاورد تا از
چنین موقعیت های بحرانی جان
به سلامت ببرد. ولی این چیز -
یست که صرفاً با گذشت سالها
بدست میآید. از سوی دیگر
تین ایچیز (جوانان بین سیزده
تا نوزده سال) معمولاً دل تنگی
ملال محض و یا ناکامی هایی شائرا
در بدست آوردن کار و مشغله و یا
یافتن دوستان، با تنهایی یکی
می پندارند. برای این جوانان،
حالت حزن و ملال معمولاً در آخر



زَن
آه



گرفتار
می بیند

شفاخانه رساندند اما دوساعت
تلاش دوکتوران برای نجات او -
((ظاهراً)) بجائی نرسید وزن
برای کالبد شکافی و انجام مراسم
تدفین به سردخانه انستیتوت
طبی منتقل شد. در همین سرد
خانه وقتی یکی از مصلان طبی
با چاقو قصد داشت قسمتی از بدن
جسد را ببرد احساس کرد بدن
زن تکان میخورد. همان ساعت
زن را به شفاخانه منتقل کردند
بعد از دو هفته زن به هوش
آمد و از مرگ نجات یافت.

زن نجات یافته حدود
۶ ماه نتوانست بخوابد و سر انجام
بنا بر خواست خویش به خانه
منتقل شد و در آنجا توانست پس از
تلاش بسیار بخوابد. او پس از -
خوابی طولانی که حکم داروی شفا
بخش را داشت وزمانی که احساس
کرد کاملاً صحتمند است یک روز از
خانه بیرون آمد.

او اکنون و پس از ۱۰ سال
ان روز تابی را اینگونه شرح
میدهد.

((آنروز صبح پس از چندین
ماه از خانه بیرون رفتم تا انسان
بخرم در ایستگاه سروس زنی
منتظر ایستاده بود. وقتی از کنار
او عبور میکردم ناگهان دچار سر
چرخش شدم چه آنچه می دیدم
باور نداشتم. من آن زن را کاملاً
همان می دیدم وقتی بیشتر به او
نزدیک شدم از همان لباس و پوست
بدن او داخل بدن او را کاملاً
دیدم. اکنون که این لحظه
را برای شما تعریف میکنم تقریباً
از چندی مادی حرف میزنم ولی آنروز
تصور میکردم دیوانه شده ام و
کابوس می بینم.))

روزنامه نهی که شخصاً
به ملاقات این زن میب رفت
می نمود.

- ((حادثه مربوط به
مرگ صنیعی خانم)) (نود و نوا)
در سال ۱۹۷۸ اتفاق افتاده -
بود، اما من حدود دو سال
پیش نخستین خبر را راجع به این
ماجرا شنیدم. ابتدا باور نمیکردم
اما وقتی پنج الی شش بار از -
دهانهای مختلف اخباری مربوط به
قدرت مانع انسانی این زن را
شنیدم تصمیم گرفتم شخصاً به
دیدار او بروم و آنچه را با چشم
خود می بینم برای خواننده گان
بنویسم. او که دارای قدی متوسط
پوستی تیره و چشمانی قهوه ای
و مات میباشد همراه دختر و -
پسر محل لث دهک اپارتمان -
زندگی میکند. پسر دیکش برای
خدمت سربازی اعزام شده بود.
همه چیز حکایت از زنده گی یک
خانواده مادی داشت. او مرا که
همانی ناخوانده بودم، با
مهربانی به خانه لث پذیرفت.
هنوز نهدانستم صحت را از کجا
شروع کنم که او خودش پیشقدم
شد و پرسید:

- میخواهید بگویم چند
ساعت پیش چه خورده اید؟
- حتماً (هنوز ناچار نخورده
بودم و این احساس که او دچار
اشتها خواهد شد، اعلام آمادگی
کرده بودم)

- شما فقط یک نوشیدنی
قرمز رنگ خورده اید. چنی شیهه
((گهی))
دهانم از تعجب باز ماند.
او درست میگفت. من چند لحظه
پیش در رستوران محله یک گیلان
((گهی)) خورده بودم. لیکن
حقیقت بود، او با چشمالش -
معده و روده های مرا میدید و
این کار برای من بسیار مادی بود.
مادتی با یکدیگر گفتگو کردیم و -
حادثه ۱۰ سال قبل را مرور

کردیم. او گفت که حادثه برق
گرفتگی توان جسمی لث را فرسوده
کرده و شخص هرگاه که بعد برق
در آسمان ظاهر میشود با بر -
اثر هر جهان قنایطی دچار
سردرد شدید و رنج آوری میشود
که قابل شرح نیست. در پایان
این گفتگو از او خواهش کردم، -
اجازه دهد تا چند بیمار را نزد
او ببرم. او قبول کرد اما اضافه
کرد که دوکتور نیست و تنها آنچه
را می بیند میتواند بگوید.

چند بیمار به درخواست
من پذیرفته شدند. یکی از -
بیماران زنی بود که بسیار کم
راه حرکت. خانم ((یولیانشودو
رونا)) پس از چند دقیقه به این
زن گفت ((شما هیچ بیماری جدی
ندارید، دوا نباید صرف کنید
تحرك ندهید و همین مسئله موجب
ناراحتی جسمی شما شده است))
ان زن تأیید کرد که بسیار کم راه -
می رود و دوا نهاد میخورد. مورد
مانسانی که دل درد داشت
بیمار دیگری بود که خانم
((یولیانشودو رونا)) حاضر شد او را
بیند. مکالمه نبرین او و بیمار
رد بدل شد.

- شما هتد فده لوزا -
المعدہ چیست؟
- بله نهرا دکتور شفاخانه
محل راجع به آن اخیراً با من
صحبت کرده است.

- این غده شما ملتهب
است. شما دیروز شروب
نوشیده اید. در حالیکه
شریبات الکلی برای شما خوب
نیست.

مرد بیمار با چشمانی متعجب
تأیید کرد که روز گذشته کسی
شروب خورده است. اگر من با
چشمال خود شاهد این -
صحنه نبودم هرگز نمیتوانستم
بقیم ۱۰ سال

یک زن ۴۷ ساله دنیای
طبیات را دچار حیرت کرده است
او میتواند با چشمال معمولی خود
نه تنها همه انسانهای روی -
زمین را برهنه ببیند بلکه
چشمالش قادر است از پوست
و گوشت انسانها نیز عبور کرده
و آنچه را در داخل بدن انسان
است ببیند.

این زن که ((یولیانشودو
درونا)) نام دارد و تاکنون بارها
برای تشخیص بیماریهای پنهان
به دوکتوران شوروی کمک کرده
است. این زن میب را اخیراً
یک روزنامه نهی جستجوگر
ملاقات کرده و آنچه را با چشم
های خود دیده برای خواننده
گان جراید نوشته است.

((یولیانشودو رونا)) در سال
۱۹۷۸ در یک معدن ذغال
سنگ و بر روی یک جرثقیل کار -
میکرده است. او در این زمان
۳۷ سال داشته است. در یکی
از روزهای این سال، که بهل
برق ۳۸۰ ولتی پاره شده و -
روی ((یولیانشودو رونا)) می افتد
نقط پس از پنج دقیقه او را به

سقط عمری و خطرات آن

سقطه عری
چون سقط های عمدی همیشه در رخا و نفانی انجام میگیرد لذا خالی از خطر نمیباشد مگر در موارد بعد از آنکه سقط کننده را عیبی در رحم نباشد و بر عصبیت و سمومیت های عمومی ضایعات در باخونریزی در عروق و کبد نبوده و بصورت قطع موجب مرگ نگردد .
عده ای از زنان در اثر رانی نمیآید . علاوه بر خطرات سقط های عمدی و کورتاژ های عفونت ها و سمومیت های به تشریح عده ای در چار انتهای عروقیت به علت انشای به تشریح مکرر مخفی در چار انتهای وضع در سنگاه تناسلی زن ، بایکار عمومی در سنگاه تناسلی و بروزن ابزار خطرناک در سنگاه مکرر مخفی در خونریزی های تناسلی و بخصوص رحم رازخی اختلال میشوند بعضی در - وسواخ کرده و در بسیاری از - ماهانه میشوند بعضی در - موارد مشکلاتی بوجود میآورد که حدود (۵ تا ۳۰ درصد) برای بیشتر به عواقب وخیم منجر میشود .
بعضی از زنان در اثر اقدام به سقط و کورتاژ مخفی دچار ناراحتی های روانی شده که در زندگی و یا به اعتقادی موجب سردی جنسی و یا در دناراحتی عمل جنسی مقاربت میگردد .
خطرناک ترین و متاسفانه رایج ترین روشی که در مورد سقط های مخفی به کار برده میشود عبارت از تزریق کف آب

پدیده‌های روانی و...

پدیده های روانی جنسی مرد و سردی زن تنها ناشی از کمبود ترشحات غدد درونی (هورمونها) نیست بلکه بد پند ه های روانی نیز در ایجاد این زمینه نقش مهمی دارند . این بد پند ه ها را کمپلکس می گویند . کمپلکس پیوسته در اشخاصیکه اعصاب شان متعادل نیست یعنی در اشخاص زود رنج و تنوش به شدت می گزد . بطور قطع هزنوع کمپلکس - نموکرده و گسترش می یابد . یا محرومیت از سعادت ولد - ناشی از میل و پس زده یا خود ورده داده است . نیست که شخص مدتی به خود ورده همیشه توام با کمپلکس همچنان کمپلکس های جنسی همدم تا می رسد . های دیگر است مثلاً کمپلکس شوش و عدم تأمین خا نواده های متوسطی که در رنجنگال فروض گرفتار رسد . این خا نواده ها همیشه نگران آینده بوده که ایمن شوش روی اعصابشان تأثیر کرده و تولید کمپلکس می نماید .

مرد پان
عمل جنسی ویا
در حین مقاربت میگردد .

نوریز ما هانه بیدار ولادت

همه یکسان نیست . غله
کاری است

نوریز ما هانه بعد از زنا

زنان شیر و معمولاً قاعد نمی شوند که این امر در همه یکسان نیست. عده ای ممکن در یک شیر دادن یک یا چند بار قاعد شوند و این دلیل بر تخم گذاری است. پس امکان حامله شدن برای زنان شیر و گاو در صورت عدم خونریزی ما هانه نیز وجود می باشد.

مشوره‌هایی برای زنان

قَاعِدِہٴ تِی
وَعَلَّتْ اَن

به همان علت که عده ای از دخترها نسبت به دوستان و حتی خواهرانشان زودتر شروع به راه رفتن و گپ زدن و یاد دادن کشیدن میکنند به همان دلیل نیز بعضی شان زودتر و برخی چند سال دیرتر برای اولین بار (عادت) میشوند.

بظهور کلی غده هیپوفیز که
شاه غده بدن نامیده میشود
مسئول کنترل رشد و نسوی
عمومی و از جمله پیدایش بلوغ
و قاعدگی میباشد. اصولاً
عادت ماهانه بین سنین ۱۰ الی
۱۷ سالگی پیدا میشود و البته
این امر سنگینی بعلل نژادی و آب
وهوا و غیره دارد.

از این جهت هرگاه علائم عمومی بلوغ مانند رشد و زرد شدن سینه ها، سرین رویش موی زیر بغل و... زودتر از ۱۰ سالگی ظاهر و یا بعد از ۱۶ و ۱۷ سالگی هنوز ظاهر نشده باشد باید به طبیب مراجعه شود.

در هر دوره ماهانه بدن خود را از هر جهت برای پذیرش و پذیرایی از معان احتمالی آماده میسازد ولی چنانچه معانی در بین نباشد تدارک لازمه را بدور می افکند و تعدادی را بدید می آورد. در هر ماه طبقه داخلی رحم ضخیم میگردد و آستری مخملی برای آن میسازد. درین قسمت عروق افراد را بوده و از هر جهت برای تغذیه و استراحت تخم القاح شده آماده است تا پس از زای ماه نوزادی کامل تحصیل دهد.

اصولاً تخم کاملی که انقاج پیدا نکند بدرد بدن نمی خورد

بلکه پس از مدت کوتاهی حل شده و مضمحل میگردد. به همین علت رحم، از تجهیز حاصله که برای ماه آیند نمیتواند مفید باشد صرف نظر نموده و سایر تغییرات **هورمونی** که ایجاد میگردد آستر پر خون مذکور را به صورت خون قاعدگی دفع میسازد و به این ترتیب دوره ماهانه شروع و بعد از چند روز خاتمه می یابد.

ایام عادت ماهانه از ۳ الی ۵ روز است و البته تا هفت روز هم دوام می یابد و در هر ماه بطور متوسط ۵۰ الی ۶۰ گرم خون دفع میگردد. البته بین ۳۰ الی ۱۵۰ گرم هم طبیعی است.

لخته شدن خون قاعده گی
خون قاعده گی معمولاً لخته
نمیشود ولی لخته های کوچک
آن طبیعی بوده و در صورت
دیدن لخته های بزرگ باید به
دکتر مراجعه شود.

عادت ماهانه اکثره تاوم باد درد
و ناراحتی بوده که علت آن به هم
خوردن تعادل هور مونس
میباشد .

استحمام کردن در هنگام عادت
ماهانه مفید بوده ولی مشروط
بر آنکه آب زیاد سرد و یازاد گرم

نباشد که در دوران قاعده و گسی
ورزش نیز مفید می باشد ولی از -
انجام کارهای سنگین جلوگیری
گردد و هم در دوران قاعده و گسی
از تکه های باک استفاده شود .
توجه به نظافت و جلوگیری
از کارهای خسته کننده و جلوگیری
از ابتلا به سرماخورد و گسی
در ایام قاعده و گسی بین از هر وقت
دیگر ضروریست زیرا هنگام قاعده و
گسی حساسیت و تمایل به ابتلا ی
بیماری های عفونی خیلی زیاد
است .

درایام قاعده گی باید از هر
گونه شستشوی مهبلی خودداری
شود حتی از مقاربت امتناع
گردد.

روانشناسی

اگر شما میخواهید بدانید
ایا شوهر خوب دارید یا نه
فقط به سؤالات زیر جواب
دهید .

۱- آیا در حالیکه شما
ان شب را آمادہ میکنید او
بالای جوکی بی تفکارت
رامیدہ است؟

۲- آیا خاکستر سوخته
مکرت را به هر طرف می
شاید ؟

۲- آیا پر خور است؟

لباس خود را با لای کوتینند

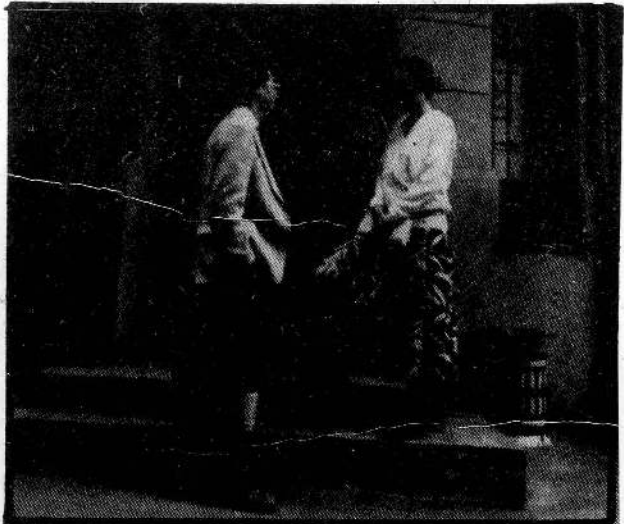
۵۔ آیا زمانیکہ شما از مطلب

دلچسپی برایش حلاوت میقتید
و چشم خود را به کتاب و

۱۔ آلاءِ ملامتند آستے کے پردہ تلویزون می دوزخ ؟

بیشتر وقت را با دوستان خود
میری نماید ؟

شوهر خود را امتحان کنید



خنده بکشد

روئیدن نباتات

د و نغز هقان د ربارو نواید
 باران صحبت میگردند . اولی
 گفت : اگر د و رز د یگر بازه همین
 ترتیب بیارد هرچه د رزیر خاک
 کرده ام بیرون خواهد آمد
 د و می گفت : محسّر ای خدا
 همچو آرزوی مکن که من چند
 روز قبل زم رازیر خاک کرده ام .

راست بگوئید

خانمی را برای ادای شها -
 دت به محکمه احضار کرده
 بودند . وقتی که قاضی از او شنش
 را پرسید ، خانم گفت : بیست و
 هشت سال .
 قاضی گفت :
 - ایره قبول میکنم ، اما حالی
 باید قسم بخورین که بعد از ی
 هرچه از شما پرسیده میشه
 راست بگوئین .

حرکت زمین

نزد کسی که دایم نشه
 میکرد صحبت از گالیله شد که
 حرکت زمین را ثابت نمود موزحات
 زیاد ی متحمل شده است تا ثابت
 نماید که زمین میچرخد . شخص
 نشه گفت : گالیله بیهوده آنقدر
 زحمت کشیده برای مشاهده
 چرخیدن زمین صرف یک بوتسل
 و سکی کفایت میکند .

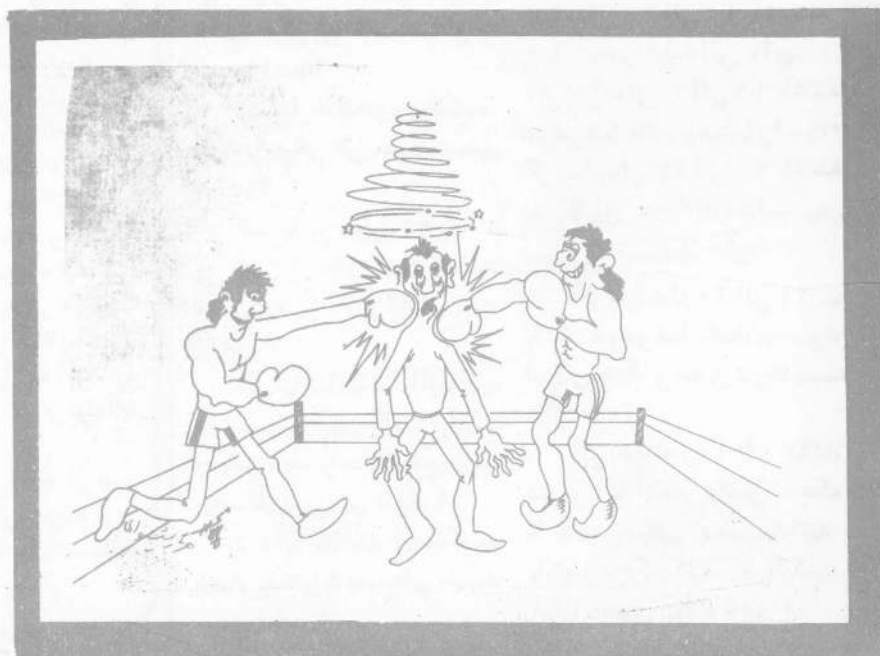
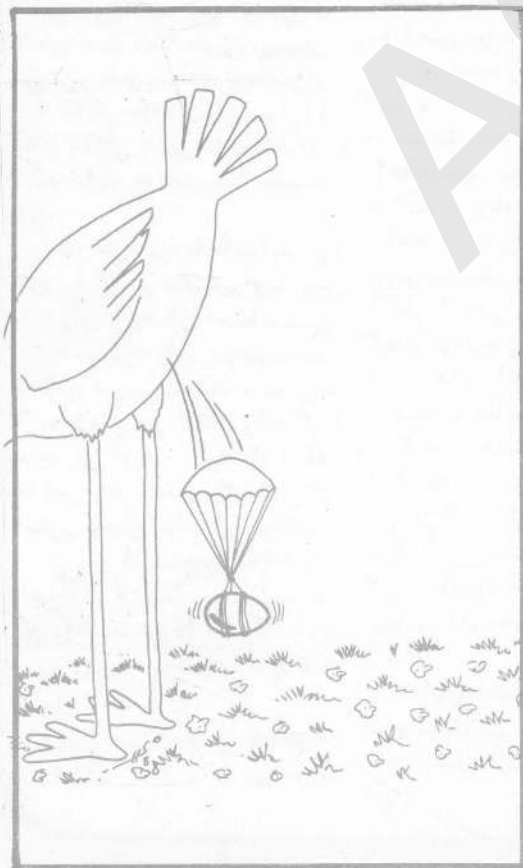
آدم و سواسی

شخصی که مبتلا به مرضی
 روانی و سواسی بود انگشت
 سیاه اش اتفاقاً در نجاست
 فرو رفته و آلوده شده بود . هر
 قدر فکر کرد که به چه وسیله
 میتواند از انگشت رفع نجاست
 نماید چیزی به عقلش نرسید .
 بالاخره تصمیم گرفت تا نزد
 نجار رفته و انگشت خود را بااره
 قطع نماید . به محض اینکه اربه
 انگشت او تماس کرد و سواسی
 تاب نیاورده با گفتن کلمه آخ -
 انگشت را بد هان گذاشت .

چلو صاف



زیر نظر جلال نورانی
 کارتونها از هاشم بشینواری

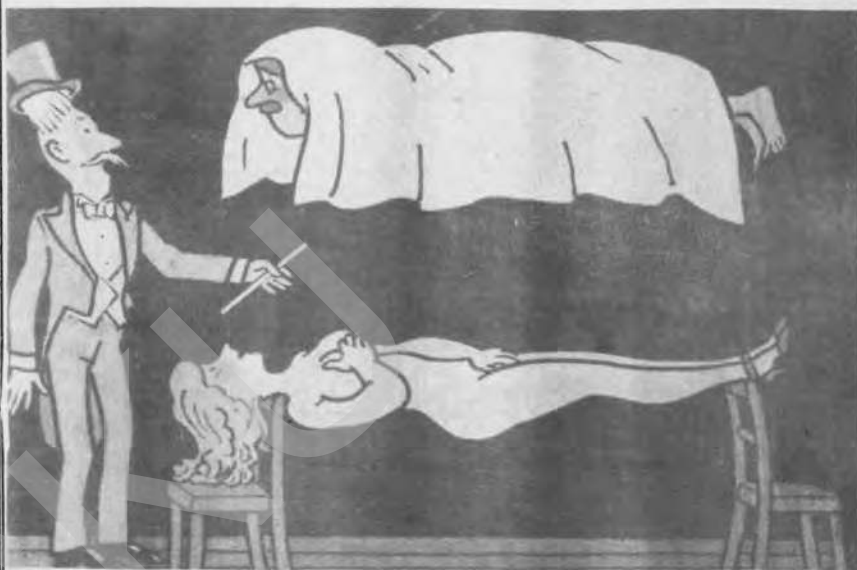
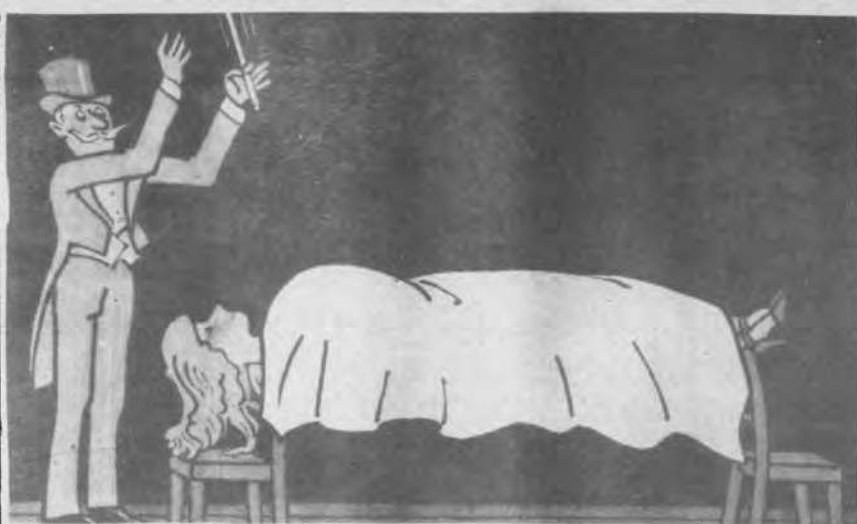


علی مشیری

دیلوم جفا

تخصص در فن عاشق کشی ای بیوفا داری
زدانشگاه جور و ظلم دیلوم جفا داری
به مسموم سنگاری گرفتی نمره اعلی
زکالج های عیاری شهادت نامه ها داری
بدست آوردی لیسانس محبت چون عزیزمن
بحال زار مشتاقان تغافل پس چرا داری
چودادی امتحان خویند رکانکور طنا زری
هزاران دل رودی باز هم جان اشتعادی
گرفتی تا که دکتورای علم دلبری جانم
به تشخیص میر عشق دست منتها داری
معادل تابه (ام بی بی اس) از با کولته خوبی
گرفتی ماستر آف ساینس جفا را ادها داری
نمودی باس بوغنخی به فن فتنه و افسون
به بوغنغون مهریان کون غوغایا داری
برفتی تا که فیلو شپ به نزد رب نو عشق
بدست خویش اسنادی ز زهره در سعاد داری
سکار شپ گرفتی در فنون عشوه و غمز
به تالیف کتب در عاشقی تصنیف ها داری
گرفتی تا که لیدر شپ بسی شاگرد ها همچون
بریزیت، مارلین، جینا، انیتا، سونیا داری
به یونیورسیتی رهنائی ترانحصول حاصل شد
ستمهاد رستاز دوره حسنیت بماداری
اسپتانت تراکت گشتی وهم فیلسوف عشق
که بازار فلسفه بافی چه بریا ماجرا داری
شدی تاشیف کلنیک جانمن سوگند باجانت
به تیرو مای سین لعل خود جان راشفا داری
نگاه سحر کارت ترس بیارتو میباشد
قسم با چشم فنانت بلب آب بقا داری
به مترو کفرانس خود به سالون دل آزا داری
برای دل هزاران رنج و درد فم روا داری
بروینر شدی در علم نازی نازنین من
که دردوران استادی چه حاجتاروا داری
به لبراتور هجرانت وجودم تجزیه کردی
هنوزم جستجو درات خاکی در هوا داری
تو چون ترکیب علم وحسن را کسول زیبائی
برای نسخه بیمار عشق خود دواداری
به چشم مست تو صد نشئه اسکاچ و سکی است
رومز کیمیای حسن در زلف رسا داری
نجات ده زمکروب رقیبان ای بز ششک دل
به مرورید دندان بنسلین بی بها داری
ز قتل بی گناهان کوی خود را کر بلا کردی
ز خون مایای خویش تنشور حنا داری
چرا میکردی ابرین دلم با خنجر مژگان
گراز خون شهید خویش جانمن حیا داری
ز مورین نگاهت خواهر فتنه جمله اعصابم
چه هینوتیم و افسونی بچشم سرمه ساداری

بقیه در صفحه (۸۷)

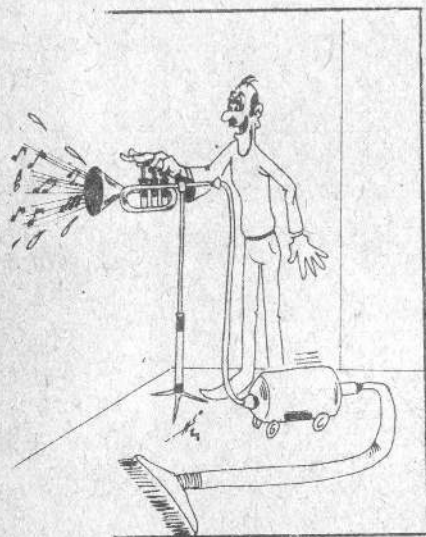


جای تعجب نیست

عالم برنج

گفت نه . گفت پس اول برو
آنجا وبعد اینجا بیا . شخص
گفت : پس آنکه که قبل از من
آمد چرا راهبزدادی ؟ شمعون
گفت او در دنیا زن داشت
و بالاتر از عالم برنج را طی کرده
بود . شخص گفت : من هم زن
داشتم عویش یکی سه زن ، زن -
اولی ام مرد ، دوم را گرفتم .
شمعون گفت : هر که عالم
زن داری را یک دفعه سپری
کرده باشد و خلاصی یابد
ولی باز دوباره خود را گرفتار
کند دیوانه محض است چه رسد
به آنکه خود را دفعه سوم هم
مبتلا نماید پس تو پاک دیوانه
هستی و ما بخاطر آسوده گسی
دیگران دیوانگان را به بهشت
راه نمیدهم باید زود تر از اینجا
یکسره به جهم بروی .

کشیش به مرد میگفت که :
حضرت شمعون دربان بهشت
کلید های بهشت را به کمر آویخته
خری وید یا اشخاص را منجیده
یعنی راه به بهشت و برخی را
به دوزخ میفرستد . پیشتر آمد
که وارد بهشت شود شمعون
برسید عالم برنج را طی کرده
در اینجا آمده ای یانه ! شخص
گفت عالم برنج را طی نکردم اما
در دنیا زن گرفته و عیال داشتم .
شمعون گفت پس کافی است
بیا وارد شو .
شخص دیگری آمد شمعون
برسید : برنج را طی کرده ای ؟



کار روزی داشتیم باید تمام میکردم
بهر حال کدام دواي خوب را براي
ريز می دانی؟

تحويله اړ خود را د ريکي از چوکي
هاجا جانموده و دستي به ريش
خود کشيد و گفت:

— من دواي بسيار خوب
و موفقي را ميشناسم، به شرطی
که آنرا پيدا کرده بتوانيد.
فقط شش تابليت آن را نوش جان
کيد، ريزش پشت کارش ميرود.
پرسيدم: اين تابليت چه نام
دارد و ساخت کجاست؟

تحويله اړ خنديد و گفت:
اگرچه دواي ساخت وطن ماست،
ولي متاسفانه پيدا نمیشود.
واگر پيدا هم شود تنها در بازار
سياه يافت می شود.

دلم راتنگي گرفت، گفتم:
بابا اينقدر فلسفه نگو نام دوا را
بگو باقي کارها را بن بگذار.

گفت: نوشته کيد، نامش
(کوزاويل) است. يک قسم
تابليت زيرين داراست، اگر

ياقتيد زياد تر بگيريد، اولاد
دار هستيد بدر تان ميخورد.

وقتي نام (کوزاويل) راشنيدم
خنده ام گرفت و گفت: بابا

کوزاويل ساخت شرکت هوخست
افغانستان است پيدا اگر دستي
چه مشکلات دارد.

تحويله اړ باز هم دستي به
ریش مبارک کشيد و گفت: خير
باشد منم اين ريش را در آسياب
سفيد نکرده ام آنچه ميگويم

ديده ميگويم.
خلاصه يکي دو ساعت ديگر
نيز بهر شگلي بود در دفتر

سپري شد و بعد از چاشت کلام
راتا گوشها کتر کرده چيه يخن
بالا يوني را بلند کردم و کمر بند

را محکمتر از روزهاي ديگر بستم
و در اولين دواي فروشي که سرا
هم بود بمرغ کوزاويل داخل

شدم که جواب رد شنيدم. پشت
سم را خاريد و بسرعت در حالیکه
دستمال را به بيني گرفته بودم

به دواي فروشي دومي رتسم،
انجانيوز را فروش باخونسردی
شانه ها را بالا انداخت

و گفت:

ماجرای کوزاويل

فردا وقتی به اداره آمدم
همکاران هر کدام از تجارب خود
به من قسه ها گفتند و انداخته
هاي تجربي خود را در اختيارم
قرار دادند.

يکي گفت: بدل من ميکسي
فروا، خانه برو، مادر اولاد هارا
بگو که کسي آنرا بخته کند. يک

کاسه نوش جان کن. لحاف را
سرت بپند از و استراحت کن
تا فردا گل واري جور ميشوي.

ديگري گفت: ني، بايد مندار
فقط بعد از چاشت پيکار خود را
به دکان لاله (حکم چند) عطيار

برسان يک خوراک جوشانده سینه
بخور و شب وقت خواب يک
دو گيلاس آنرا سر کن صبح رنگ

ريز نراني بيني.
سومي گفت: اين کارها بدم
ني خورد کسي واسلين جوهر دار

(ويکس) پيدا کن. وقت خواب
مادر غلام جان را بگو که آنرا به
سینه و شانه ات مالش دهد. صبح

خدا ريزش را نياورد.
درميان اين گفتگوها تحويله اړ

د صاحب بازس شانه زده و چشم
هاي سرمه شده پيدا شد
و عينيکه دستمال را در بيني ام

ديد از مصافحه با من خود داري
کرد. گامي به عقب رفت ايستاد و
گفت: خير باشد منم که ريزش

داريد؟
گفتم بلي، اوقاتم بسيار تلخ
است. و او بالحنی دلسوزانه

و اعتراض اميز افزود:
— نام خدا شما آدم دانسته
با اين حالت دفتر چرا آمديد

گردنم را بابت کرده اکتسم. والله

د ريکي از شيبه اي سرد هفته
هاي اخير خزان خروس عشق
د رنهاد يکي از دوستانم بانگ
برآورد که ناگزيرد ريکي از ستروانت
هاي لوکر مگر سرد مراسم عروسي
خود را برگزار نمود.

د ر محفل عروسي برخي به
بهانه گرم سازي محفل بارتقص
و بايکوس و عده يي هم با سسر

کشيدن بنهاني پياله يي خود را
گرم ميساختند. اما آنهائيکه مثل
من نه استعداد رقصيدن

داشتند و نه خيال نوشيدن
مانند مرغهاييکه از باران به
سايه ديوار پناه برده باشند

گردن ها درميان شانه ها فرو
رفته دست ها در جيب ها عقب
ميز ها نشسته و منتظر مرخصي

شدن بوديم. بالاخره آهنگ
(آهسته برو) خوانده شد و عروس
بيچاره در حالیکه کدک د ک ميلرزيد

در رکارد اماد قرار گرفت. مراسم
خانه يافت و مهمانان تبریک
گوياي سالون را ترک گفتند.

حرف بين خود ما باشسد.
مخلص شما نیز از همان آدم هاي
ضعيف و نحيف و نازک نارنجی

هاي است که به يك پف سرد
ويک پف گرم ميشود. آنشب
تا نکسي بدست آمد و تابخانه

رسيد سرما کار خود را کرد و آب
چشم بيني ام را جاري ساخت.
شب را هر طوري بود گذشتاندم.



ما برای کوزاویل

حال است، قیمت تابلیت
دو افغانی است نمیدانم مرجع
وجود دارد که برسان ...
و هنوز جمله اخیر را تمام نکرده
بودم که سید دوار بر داشت
رفت. اینسو و اتسو چشم
به جستجو برداخت، ولی دوا
فروشد یگر راد ران نزد یکی
نیافت. بشیمان شدم، برگشتم
تا هر طوری شده حداقل یک
تابلیت بگیرم. دیدم طرف
سرویس دارالامان میرود. بی آنکه
به چیزی توجه کنم به شتاب
طرف او دیدم و داد زدم:
بچه جان! بچه جان!
و هنوز چند قدمی ندیده
بودم که پام روی پوست کیسه
آمد، بی محابا به فرق خوردم
و دیگر ندانستم چه شد. وقتی
چشم کشیدم اشخاص را با چپین
های سفید در اطراف خود یافتم
ناله‌کنان روم راسوی شان
گشتانده پرسیدم: تابلیت
کوزاویل دارید؟

با ملایمت گفتند: متأسفانه
معالجه شما با تابلیت کوزاویل
نمیشود. زیرا هم سینه و بغل
شدید هستید و هم جمجمه
تان شکسته که مدتی در شفا
خانه خواهید ماند.
ومن یارد یگراز هوش رفتم.

سرویس رساندم. روز واقعه
ما وقت شده بود، نیم ساعت
در ایستگاه منتظر ماندیم. یار
و پس آمد که از درود روزه اش
ادم او زبان بود. در جیبم صرف
صد افغانی داشتم. با مشکلات
زیاد یکی از تاکسی رانها را راضی
ساختم که در برابر نمود افغانی
مرا به پل باغ عموی برساند. با خود
محاسبه کردم که از ده افغانی
باقیمانده اگر فی تبلیت دوا
افغانی باشد، چار قوس تابلیت
کوزاویل خواهم خرید و دوا افغانی
دیگر را کرایه سرویس نموده خود
را خانه خواهم رساند.

وقتی در پل باغ عموی از تاکسی
پایین شدم هوار و به تاریکی میرفت
از دوا فروش های سیار اثری
نبود. چشم عقب بچه های دوا
فروش می‌گشت. سرم گیج شده بود
ناگهان یکی از آنها را یافتم، و به
عجله خود را نزد ترسانند
و رسیدم:

بچه جان، کوزاویل داری؟
وقتی شنیدم که گفت دارد.
چشمانم برق زد.
گفتم برکت بینی، دانه چند
است.
با اختصار جواب داد: دانه
شش افغانی.
داد و دریادم برآمده چه

جان برادر، دوا هائیکه من
دارم بدردت نمیکشود. (کوزاویل)
بیدار کن (کوزاویل) از شدت
عصبانیت داد زدم: برادر اینجا
دوا فروش است یا توکان بقالی
باشنیدن اعتراض که امیخته
با عصبانیت بود، دو دست سرش را
بلند کرد و با خونسردی توضیح
کرد. او برادر دانه زن، تابلیت
کوزاویل را به دوا فروش ها
نمیدهند. گفتم حتما از قصابی
ها باید برسانم.
دو دست باز هم لبخندی زد و -
افزود: نه در قصابی ها رحمت
نکن فقط نزد دوره گرد عادرل
باغ عموی برو.
بدون خدا حافظی دوا خانمرا
ترک گفتم و خود را به ایستگاه

متأسفانه کوزاویل ندارم.
بی آنکه دلیلی بگیرم
و با بشنوم برآمدم و در جستجوی
سومین دوا فروش حرکت کردم.
از آنجا به دوا فروش چهارم، از آن
به پنجم، ششم و هفتم تا اینکه
بالاخره نزد یک بود مایوس شوم.
از بس های شهری کمک گرفتم
و به سراغ دوست دوا فروش به
(سرای غزی) رفتم. به مجرد
یکه داخل دوا فروش شدم
دو دست تکلیفم را تشخیص کرد
و گفت: نه که ریز کرد مایه.
گفتم آنچه عیان است چه
حاجت به بیان است. آمده ام -
دوا میخواهم. دو دست که مصروف
اجرای نسخه های مراجعین بود
بابی اعتنایی گفت:



بهترین کست های موسیقی را تقدیم مینمایم:
فرمایشات علاقمندان را
در تهیه انواع کست های
موسیقی سازی و آوازی را به سیستم تهریو فونیک می‌پذیرد.
فرهاد موزیک به برنده گان جوایز مجله سپادون
استدیو
مطابق نظرشان کست جیره میدهند

آدرس: مارلیک جمهوری

لنډ داستان

له نيم کسبو کرکی

د سهار رڼا لگيدلې وه. د درندو قد مونږ اواز نه کوي ته راتلو د کوټی يولگريپ د اوسپنيزي دروازي کرکی ته ورپورته شو. نور هم د خه نوي خبرې منتظرو. ولاړ ملکسري ناستوته د شاله خوا لاسو خوراوه. غلی وپوښيد، خه يی روڼل:

— قدم وهي ښکاري!
د کوټی درې څلور تنه ملکسري نېل ورپورته شول د هغه د ليدو انتظار مويوست. لکه چې د د هليز د ټولو کوټونه سر ته راپورته شوي وو. اوتولو د ښيښه يی کرکی خخه د د هليز په کم سارپ سطحه سترگی گڼولې وې. کرکی کوچنی وه. — هنداره هم د يوه کوچنی او کم سارپ وه. يوازي سترگی پسري نښتی شوي، او بهر د هليز تېري معلوميد. دوه تنو په يووخت کې نه شواي کولی چې له کرکې خخه په يوه ډول د هليز ورپسې او خپلې سترگی به د هليز وگڼي. هرڅو تانی او يا يوه دقیقه وروسته د اوزد او تنگ د هليز خخه هغه په درندو او پخو گامونو تيريد. او بيا بيرته راستنيد. —

غوښتل يی ښه چاپک اوچالان لارشی. غوښتل يی ځان سترې کسري. غوښتل يی په دي ډول د اوزدي شپې اوورځی د کښينا ستو اوچرت وهلو فضا بدله کړي. هغه ښه چاغ او منډلی او قوي

د کرگړ ليکنه

● د تنگی کوټی د اوسپنيزي دروازي له کوچنی ښيښه يی کرکی خخه يوازي د کم سوري د هليز لږه برخه برېښيد. د هليز تنگ وو. خو اوزد و. يوازي دوه تنه په کی مخامخ تير وپېر کيدلی شول

سري وه د هغه د خ لويه ښکلی او هيئتاکه کاسه هم بشپړه. — د کوچنی هنداري خخه — برېښيد. خوموز ټول د هغه له نامه سره پوره بلد وو. د هغه په باب موږ يره خه اوړيدلې وو. پ يوي کيسی مو اوريدلې وې. هغه مشهور سري و. اوبه ښه نیک او ميسره نامه ياديد. د اټېل او ټول د هغه ليدو ته زموږ د تندې سبب وو. موږ ته د هغه خبرې هم عجيبې برېښيدې. د يوه تلو سه مود رل سو، چې دي به څرنگه خبرې کوي. د کشرانوسره به څرنگه خبرې اتري کوي. دوايادي به د خپل وخت د ښه تيريدلو لپاره د خپل پام او فکر د بدلولو لپاره په قطعې سات تيروي اوکته. اوس طرح به هم. دا او داسی نسوري د يوي پوښتنی له موز سره وې. زموږ د هريوه په ذهن کې دا ډول د يوي پوښتنی گرځيدلی.

هغه وخت موږ د يي يوازي له کرکې خخه ليدلی شو. اود هغه په ليدو به موږ له هريوسره په سلهاو پوښتنی راتولی شوې. اوچي کله به موږ د هليزکی په تصادفي توگه پوخ راغی، ټولو به ورته د يوه مشريه توگه د درناوي سرکښته کاوه. هغه به هم په د يوه ميني سره همداد ډول جواب وايه. په فکر کې به روان وو. قدم به يی

واهه. خوموز ته د اپوښتنه ترهر څه زياته تکراريد. چې هغه لاتر اوسه ژوندي دي!

بويسين د هليز چې د تازه او نم جنو سمند د لنده بل اود لمدو خاورو مست بوي تري خاته او د د هليز د ټولو د وارو خواو کوټو او سپينيزي تنی او پر هغه سر بيره د د هليز د روازه چې د اوسينو د کلکواو پنډو ميلو خخه جوړه شوي و. د د هليز هره کوټه دوه په دوه يادري متروکی جوړه شوې وه. يوازي د يوه تن له پاره جوړه و. خود اوسيدونکو شمير په کی څلورون تنو ته رسيد. اود خوب په وخت کې به د يوه سختی سره به د د او ښتلی شول.

خوياوري او قوي هيکله — ښوونکی به موږ هر سهار په همدې شان ليدلو. يوازي د — کوچنی هندارپ له شاه خخه خو د دي اجازه نه وه چې د هغه سره څوک له نژدې وگوري نژدې دوه مياشتی په همدې شان تيري شوي.

په همدې شان چې لمر له کوټو ليرې وو. له تشنابون ليري اوله د هليز نه ليرې وو. د لمر انتظار او هغه ته ځان لوڅول او ټولو هيلو نه د مخه وه.

يوه شپه چې د منی يخنی لگيدلی وه. مياشت زړه شوي وه.

وچه يخنی لگيدلی وه. تورتم د لويو اووړونکی کلا په بيلو خپلې وژري غوړولی وې. په د هليزکی هم چوپه جويواوه. د پيره دار په اجازه په غلجکی توگه د لاس وينځلو په بهانه د تشناب د مخی د هليز ته چې له عمومی د هليز خخه ورته لاره تللی وه ورغلم. په همدغه شيبوکی ښوونکی په د يويو يخسو قد مونو د تشناب د مخی د هليز ته چې د وجو ډول يو اود باتسی خوراکی شيانو خوږ بوي تري خاته راننوت. غلی ودرید. د سترگسو په اشاره می ورته خپل درنا وي پرځاي کړ. هغه هم سرخوخواوه. د منی پخ اوسوږ ياد جنگاري کاوه. د ياد خجود د هليز د کوچنی اوچکی کرکی تنی نخولی. خو د هغه په ليدو د اواز جهيران شم.

زه هم غلی ودریدم. زړه می به توبونوپيل وکړ. هغه می له نژدې وليد. د پير متين او باوري له ما سره د هغه د ليدو د يوه تند موه. د اوارمی له نژدې وليد. خواکی راسره ولاړ وو. يوازي په سترگومی ورته درناوي وکړ. خموره خوشاله شم. نه پوهينم. له هغه وخته اوس يروخت تيردي. يوانسان می وليد. يوپياوري او دارادي خاوند انسان. يو يی پرواخو عاشق انسان. په درنگ سات کی

می خپلی دوه سترگی څلورکړي او د هغه د ټول قد او قواري به تماشه بوخت شم.

فکرکوم خه وينم. خوب دي اوکته خيال. هماغه ميره چی مايسی د يوي کيسی اوړيدلی وې. د هغه د ويلار اوشهامت کيسی د وطن سره د ميني.

باس اوچتی کرکی چې د منی سروباد ونوبه خيبرووهله. کرس يی ناري کړ. د هغه پام به يی لږيدل کړ. پورته به يی وکتل او بيا به يی بيرته ځان ته فکرشو پرسر به يی لاس تيرکړ. سگرت يی لاس کی وه. يی پرواي خښلو. يوه گړی به يی په خه خبره فکرکړ. اوبيرته به يی د سگرتو لوگی په وړاندي خپلی سترگی پتی کړي.

غوښتل می چې وي پوښتم. خه پوښتنه تري وکړم. خوله به می پوښتنی ته جوړه کړه. خو بيرته به غلی شم. هغه متين ولاړو. هغه پوهيد. چې زه خه وخت دي د هليز ته راغلی يم. خو ما يوازي د هغه په باب کيسی اوړيدلی وې. د هغه د ژوند خيال می نه کاوه. فکر می نه کاوه.

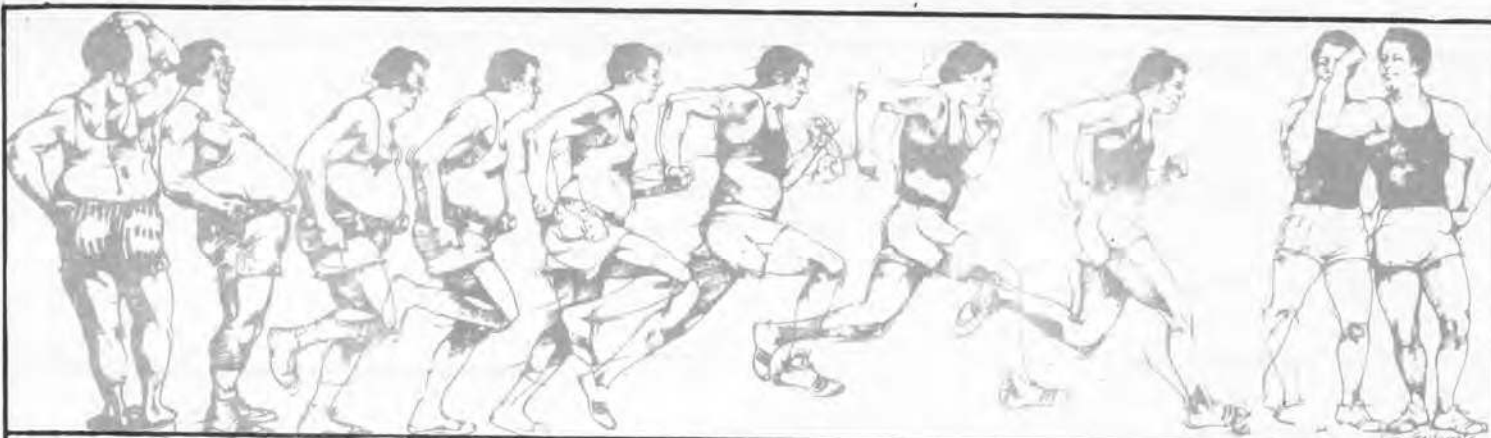
چې هغه به ژوندي وي. خو هغه سات می په سترگوليدلو. د خوب اوخيال په خير. هماغه چې هروخت به په غونډ او محفلونوکی ياديد. شاگرد انوبه ياد اوه. افسرانوبه ياد اوه. عادي خلکو به ياد اوه. يومر خورلی مجرب معلم. خود اوخت می هغه يوازي دوه قدمه وړاندي ليدلو. په درنگ سات کی می د هغه د فکر وواو سوچونو جاج واخيسته يوه شيبه فکرکړي و. خه چيرت اخيستی و. نه پوهينم لکه چسې د وهلو ټکولو او شکجو حالتو نه ورياد شوي و. حتما چې ورياد شوي به وو. حتما چې ورياديدلی به. خود ومره يی نه زوړولو. د ومره يی د برښنا په ټکانونو. وهلو ټکولو ختلواوکړيد لو فکر نه کاوه. هغه له نورو کسانو گونسی گرځيد. له چاسره د پير نه کيناسته

له چاسره يی زياتی خبرې نه کولی. يوازي د بهرته راوتلو وخت کی به يی يوه ديوال ته تکیه وهلی وه. غلی به ناست وه. سگرت به يی خښلو. اوبيرته به غلی پاڅيد. ټولو کسانو د هغه درناوي کاوه. ټولو ورته درناوي کاوه. خو هغه به هم د سر په خوخولو د ټولو زندانيانو درناوي مانه ټولو ورته يوشان درناوي کاوه. خود يي ټول درناوي سره هغه يوتکی يوي خبري او يو مطلب خوړولو. هغه خه چې هغه پري اوزدي اوزد ي شپې سباکولی. ورځی ورځی به يی پري مانېام کولی. په دي ډول يی مياشتی مياشتی يوه پر يلی يی شاتعبري ايښی وې.

هغه شکجن او وهلو ټکولونه وروځوړولی. د برښنا ټکانونه يی د پير ليدلی وو. په ساعتونو او شيبو شيبو يی هوشه شوي وو. ټول صورت يی داغ داغ وو. د پير کسان چې له نژدې يی پيژندل د هغه په تير د موزوسره ختلی وو. هغمی به خيبرووهلی وو. وينی يی له پزي اوڅولی جاري شوي وې. خود دي ټولو د ومره نه وروځوړولی. يوازي يوي خبري خوړولی و. هغه خبره چې هيڅ چاته يی نه شوه کولی. په له شرمه يی نه شوه کولی. په خوله يی نه راتله. اوبه خوله يی نه راوړله. يوازي يوه خبره چسې د خپل ټول ماضی او مستقبل سر می تړلی بلله.

خولکه چې همدې خبرو او سوچونو په ټولو شپو او ورځوکی پرسر اخيستی وو. — اييا خلک به پري باوروی. هنري به داومن!

— اوحتما چې بيا به يی د خپل بند يتوب په ټوله دوره فکر وکړ. د خپل بند يتوب خخه د مخه دوران باندې به يی فکرکړ. له هغه د مخه به يی د خپل ټول کار او فعاليت په دوران فکرکړ. خپله دنده به ورياده شوه. ټولگی به



چرا چاق می شویم

چگونه ۹ لاغر شویم



چقدر انسانها از چاقی رنج میبرند؟ متأسفانه احصائیه دقیقی را در دست نداریم، ولی مطمئناً که میلیونها تن، اما بیایید بدانیم که چاقی چیست و چرا پدید می آید.

از نظر علمی چاقی یا افزایش وزن بدن زمانی رخ می دهد که مقدار انرژی گرفته شده (به شکل غذا) بیشتر از مقدار انرژی مصرف شده باشد. در عمل به عموماً هر ۳۵۰۰ کالری انرژی اضافی که وارد بدن ما می شود یک کلوگرام چربی (شحم) در رسوب می یابد. اما باید به اطلاع شما خواننده گان همچنان برسائیم که افزایش انرژی گرفته شده تنها سبب بوجود آمدن چاقی می گردد، یونیکه چاقی ایجاد شده در انصورت حتی اگر انرژی گرفته شده و مصرف شده مساوی نیز باشد باز هم شخصی چاق باقی می ماند.

برای معینن اسباب چاقی همچنان باید عوامل زیر را در نظر گرفت.

۱- تاثيرات معالیه عملیات در دفع انرژی؛

در حدود نصف انرژی که روزانه مصرف می شود، صرف فعالیت های عملیات بدن

می گردد. نزد افراد یک کار جسمانی انجام می دهند هر ۳ کالری به این منظور مصرف می گردد. به همین علت دانشمندان معتقد اند که چاقی از افزایش تناسب غذای گرفته شده به مقایسه فعالیت جسمانی ناشی می گردد. ۲- چاقی بنا بر اختلال تنظیم تغذیه؛

چقدر باید غذا بخوریم وجه وقت باید سیرشوم، اینها همه در حالت طبیعی توسط میکانیزم های تنظیم کننده تغذیه بدن ما تعیین می گردد. نزدیک شخس نارمل عمل تغذیه به تناسب ذخایر غذایی بدن تنظیم می شود و اگر ذخایر غذایی بدن در حد لازم برسد، عمل تغذیه بصورت اتوماتیک متوقف می گردد. اگر این میکانیزم نقصان داشته باشد، در آنصورت تغذیه به متعادل انجام نیافته و چاقی بوجود می آید. این میکانیزم در دو حالت نقصان مییابد.

الف؛

چاقی روحی؛ قسمت زیادی از چاقی ها ناشی از عوامل روحی است. احتمالاً شایعترین علت

روحی، چاقی، عقیده می است که در میان عوام موجود است. منی بر اینکه هر روز باید سیر وقت غذا صرف شود و هر بار غذا نیز باید کافی و سیر کننده باشد. اطفال در اثر اصرار والدین - ن باری این عادت شده و آن را در سراسر عمر حفظ می کنند. «پلاوتا» وزن بعضی اشخاص پس از استمراری شدن می ماند. مرگ یکی از والدین، بیماری شدید و حتی در حالات رخوت روانی افزایش خواهد یافت. شاید این افزایش وزن بدن به علت پناه بردن شخص به غذا خوردن برای رفعی از فشار روانی باشد.

ب- چاقی در اثر سایعات هیپوتیلاموس؛

نقصان های هیپوتیلاموس سبب آسیب مرکز تعذیه در مغز شده و بالانتر چاقی راه پاره می آورد.

۳- تاثیرات عوامل ارثی در چاقی؛

می گویند که چاقی بصورت برشته شکل فامیلی دارد و غالباً به صورت ارثی انتقال مییابد.

اما درمان چاقی؛

نسخه تدایوی چاقی در قدم اول عبارت از اینکه دریافت انرژی را از مصرف انرژی کمتر سازیم. برای این منظور رژیم های گوناگون پیشنهاد شده است که اساس همه آنها را تقلیل مقدار کل انرژی دریافت شده - تشکیل می دهد. رژیم غذایی باید طوری باشد که بیشتر حاوی سلولوز بوده و از نظریاتمین ها غنی باشد. چگونگی رژیم را در کشوران برای بیمارانی معین می نمایند.

همچنان طریقه دوم استفاده از دواها برای کاهش آنها - است، ولی دواها باید زیر نظر دکتور مورد استفاده قرار گیرد، زیرا بعضی دواها می خد چاقی سبب تحریک سیستم عصبی مرکزی و بلند بردن فشار خون میگردد. بالاخره بطور مختصراً بگوید می کنیم که هر چه شخس کار عملیات بیشتری انجام دهد، مصرف انرژی روزانه بیشتر شده و چاقی او سریعتر از بین خواهد رفت. بنابراین اجباری کردن کار جسمانی و منجمه انواع ورزشی از اصول تدایوی چاقی محسوب میگردد.



دریچه برون

و خاکروبه ها را بیاورید ، عوضش
آلوهایی قشنگ ببرید !!
مردم با تعجب بسوی آن صدا
نزد یک شدند ، با تعجب به
دهن آن مرد نگاه میکردند ، یکی
میگفت : این پیر مرد دیوانه
است و گرنه آلوهی بخته و خوشمزه
راکی در مقابل کتابات و خاکروبه
های منزل میدهد .

عده ای از دخترکان بسوی
خانه دویده و به جاروب کردن
منزل شان پرداخته ، باخس
و خاشاک و کتابات برگشتند ، آنها
زیاد کار کرده و بخاطر عجله زیاد
که فروشنده از نزد شان نرسود
باتلاش زیاد خود شانرا دلسه
و مانده ساخته بودند .

مرد دهقان گفت :
هر کدام که کتابات
بیشتر جمع کرده ، آلوهی بیشتری
برایش میدهم .

دخترک ها باز رفتند و زود
زود به جمع کردن کتابات و خاکروبه
به ها پرداختند .

لحظاتی بعد یکی در حالیکه
یک حوالی خاکروبه را بدست
داشت ، یکی یک خم کوچک
ود یگری دامنش را برآز کتابات
نموده بود ، بسوی کراچی
نزد یک میشد .

یکی میگفت : بین بد رجان
من چقدر کتابات زیاد را جمع

کرده ام ، اینها یکساله کتابات
منزل ما بود که در هر گوشه کوی
شده بود . هرگاه روز دیگری
بیایی ، کتابات دیگری هم
در منزل دارم . دیگری گفت :
من هم یکسال است وقت
پیدا نکرده ام که گرد و خاک
و کتابات منزل خود را پاک
کنم ، از پیره همه انرا آورده
نشانستم .

مرد خندیده و به هر کدام
شان آلو بالودان و دل شانرا
خوش ساخت ، دخترک ها
خندیدند ، و دیگران هم
خندیدند .

کراچی آن مرد برآز کتابات
شده بود ، اما الوهاکم مانده
بود .

درین اثنا یک دخترک
قشنگ تازه رسید ، او فقط در یک
دستمالک خرد یک کمی خاکروبه
را آورده بود ، مرد دهقان بسوی
دستمال نگریسته ، گفت :
آخ ، دخترک قشنگ !

تو سیار کم خس و خاشاک آوردی
و برای آن آلوه میخواهی .
دخترک جواب داد .

— نخیر ، من دنبال آلوه
نیامده ام ، تازه میشنوم که در
مقابل کتابات آلوه میدهند ، من
جستجو دارم که درین بیسرل
کتابات انرا ببندم ، من این

کمی رابه همسایه خود انجام
داده و در رفتن خانه اش او را
کمک کرده ام . در منزل ما گرد هم
روی چیزی نمی نشیند . بسی
نظافتی اصلا کار خوبی نیست
بد رجان !!

وقتی پیر مرد این حرف را
شنید ، بی نهایت خورسند و خوش
شوقت شده با خود گفت :

— یافتم ، به مرادم رسیدم ،
چه فکر خوب و چه چانس طلایی
بی !

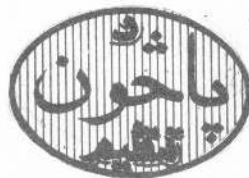
خوب شد چنین آزمایشی
را کرده بودم . باید همین
دخترک پاک و نظیف و کاری و —
باری عروس من شود ، او یک خانم
خانه خوب خواهد بود .

مرد دهقان از دخترک
خواهش کرد تا سوار کراچی اش
شده ، با او به منزلش برود و نشان
جاست را با او بخورد .

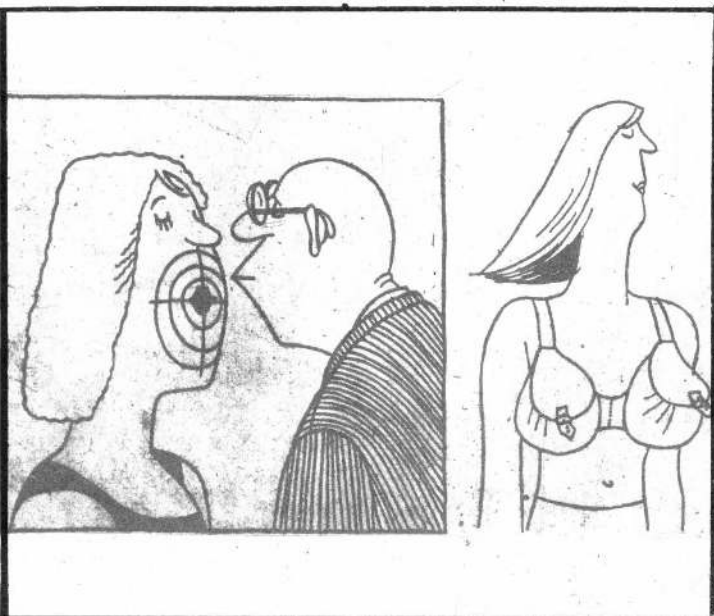
بزودی عروس آن دخترک
قشنگ و ستره باسردهقان که
مثل او خوب و لایق بود برپا —
گردید .

دهقان اکنون بخاطر
خوشبختی و سعادت یگانه
فرزند خود و خانواده آن ، خرسند
است و با انتخاب چنین یک عروس
مهربان و زحمتکش ، خانواد
کوچکش را خوشبخت می بیند .

د نښکاره وختی



خووری خبرې



تړت څکونکی څه ته وایي؟

سگرت څکونکی هغه گرځنده بخاري ده چې تودوخه او حرارت یې چاته نه رسېږي، خوله نیکوتین لرونکی دود څخه یې دهیڅ جا سږي یې گټې نه دي پاتې.

سگرت څکونکی په درې ډوله دي:

- لومړي ډله سگرت اخستونکی سگرت څکونکی دي چې پخپلو پیپو سگرت اخلي او دودوي یې.

- دوهمه ډله وړیا څکونکی دي چې د لومړي ډلې مصنوعي سپوږمۍ هم ورته ويلي شو. که چیرته ددې په څنگ کې څوک سگرت ونه څکوي نو هیڅ کله به یې دود له خولې ونه ونی.

- درېمه ډله سگرت څکونکی (نیم سوخته) څکونکی دي، چې کولای شو ښکاري ډله یې هم وپولو، ځکه چې دغه ډله تل د سینما گانو ترڅ او دواتونو په غاړه د نیم سوخته سگرتو ښکار کوي.

باید زیاته کړو چې د سگرتو گټې بیخي ډیرې دي:

- لومړي دا چې جیپونه د پیسو له باطله کاغذونو څخه پاکوي.
- دوهمه گټه یې داده چې په سگرتو کې د سزولپاره په کافی اندازه نیکوتین لرونکی خواړه موجود دي.

- او درېم دا چې تر ډیرې اندازې پورې د انسان یې حاصله او بی گټې هم کوي.

پولوي شیدې خالصې وای، دغه پولوي شیدې چې حقدارانو ته خپل خپل حق پکې ورسېږي او کومه قوطی منلې ورته پاتې شوه نو د یو بیلر او بولپاره یوه قوطی کفایت کوي، خود او پورنگه ورڅر کړي او د کابل په ښار یانوي د شیدو په نیم لیتره پنځلس افغانۍ وپلوري.

تحویلدار ټوک دی؟

د تحویلدار نه مخکې باید دا خبره سپینه شي چې تحویلخانه یانې څه؟

خانه کور ته وایي، او تحویل هغه څه چې په دغه کور کې تحویلېږي. اوس په پټو سترگو وپلای شو چې تحویلدار یانې د تحویل شویو اجناسو لرونکی دغه اجناس که څه هم په یوه رسمي موسسه پورې اړه ولري، خود هغه حق له مخې چې پورته هم تحویلدار ته ورکوي، د هغه شخص مال بلل کېږي. اوس نو دا د حیواني ورته ده چې نوموړي - اجناس په تحویلخانه کې وي او یا هم په (خانه) یانې کور کې.

وړ یا طبی مشورې

مجرد او متاهل، یې ښه او ښه لرونکی، یې سمر او میړنۍ واره او زاره، لنډه دا چې ټولونه د اتوصیه کېږي چې په ژمی کې د ښکلولو په محالې غښلو ته مخه کړي. ځکه تجربه ثابتې کړي ده چې په ژمی کې د سري هوا له رارسیدلو سره د ښکلولو او مچۍ کولو په وسیله محبت او صمیمیت نه، بلکې خطرناک گرېپ او والکې د جانبینو ترمنځ تبادله کېږي. که چیرته بیا هم د ښکلولو او مچۍ کولو ټینګه مینه دراستره پیدا شوه نو سد ستی لارښ او په پخلنې کې د اوماچ او اش د کاسې تودې شونډې ښکل کړي، یې له دې که ناروغه کېږي او یا بل چاته ناروغی لیز دي گناه مو پخپله غاړه ده.

یولیتراوبه په ۱۵۰ افغانۍ

دغه خبری او خبر بخونی اوبه په اصطلاح د فام شیدې دي چې د علاوالدین د شاه گانو اوبو ته له وخت څخه تیرو چوپړون دي شید ورنگه ورکوي. خو کاشکی دغه

پي دغه پنډ او غټ -
 هډوکی د فیل دي او که
 د کومې زړې مینه... د ده
 دي لپاره چې ستاسې
 هم وپوهیږه چې دا د

خه شی غوښه ده له یو غټ او
 پي غوښو هډوکی سره خبرو ته
 ستاسې پام راوړو: چې
 که زحمت نه کړي، محان به محترمو
 لوستونکو ته وروپيژني؟

هډوکی: که خه هم د قصابانو
 د چرواو تیرکوله لاسه د
 خبرو کولو حوصله نه ده را پاتې
 خوابیدو وایم چې زه د یوه زار
 او بد بخت اوس د ورون هډوکی
 یم چې د تن غوښې مې مخکې
 له دې چې دلته راشم د بې
 انصافه قصاب له خواتراشل شوي
 او د بوټي (سرخي) په نیم پلورل
 شوې دي.

خبريال: مکرزه چې وپم همد ا
 اوس ستاسې د پرې بدې:

لرزي نیولی یاست مالومیزې
 چې د یوه سخته تبه لری. ایا
 دلته کم د اکثر یاد حفظ الصحن
 مسوول ستاسې پوښتنې تر اښکاره
 کړي او که نه؟

پاتې په (۸۷) خ

اوشته کیدوڅخه وژغورلو
 او دلته پي راوړو، اوس نو
 په پي غه زړه، نن یا سبا
 خپل اصلی محاي ته چي
 میاشتي، میاشتي مود هغې
 انتظار ایست وړ درومو.

خبريال: له دي محاي نه ستاسې
 مطلب کم محاي دي؟
 کچالو: مطلب هغه گیدی دي
 چي له دي پخلنځي څخه
 تغذیه کړي.

خبريال: ایا په دغو ناروغیو چي
 تاسې اخته یاست د هغوي
 حال به څنگه شی؟
 کچالو: د هغوي د حال پوښتنه
 بیا په روغتون کی له د اکثرانو
 وکړه.

خبريال: محترم کچالو! دا چي
 حاضر شوي له مونږ سره
 مرکه وکړي له تاسو یو
 دیک مننه کوو.

XXX

خبريال: گرانو لوستونکو! دغه
 شپه زه د پخلنځي په
 یویل کونج کی د یوه
 زار او غوږي د پاسه
 د غوښې په وړاندې
 ولایم، سړي نه پوهیږي

خبريال: لکه چي زه وینم دلته
 یوزیات شمیر کچالو د پر
 بد حالت لري او د سیاتیک
 خطرناکه ناروغی ورته پیښه
 ده. اوله ناروغی څخه پي
 مالومیزې چي له دي محايه
 پخوا هم دغه ناروغی ورته
 پیښه وه، که د خپل تیر
 ژوند په هکله خو خبري
 وکړي خوشاله به شو.

کچالو: دغه کچالان چي اوس پي
 تاسې دلته په دغه بد
 حالت کور پخوا پي د -
 ترکار په مارکیټ له دي
 هم په بد حالت کی
 ژوند کاوه او هیڅوک
 نه و حاضر چي په مږ -
 خوارانو زړه وسوځوي اوله
 هغه بد ژوند څخه مو
 وژغوري، خو کور دي د
 خرید اړي د هیات ودان
 وي چي مږ پي لمر ستیدو

محترم لوستونکو! زموږ ځانگړي
 خبريال شرم گل (سرگردان) د
 پوي رسمي موسسې د ماکول پخولو
 په پخلنځي کی له پټانو (کچالانو)
 اوغوښې سره مرکې کړي دي چي د
 هغو لوستلو ته ستاسې پام را -
 اړوو:

خبريال: د پړو پښې، ستاسې
 مبارک نم خه دي؟
 کچالو: نم مې خاوري کچالو،
 خبريال: د پړو پښه، ایا ویلی شی
 چي خو ورسې کړي دلته مسو
 تشریف راوړي دي؟
 کچالو: خدای مې دي غاري نه
 بند وي چي پخلنځي او که
 شپاړس ورځې وشي چي په
 دغه پخلنځي کی له او یو
 د ک اوغې جن غولی د پاسه
 وږم او د پي انصافه
 اشیانوله خواد پي محايه
 او پو توپولو له کبله د -
 روماتین ناروغ نیولی یم.

اوهرکزنگداشت

پایه تیاتر فرافته

پرزوار (رفیق صادق) برستند و زیبایی و حقیقت بود. بقول (کروچه) فیلسوف ایالت لیاپی (۰۰۰) در جهان امر حقیقی تشریف از زیبایی نیست. زیبایی به هر رنگی که باشد چه طبیعی و چه انسانی را مجذوب می سازد. میک آنژ در برابر این بدیده قامت کمان کرد و میانه زندگی را ترک گفت. بزرگمرد بسیاری هر کدام در پی شناخت کامل آن شتافته اند. اینان چقدر آرزو داشتند این زیبایی را لمس کنند، معرفی شوند، لذت ببرند و در خدمت آن قرار گیرند. این خاصیت هراسناک آگاه و احساسی است و ستائیم استاد (رفیق صادق) را که یک ساعت قبل از مرگ در خدمت زیبایی بود و رهتوشه بی از آن بجا گذاشت.

استاد عاشق تیاتر و نوازنگر و دوستار کودکان بود. او نخستین نمایر تیاتر کودک را در سال ۱۳۳۲ اجرا کرد که سخت مورد پسند قرار گرفت و از این رو نخستین پلی را در بین دنیای رنگین بی خبری و خیال های سپهرین کودکان و دنیای تاریک و آگاه و غرقه در واقعیت های تلخ و درد آور و سرسخت محیط اجتماعی انسانها... (برای کودکان ایجاد کرد که) کودکان باید از این بل بگذرد و آگاهانه و چراغ دیده ست به دنیای تاریک بزرگتر ها برسد... (صد بهرنگی) استاد آرام نمی نشست و با آوان بدای شعری ننداری یا (صحنه بلدی) (بهرنگی ننداری) و (مرستون تیاتر) تا هنگامیکه بسوی مرگ رخت سفر بست هرگز نگذاشت تا بایه غای تیاتر فروات

از زنده گی واقعی خود و جامعه اش مایه می گرفت و چنان ماهرانه تحویل می داد که بردل ها جنگ می انگد و روح را شعله شیرین آرام می بخشد. عشق به حقیقت، عشق به انسان و زیبایی ها چنان وی را مجذوب ساخته بود که میتوان گفت زنده عشق بود و جز حقیقت و زیبایی آزاد از هر چیز دیگر او همانند آن دیگری لحظه (انتظار) را برای عشق بنایر نمی شمرد. بلکه باید همواره با آن می بود و در می یافتن. وی عشق را نیست در یافت عشق او را. ترین عشق ها، عشق به هنر، وطن و مردم بود که کار مایه تمام جوانی بود. زنده گی او را تشکیل می داد. او همانند بسی از هم میهنانش از تنگ ستی روزگار مجال کسب تحصیلات عالی را نیافت و از سال ۱۳۲۵ به بعد در مجله برگ سبز و موسسه مرستون مشغول کار شد و در همین جاست که عشق را نیک در یافت و بسوی هنر روی آورد. در عالم تیاتر گام گذاشت. بروی صحنه ظاهر شد، نقر بازی کرد و هنر بیایی شیفتهی دریافت و شعرتی بهم رسانید.

اگر با تامل بتوان اعجاز را در چگونگی تیاتر آفرینی یک هنرمند برهنه دید براد انست بدون شک استاد (رفیق صادق) از آن بهره های دارد نیکو نگارنده این سطور که از هنگام کودکی و نوجوانی تا هم اکنون با زبان گیر و دلپذیر (رفیق صادق) آشنایی دارد از گفته های استاد سخت تاثیر پذیر است و بدون هیچ مبالغه و یا را شمی است در روند تبلور و تشکل شخصیت علاقمندان و رهبران نوجوان و جوان هنر. آنگونه که گفتیم، استاد

در کوچه اندرابی

عزیز

به سوال های پاسخ بدهد. این مرد محترم حاجی مسجدی یغمانی نام دارد. سوال اول: خود را در مورد اینکه بین از این شغل چه کاری میکرد چطور این شغل را آموخت مطرح میکنم.

محترم یغمانی در پاسخ میگوید: من قبلاً یک دهقان بودم و زمانی که عسکر شدم در عسکری چند رفیق پیدا کردم. بعضی اوقات مردی بنام سید میر اکبر آقای کوهستانی پیش ما میامد و به رفیق های مارگری را یاد میداد. چندی بعد من هم آهسته آهسته به این شغل علاقمند شده از حاجی صاحب کوهستانی خواهش کردم تا مرا هم بشاگردی خود قبول کند. بعد از اینکه حاجی صاحب خواهش مرا قبول کرد و شاگرد شدم. از همان وقت تا حال این کار پیشه من گردیده است.

سوال دیگر خود را چنیق طرح میکنم: خوب حاجی صاحب همین که مارگیر مارا میگیرد اول آنرا چطور تحت تاثر شیر خود میآورد و راستی زهر آسیرا چطور میکشد؟

در پاسخ میگوید: همین که یک استاد اجازه، منترا برای من داد البته منترا بارسیله است. قران مجید صورت میگیرد یا کار برد منترا بر سر تسلیم میگذارد. ماهرگز زهر مارا نمی کشم، این کار را بعضی از مارگیرها مینمایند بخاطریکه بسیار گناهی عظم دارد. باید یاد آور شویم که زهر مار با خواندن منترا هرگز کار نمیکند.

سوال میکنم: شخص مارگزیده را چطور تداوی میکنید؟ میگوید اگر مارگزیده نزد ما بیاید مرعاه صادر دست یابای راگریده باشد آن قسمت را به چند بند تقسیم میکنیم بعداً هر بند را با باکی سه بار باره کرده و تنباکورا در یک طشت جوشان داده مقداری نمک در آن میراندیم. و قتی که آب شیر گرم شد تمام همان قسمت را با آن میشویم و بعد حلوائی مثل حلوائی خوردنی بخته میشود که برای دوسه روز تمام همان قسمت را حلوا زده بپاکه بسته میکنیم که بالاتر من سر شفا می یابد.

بنام کوچه اندرابی همه آشنائی داریم. کوچه اندرابی یکی از کوچه های قدیم مرکز شهر کابل است. این کوچه را بعضی ها بنام کوچه کریم مارگیر هم یاد میکنند. از کریم مارگیر نام بردیم از کسی که سالهای قبل بیاد دارم که بدو رویش دکان وی تعدادی از هموطنان مرخصی ما بخاطر دمو و عا حلقه بسته انتظار میکشیدند. مگر سالهای چند میشود که کریم از جهیان امروزی چشم پوشیده است. روحش شاد باد!

بخاطر مصاحبه با محمد ذکریا سر خلف الصدی کریم مارگیر داخل کوچه اندرابی میروم. وقتی که نزدیک دکان او میروم میبینم که دکان قفل است از

ناوائی مقابل دکان میروم که او کجاست؟ وی میگوید کسه مدتی است دکان را سرباز شده است. چند گام پیش میروم که تصادفاً چشم بدکان دیگری می افتد و داخل دکان میروم. مرد ریس مغدی با کارد بزرگی

که در دست دارد و میبرد و مقابلش ایستاده است در حالیکه زبان خود را با خواندن آیت شوری میهد. کارد دستن را از سر تا پای مرخص بائین و الا میبرد. لحظه ای چند انتظار میکشیم تا آن مرخص خلاص میشود. گرچه یکی دو مرخص دیگر هم منتظر نشسته اند من البته پس از اینکه خود را بر این معرفی میکنم خواهش مصاحبه بی را در مورد کاری مینمایم. وی به بسیار خوش حاضر میشود که



حمید مهرگان

یادی از رفیق صادق

نمیشود فراموش کرد
شمع تیاتر و فروغ
هنرتمیل، استاد (رفیق صادق)
را ۰ وی بیست و چهار سال
باعشق بی پایان درخت هنر را
در عرصه تیاتر، با خون دل -
آبیاری کرد فانوس وار سوخت
وروشنایی بخشید تار هروان -
جوان راه د سوار گذر تیاتر
در تنگناهای تاریک آن به
بیراهه نروند .
آثار او و نقش های او آنگاه
از سوزها و سازها ، دریافت ها
و سنجش ها ، احساسات و تخیلات
نیت انسانی و تعبیر و تصاویر
زیبا و هنرمندانه است . او تنها
روایتگر حقیقت و واقعیت نیست
بلکه در تعمید دارد ، دگرگون می کند و
آدم را به کردن کاری و جستن
راهی در زندگانی رهنمون میشود .
وی در همه جا از زیبایی در برابر
زشتی ، از داد در برابر بی داد ،
از ترقی در برابر تدنی و از نیکی
در برابر بدی دفاع کرده و هنر
یادیر با احساس را به عنوان ای
طلبیده است . وی در هلووی
هنرمندی ، برخاسته نسته
و مبارزه خستگی نابدیر علیه
کاستی و ناپساامانی بود . خدنگ
انتقاد او به جان هر آنچه ناپسا-
مانی بود احابت می کرد و سخت
انرا به سخریه می گرفت .
استاد (رفیق صادق) هنر-
مند نسته و وهوبی راستین هنر .

فروشگاه بزرگ افغان

• اموال و اشیای مورد نیاز
مانرا از فروشگاه بزرگ افغان بخرید

• رستوران بزرگ افغان مراسم
عروسی و شربنی خوری شمارا
بطور مجلل برگزار مینماید .

فروشگاه بزرگ افغان

به بزرگترین صفحه "چرچطور میشود"
مجدد **نفساوت** جایزه میدهد .

- ۱- صرف نان حاشت ۶ نفر در
رستوران فروشگاه
- ۲- یکم پوره بونم
- ۳- یکم درجین پیاله چای خود
- ۴- یکم دانه تر مور

پنده پیراه خدا!!

بقیه از صفحه (۳۳)

یافته‌ی را در رانر نشان داده
میگوید: «پایم مری خورد و این
بای دیگر نیز مری خورد و کدام
رگ اسر قطع شده چندان قوت
ندارد.» میسرسم بدر و صادر
دارم و میگوید: «مادرم و پدرم
مرد است. چند تابراد روخواهر
دام که پیر ما مای در خیرخانه
است.» میگویم حالا که پاهایت
خوب است چرا ایستاد نمیروی؟
میگوید: «ای کاشی کم قوت
است.» این گونه بی دیگری
از گداها اند که با وضع تاشراور
خود را در میاورند تا از روی دل
سوزی مشت بولی ترا چنگ
آورند.

از دیگری می پرسیم:
چرا خوابیده‌ای؟ با غضب
جواب میدهد: «(مریسم هستم.
نمیبینی که چشم کور است.)»
میگویم یک چشم کور است، اما
پاهایت سالم اند، چرا نمی
نشینی؟ جواب میدهد: «(مریسم
هستم و توارم.)» از این گونه
گداها کم نداریم. شما چه فکر
میکند که او گدا است؟ مجبور
است اما زیرا کاسه این گداها نیم
کاسه وجود دارد و احتیالا با
شبکی وابسته اند که توسط
همچو اشخاص بول بدست
میآورند. فردا، پس فردا روز
بعد و بعد تر از آن دیگری از
وی ندیدم و گویا آب شده بود
و به زمین فرو رفته بود.

به پیاده و عمارت کمیته
دولتی کلتور میام و در اینجا
مردی که در حدود چهل سال
عمر دارد نشسته است و دور سرش
تکه بی فرسوده پیچیده است و
هر دو دستش را به خاطر بر سر
انگیختن حس ترجمه و نگارها
پیش کشیده بود و پنجه‌های
دستش را مری جدام خورده -
است حتی دهن و چشمانش را
مری جدام صدمه زده است.

به او نزد یک میسوم و در آغاز
نامش را میسرسم و خود را جلند ر
شاه معرفی میکند و میسرسم
چند سال است که مری راستی
به مشکل جواب میدهد.
(۸ سال شده.) میسرسم چرا
تداوی نمیکنی؟ میگوید:
(«هشت سال شده که تداوی
میشم و شفاخانه مرکزی برایم
نوا داده و نکرده.»)

نمیدانم اگر این مری خلی
مهم و خزان است. چرا به
خارج جلوگیری از شیوع آن وزارت
صحت عامه توجه نمیکند؟ راگتر
مهم نیست، پس چرا در کشور
های پیشرفته جهان برای
جدامی عاه و زوار شهر جای را
تعیین کرده اند تا متباقسی
زنده می خود را در آنجا به سر
برند؟ پیر از آنکه این مری کشنده
تدریجی به دیگران سرایت کند،
باید جلوگیری کرد.

به سفر خود ادامه میدهم
به کویت و ریاده و محمد جان خان
داخل میسوم و در کار یکی
از دیوارهای آن چند مرد جوان
و پیر نابینا در حالیکه بایک دست
عسار و دست دیگر بسته‌های
لاتری دارند صدا میزنند: «(لا-
تری بخیرید و بخت خود را آزمایش
کنید.)» در راندیشه شدم که
اینجا نیز محتاج اند اما دست
به گدایی نمیزنند و از این راه
مشروع بول بدست می آورند و امرار
حیات میکنند.

به پیاده و مقابل شاروالی
کابل میام و در اینجا مردی بکا
در خرنج و شش ساله خود
نشسته است. یک پایش را که
از زانو قطع شده است بیرون
کشیده و پای دیگرش را که سالم
بود تانوک پنجه‌هایش تکه
پیدا کرده است و از او میسرسم
بابت راجه شده است و میگوید:

«پایم را در عقب پارسان مایم
برانده و در آنوقت من عسکریدم
و این پای دیگرم را نیز مایم اوکار
کرده که تا حال خوب نشده است.)
زمانیکه با این گونه گداها رو برو
میروی حتماً دلت برایش میسوزد
و به خصوص هنگامیکه به طفل
معصومی در کنارش نشسته
است نگاه میکنی و مجبور میشوی
که در راه خدا به او وقف
معصومی که از خنک میلزد کشت
کنی. اما یک چیز واضح است
که معلولین را انقلاب در شهر
وجود ندارند و تا حال هم ندیده
نشده که دست به گدایی زد
باشند و برای معلولین حسرت
از سوی دولت معاصر، کوشش
و حقوق قاعد داده میشود و علاوه
بر آن برای اکثر آنها خانه
و بعضی امتیازات دیگر قبول
شده است. بر اینها از کد ام
فشار انداخته‌ای اند که بکا
پناه‌های گوناگون و خود ساخته
احساسات مردم را بر میانگیزند
تا از این طریق آسان بول بدست
آورند.

سیر سفر خود را به سوی
بیاده و کاربارت و رنگارنگ
میدهم و این پیاده و رنگارنگ
بیاده و رنگارنگ وجود دارند
حام عابرین پس از میروند و های
بوقلمون است و در اینجا نیز
گدای دیگری را میبینم که در پیش
بیاده و رنشته است چادری
رنگ زعفرانی و فرسوده به سر دارد
در کنار روی فرسوده پیاده
رو کرد و خود سالی به خواب
رفته و یک مقدار بول سیاه در
اطراف کوبش به صورت پراکنده
انداخته است وزن باعده‌ای که
توگویی میگرد و بیهم فریاد
میزند: «(خیرتین، خیرات جو-
جای تانه جتین و بنام خدا خیر
کنین)» و اتعاه که با دیدن کودک
معصوم و افتاد مبروی فرس سر که

هر قلبی خرنجه دار میشود شاید
آنها با دران حقیقی آنها نباشند
چرا باید کودک بدون هی گناه
تقسیری محکوم به ناباشند؟
کودکی که هنوز دنیا و محیط خود
را آنچنانکه لازم است نمیفهمد.
این ها مرد اچه کسانی برای -
اجتماع مان خواهند شد. اگر
این حقیقت مسلم باشد که گویا
این نودان معصوم کسانی اند
که توسط زرق مورقین در این هوای
سرد به روی سرک خوابانیده
میشوند سخت درد آور است
و سوز جوی غیر انسانی و خلیس
تکار دهنده است.

باز دیدار از این رگداهاران در
هین مجدده میگردم و میگردم و اکنون
راهی فریادانی خاوندی شهر
کابل میسوم. یاد گوم فرسان
شیراز معاین این فریادانی
مساله گداها را مطلق میسازیم.

وی بر از توضیح علل اجتماعی
آن گفت: «(با نظریه هدایت وزیر
داخله و جلسه‌های مشترکی را
با کمیته حزبی شهر دایر کردیم
و بناها و تدابیری اتخاذ نمودیم
تا گداها را جمع آوری کنیم.
حوزه‌های امنیتی، گرمه‌های
سیار و امریت جنایی و سرورسل
کنترل منطقه‌ای وظیفه دارند که
در زمینه اجراءات کنند. در سال
گذشته ۸۵ نفر گدا را از شهر
جمع و به مرکزتون تسلیم دادیم
و در اپایل همین سال نیز یک
تعداد را به مرکزتون سپردیم.
اما معلا، درباره در شهر دیده
میشوند. با به خاطر تا میسن
امنیت نیز این وظیفه را به عهده
داریم. تا حال که به جمع آوری
گداها میسر نشده ایم و علت
آن عدم همکاری بعضی از مراجع
مسئول است. درباره گداها
باید گفت که آنها با بهانه‌های
مختلف و وسایل مختلف بول
جمع میکنند. یک تعداد آنها
حرفی اند و تعدادی دیگران
شاید مربوط شبکه بی باشند.
در هر صورت برای جمع
آوری گداها باید اقدامات
لازم صورت بگیرد. جای رعایت
و کارایی و تداوی آنها باید
جستجو گردد.»

... به سوی سازمان رفاه
اجتماعی مرکزتون روان میشویم
تا وسیع گداها و زنده‌های آنها را
از نزدیک تماشا کنیم و هم مساله



عدم جمع آوری گداها را با این
موسسه در میان بگیریم.
رئیس مرستون عبد الرحمان
تا به پیرامین این ساله نرسید
گفت: «لا تسبک لکم اسلیم»
مرستون نداریم. مرستون معلا
گدا ایر ۳۰ نفر را دارد که همین
اکنون بیشتر از ظرفیت آن در
اینجا زنده می کنند یعنی
۲۰۰ نفر بیشتر از ظرفیت مرستون
در اینجا موجود است. از سال
۱۳۵۸ تا اکنون به این موسسه
تخمین داده نشده است
مرستون فقط با کمک ناچیه
سره می آید به پایستاد است.
معلا در رشتن رابل در حدود یک
هزار گدا وجود دارد در سال
۱۳۶۶ تخمین می کرد که
هیچ گدا را به ما تسلیم نکرد
است. معلا جمع آوری گداها
و لیقه مانیت. اگر گدا بی دیاره
در رشتن دیده میشود مطابق
به اسانامه خود در صورت
مراجعه خوشاوندان آنها
در مقابل زمین ما آنها را
میگیریم و اگر بار دوم در رشتن دیده
شدند متعین کنند و آن مبلغ
بند هزار افغانی جریمه می آید.
ما کتاب را جستردیم هر گدا ای
که به ما تسلیم داده میشود
فوتو و شرت مکتله آن در آن
درج میشود. نامه مشکلات بسیار
در دست و گریبان هستیم. یکی
از آن جمله مساله جذامی است
که نگهداری آنها وسیفه مرستون
نیست ما در این باره چندین
بار حتی دریت ما را خبرد و بار
رسمی با وزارت صحت عامه
تأمر گرفته ایم که آنها باید
به مرکز جذامی ما فرستاده شده
و تدای شوند اما تا حال
هیچ نتیجه ای نه داده است.
ساله دیگر ما موجودیت دیوانه
ماست که آنها را به ما تسلیم
داده اند که در بین آنها
(دیوانه های زنجیری) آزاد
است حال آنکه این وسیفه
صحت عامه است تا آنها تحت
تدای بگیرند. معلا دیگر
ما را نبیند خای کافی برای
اشخاص بی سرپرست و گداها
تشکیل میدهد که در این باره
چندین بار پیشنهاد شده و حتی
امر صیدارث موجود است
اما هیچ مرجعی به آن توجه
نکرده است. از دوسال بدینسو
داشته داریم تا مرستان مرستون

را تدای کند. یک تعداد
فامیل های غیر مستحق بافت
خت های که دارند در اینجا
زنده می میکنند که تعدادشان
معلا به سیزده میرسد و بین
بار دیاره تاکید کردیم اما
نتیجه ای ندارد. برای فامیل
های مرستون حتی کفر زمستانی
نداریم. از کت های بلا عسور
گذرد و است اتحاد شوروی ملی
دوسال هیچگونه نمکی نشده
است. حال آنکه این موسسه
به کم بیشتر نیاز دارد اما
پیشنهادی به وزارت تجارت
فرستاده ایم گفته شده که در
تأمر با صدور اجراءات
خواهد شد. خانه های که
فامیل ها در آن زنده می کنند
متروک است معلا یک تعمیر
جدید در جوار این موسسه
تحت ساختمان است و
کلینیک سخی نیز دارد که در
سال ۱۳۶۲ افتتاح خواهد شد
که با انتقال آن بازم مشکلی
نداریم رفع نمیشود زیرا با انتقال
آن یک قسمت زیاد این مرستون
تخریب میگردد. ۱۱۰

باز رئیس موسسه بعدین

در چهار مشکلات میباشیم. زنان
و مردان این مرستون که مستعد
به کار هستند در دستگاه های
تولیدی بعضی از موسسات
شامل میباشند که تعدادشان
به ۳۱ نفر میرسد که بعد از وقت
رسمی دیاره به خانه های
شان مراجعه میکنند. اطفالیکه
سن شان مساعد به مکتب است
امل مکتب اند. خانه های رایکی
بی دیگر میبینم تا اینکه به اتفاق
دیگری میرسم که طفلی زار زار
گریه میکند یک تعداد زنان بالای
میز غذا صرف میکنند. رئیس
مرستون میگوید اینها همه به
امراض عقلی و عصبی دچار اند
و آن طفل نیز.

میرسم آن طفل پدر و یا مادری
دارد؟ میگوید نه. ما او را از
کلاس سر آورده ایم.
آه چقدر سخت است که کسی
از جگرگوشه ایریا شمال بی رحمی
بشم میپوشد و آنرا را میگذارد
در دکان است. جدای فرزند از
مادر. قلب آدم بادیدن غمجو
بی رحمی های طبیعت و جامعه
آتش میگیرد.

زنده می فامیل ها و اشخاصیکه
در مرستون زیست مینمایند روان
میشوم. دیدن فامیل ها خیلی
درد آورده که به مشکل میتوانست
در هر خانه تربیت کم دیدن
اطفال بی سرپرست که از کلام
محبت آمیز مادر و پدری و بوسه
های شیرین آن محروم گشته
اند سخت درد آورده هنگام
غذای پاشت بود. همه مصروف
خوردن غذا بودند و بول
باگولست. در خانه بی داخل
میشوم که چند تا اطفال معصوم
قد و نیم قد بایک زن در ورسک
در سترخوان نشسته اند. از
رئیس مرستون میرسم که این مادر
آنماست. میگوید نه! این
اطفال شامل پرورشگاه و شن اند.
برای یک هفته پرورشگاه رخصت
است در هر خانه سه و چهار نفر
آن باد بگوان یکدیگر میخورند.
تمام اطفال اینجا شامل
پرورشگاه یک تعدادشان شامل
کودکستان اند به استثنای
اطفالیکه مادران شان نه خواسته
اند. اما اطفال معلول را نه
پرورشگاه تسلیم میشود و نه
صحت عامه و ازین ناحیه نیز



میلیونه شوگان

د انسانو تر خواړو ډنډ کوی



شويدې • د مثال په ډول بايد دوايو چې پيشو له سيمې او اس-
 خه ډير وروسته له انسان سره
 دوستي كړيد • خپرونو ښودلې ده
 چې پيشو ۷ زره كاله پخواكه چې
 انسانان د موزگانو له زيان څخه
 د خپلو غلو د انو د ساتلو د چاري
 په لټه كې روانان ته نژدې شواو
 په حقيقت كې انسان د خپل مخان
 د پايښت لپاره د هغه د وجود په
 خاصيت پوه شو • خود انډر يوالې
 او احتياج د پيشو د اهلې كيدو په
 مانا نډې ټكه چې شواهد ښيي
 چې يوازي ۱۰ تر ۲ زره كاله
 پخوا په مصر كې پيشو د انسانانو
 كورته پل كښودلې دي • وروسته
 بيا پيشو د تجارتي بېر په وسيله
 يونان ته وړل شوي او له دې هيواد
 څخه ټولې اروپا ته خپاره شوي •
 په قوي اټكل سره مانوگانو د موزگانو

باتې په (۸۷) مخ

داسې بېلگې پدې برخه كسى
 شته چې د نړي ژوي پيژندونكى
 په دغه باب خپرنې كوي • د ساكي
 په توگه يو پيشو له ټولې فرانسې
 څخه په تيريدو سره خپل كور
 پيدا كړ او هغه ته ستون شو • يو
 امريكايي پيشو هم چې په زرگونو
 كيلومتره هغه ښار څخه ليرې
 چې ژوند يې پكې كاوه له پورې
 باروړونكې لارې څخه وډانگل ،
 اوله درې كالو وروسته يې بحان
 خپل كور ته ورسوه • ژوي پيژندونكو
 تراوسه نه پوهيږي چې پيشو كوم
 غريزي له مخې كله چې له لسو
 بحاي څخه غورځيږي په څلورو -
 لاسونو او پيشو پر ټمكه كښيږي •
 هغه څه چې د پيشو په باب
 نډې معلم كولاي شول هغو
 څخه د اوس لپاره تير شواو د -
 پيشوگانو په باب به په هغه څه
 خبرې وکړو چې انسانانوته معلوم

پوهيږي چې له مكيزه ك او
 په عين حال كې مغرور حيوان
 چې بې له بلنې په سرنسكاره
 كولو سره ستاسې له كور څخه -
 تيريزي او يا بحان د هغې څښتن
 گى او د هغې په يو كور كسى
 بحان ته بحاي جوړوي ، كم
 حيوان دي ؟
 د اكبر جن حيوان چې پسه
 ښارونو او كليوكې د انسانانوتر
 خټك ژوند كوي ((پيشو)) دي •
 پدې وروستيووختونو كې يولس
 خپرنې د دې حيوان په باب -
 خپري شويدي • د دې خپرنو
 نتيجه حيوانونو كې د ه اوشك نه
 لرو چې تاسې هم د دې رښت
 له لوستلو وروسته كه چيري پيشو
 په كوڅه ، چم او كور كې وښي
 په زيات بحير سره به ورته وگوري •
 پيشو د بوي په پيژندلو كسى د
 حيوانونو كې توان لرونكى دي •

آدرس: میان چار
 راهی ها انصارو
 حاجی یعقوب
 تلفن ها:
 دفتر: ۳۲۴۶۸
 منزل: ۳۱۳۳۲



دفتر در خرید و فروش نازل
 و شما معامله
 مولانا استبدولی
 نازل منته شانت
 رهنمای
 حاجی بسم الله یادگار

مکر

شرکت برادران پاداشتن کارگران
وزربده و محرب در خدمت هموطنان
قرار دارد.



ادراک

تقديم ميکند

شرکت توليد انواع بخاريهاي
ديزلي، کولردايپرکنديشن برادران که تازه به
فعاليت آغاز نموده هر نوع سرمايشات فلزکاري شما
راميدرد.

آدرس: قلعه فتح الله متصل لسيه زرغونه
تلفون ۵۶۱۴۳۳

شاهزاده اشام

چطور این نامه ها نزد شما پیدا شد
غیر نامه ها چیزهای دیگر هم است. تو یکبار بد آن که این زن هرجائی در آن شام کجا بود. اینرا در سینما تیاتری که در سرک پائین رود واقع شده پسران کن. در آنجا او را باید بخاطر داشته باشند. خوب لعنت به این زن!
این نامه ها عنوانی چه کسی تحریر یافته است؟
عنوانی کسی که آنها را نزد من گذاشته است. میسن مگسون دستش را به گونه زخمی زخم شده اش آورده در این وقت انگشتانش همان حرکات را انجام میداد که مستر مایهرن حالا دیگر آشنائی حاصل کرده بود.
این کار درستان همان مرد است. سالهای زیاد گذشته و من فراموش نکرده ام. همین خارجیسی زن او را از نزد من ربوده است. روزی من آنها را تعقیب کردم و او به قسم انتقام کدام کثافت را به جهره من بآشید. ولی این زن لعنتی میخندید. من بسیار دیر خور صله کردم تا اینکه با وی محاسبه ام را بخاطر همه و همه انجام دادم. قدم به قدم تدقیق میکردم. مگر حالسی او در دست من است و جواب همه چیز را خواهد داد.

راست میگویم مستر.
- ممکن او را بخاطر ارتکاب جرم سوگند شکنی به زندان بیاورند.
- فقط همینکه قانقور تکرار را بچقو کنند، مستر. اوی کجا رفتید. بیهوش را نمیدیدید! مستر مایهرن دوست ده فوتی را روی میز گذاشته

برآمد. وقتی از کنار دروازه بعقب برگشت، اندام خمیده میسر مگسون را روی نوتها دید.

وکیل مدافع تصمیم گرفت فرصت را از دست نداده بیهوش سرک لاین - رود برود. آنجا در بان از روی عکس فوراً رومین هیلگر را بیاد آورد. در آن شام رومین بعد از ساعت نه با سینی تیاتر آمده بود. مردی پیاوی بود. راستش در بان او را خوب نگاه نکرده بود. لاکن زن را خوب بخاطر دارد. او هنوز پسران هم کرد که کدام فلم به نمایش است. نمایش فلم در جریان ساعت دوازده ختم شد. این جفت تا آخر نشسته فلم را دیدند.
مستر مایهرن خود را کاملاً راضی احساس میکرد.

شهادت رومین هیلگر دروغ از آب برآمد. از اولین تا آخرین کلمه دروغ و علت این همه تنفرویی نسبت به وی بود. پسران چرا وی او را اینقدر آزار داده ساخته. بچه‌اره وقتی فمید که زن راجع به کسی چنین صحبت میکند که او برای خود همسرش میداند کاملاً روحیه اش را از دست داد. به هیچ صورت نمیخواست اینرا بآورد کند.

بالاخره مستر مایهرن تصور داشت که پس از نخستین دقایق دستبازه گئی، اعتراضات وی آنقدر راست و حقیقی نبود. بدین شک او همه چیز را میدانست. میدانست لاکن نمیخواست در پیران بداند. اسرار هر دو مانند گذشته اسرار باقی ماند. آیا این اسرار را زمانسی

مستر مایهرن خواهد دانست جریان قصا بر لئونارد وی که به قتل امیل فرنچ متهم گردیده بود سروصدای فراوان برآورد انداخت.

او را به قتل کدام بیهوش زن متهم ساخته اند. بلی او را که اصلاً مگر راهم آزار نمیدهد! آخ بالاخره موقع انتقام فرارسید! من میگویم که او آتشب سرا بیا فرقی خون بنزل آمد. و خودش به عمل خود معترف بود. او را به دار میفرستند و امید اند که من رومین هیلگر راه مرگ را بروی من نشود. وی از بیسن میروید و آنگاه ما خوشبخت میباشیم عزیزم! بعد از این سالها و همیشه خوشبختی ما و تو، ماکس!

کارشناسان آماده بودند در همان لحظه سوگند هم یاد کنند که خط واقعه به قلم رومین نوشته شده. لاکن ضرورتی بعاین کار وجود نداشت. رومین هیلگر اعتراف کرد که گفته لئونارد وی حقیقت دارد. معده ترین شاهد اتهام دروغ گفته است.

وی مکرر مورد باز پرسش قرار گرفت ولی یک مرتبه هم نشد صحبتش بیجا رفت و نه در برابر سوالهای جریان تحقیق موضوع از نزد سرچرند. با آنکه تمام فاکتورها از وی حمایت نمیکرد هیئت قضا تقریباً بدون کدام بخشی فیضله اسرا صادر نمود. محکوم نیست!

مستر مایهرن با عجله جانب وی رفت تا بیروزی را برایش تبریک بگوید. مگر نزدیک شدن به وی آنقدر ساده هم نبود.

رومین در حالیکه لبانش میخندید پرسید.

- چرا من این کار را کردم من مجبور بودم او را نجات دهم. وکیل مدافع تصمیم گرفت تا وقتی همه مردم برانگیزه شوند منتظر بماند. اینکه به پاک کردن عینکهای برداخت میتوان نتیجه گرفت که روحا خسته شده است. مستر مایهرن نزد خود متوجه شد که این ژست جز عادتش شده. همینکه حرفی بمیان میاید فوراً عینکهای خود را میگیرد. همسرش نیز همین حرف را میزند. بلی. همین

حرف را میزند. بلی، ایمن عادت تھا خیلی دلچسپ است و سبب جلب تجسس میگردد!

بلی بهر صورت حادثه فوق العاده دلچسپ بود. این زن این رومین هیلگر. چقدر سعی نمود خود را در محکامات نشان دهد و چقدر احساسات بیان آورد.

همینکه مایهرن چشمانش را بست. همان لحظه در برابرش سیمای زن بلند قد و رنگ پریده غرق احساسات هیجان انگیز مجسم شد. آیا عشق بود. تنفر بود. و آن حرکات عجیب دست...

او این حرکات را در وجود کسی دیگر هم متوجه شده بود. مگر در وجود کی در همین نزدیکی ها...

مستر مایهرن بخاطر آورد و نفسش بند آمد. میسر مگسون ارستین!

غیر ممکن است! آیا واقعه! حالا او فقط یک مطلب را -

بقیه در صفحه ۸۴

د ((سرباز جام)) تورنمنت
هرکال د افغانستان جمهوریت
دارد و د ورزش د لویې مدیریت
له خوا په خاصو پر تعینو مراسمو
سره جوړېږي.
سرباز جام د دغه تورنمنت اوومه
کالیزه د میزان په میوېسمه
د افغانستان جمهوریت د دفاع
وزارت د لومړي مرستیال او د
افغانستان د جمهوریت د
اردو د سپورت د عالي

پاڅی د پوهې مخکې نه

وریاد شو. هغه ټولگی چسپي
محصلین اوشاگردان به په کی -
ناست وو. ټول حالتونه ورته
تکراري شول. داسی نه چسپي
هغه وخت یی د وطن په وړاندې
د خلکو په وړاندې څه گناه کړې
وي. چي اوس یی عذاب وینی!

نه داسی هم نه!
اوبیا به یی د خپلی استاد یی -
د وران ته بڼه په غور وکتل. د ا
شهر به یی هروخت له خانه
سره په چرت کی شو. په همدې
ډول یی شپې شپې او ورځې
ورځې تیرې کړې. خود هغه
د چوتیا په راز هیڅوک ونه
پوهیدل. هغه ډیر مغرور -
سرشاره او بی پروا انسان وو. -
شاهینې نظری درلود. هیڅ
څوک یی پرخان نه پوهول.
- داسی نه چي گوندې څوک
فکروکی چي په زندان کی تنگ
شوي دي. له زندان نه یی ترهه
کړي. نه! اوبیا به یی چي کله
د چاشونډې وچي ولیدلې. نوغلی
به ورته د احم ویل:
(! به تاسی د سرو اومپرونو حساب
شوي دي. زموږ سره ښکته
کوي!!)

خو د هغه په دروني وسوسه
هیڅوک نه پوهیدل. هیڅوک
یی پرخان نه پوهول یوازي ټول
افکار او تصورات له هغه سره وو.
هیڅ چاته یی نه ویل.

کله کله به یی د خپلی کوتی
مخ ته په پویل زندانی سترگی
لگیدل. هغه له ده سره په
یوه قضیه کی زندانی وو. په
اصطلاح یوه قضیه. د هغه حالاتو
او کړکړته به یی پام شو. پرخان به
یی له هغه سره یوشان ولید. پرخان
به ورته ډیر کم اوکو چنی ښکاره ښو.
و په زوریده غلی به شو. اوبیا به
فکرونه مخه واخیست:

- اولاد ونوته یی څوک پیغمور
ورته کړي. چي پلاری. . . .
داسی وکړل. اوبیا به یی د کلیو
ساده خلک پرنظر کی راوستل. له
خانه سره به یی وویل. هغوي

به پوه شئ داسی قضاوت به نه
کړي. نه! هغوي حق بین دي
بد قضاوت به نه کړي!
سره زمزمه کاوه:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ
د اوطن په دې دنیا
دې لکه جنت زموږ. . . .
د اوطن صفا وطن
زړه د اشیاء وطن
ژوند د ملنگ جان دې
د افغانستان دې

اود دې ترانی د زمزمې سره په
غبرگ د خپلو درسونو وخت ذهن
ته ورغی. (د افغانستان
نقشه ده. د ازموز وطن دي. دا
موز ته له پلرونو راپاتی دي. د
همدې وطن د ساتنی له پاره په
خپل سرونه ښندو.
سرښندنی به کوو. لکه د خپلو
پلرونو په خیر. د ده له پولو به
ساتنه کوو د نیکونو په خیر ویاړلی
ده چي د ده د ساتنی په لار کی
د خپلو سرونو لکه منار جوړ کړو.))
اوبیا به ورته هم د اترانه غبرگه
ذهن کی حاضر شو چي:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ
به ذهني لټه کی په شو هیڅ
به یی پیاد نه کړل. له خانه سره
به وپوښت:

- نو همدازما گناه ده.
- خومره مقدسه گناه!
د یوه ښوونکی گناه. د وطنپرستی
د رسورکولو گناه ښه خیر دي. -
عادي خبره ده.

خوبیا به یی هماغی وسوس ته فکر
شو: نوخلک به پري وپوهیږي
- هغوي به په دې وپوهیږي
چي زه. . . .

- نه خداي خبر!!
پرخان به یی له ډیرو تیوسونو
سره مخامخ ولید. بیا به له خانه
بیا به یی په ډیر شک او گومان
سره په ټوله ماضی یوځل غلند
نظرو کړ. هیڅ شی به ونه زوره
مرگ وهلو. ټکولو. سپکاوي. بدو
ردو، کتلو. . . . خویشنی او

هغه څه چي په ټوله زندانی
موده کی یی هغه زورولو. خبر
هیڅ چاته یی څه نه ویل.
هغه به د تلویزیون د لیدلو
په وخت کی هم موز د اشان لیدلو
هرڅه هرڅیر او هرې سندري ته
به فکر وړي وو. څو کله چي به
د اترانه غبرگیدله چي:

د اوطن دې پرخان زموږ
د اوطن ایمان زموږ. . . .
نود سروښته به یی هم نیخ ولاړو.
ننوتی سترگی به یی راوتلی وي.
اوبه به خیر تعبیر به یی کتل.
شوندي به یی رسیدلې. او داسی
به برښیده چي گوندي یی -
شیبه تسکین یی وشو.
د پرخان دردونه یی غلی شول.
په زړه کی به پوښت:

د ازموز اشنا وطن
درد له موشفا وطن
زړگی یی پري روښان دي
د افغانستان دې

او کله چي به د تلویزیون د پاي
وخت راغی. ملی سرود به پیل
شو. دې به سم دم ودرید. د یوه
عسکر په خیر. د وطن د یوه سرباز
په خیر. خپل درناوي به یی پری
لجاي کړ. د وطن بیرغ ته به یی
سرښکته کړ اوبیا به غلی خپلی کوتی
ته ننوت. داسی لکه چي تمل یی
شوي وي.

تسکین یی شوي دي. او روح یی
ارام شوي وي.
پزهغه د اعدام حکم شوي وو.
هغه ته اورول شوي. هغه ته له
خانه د دفاع حق نه ورکړ شوي.
ټولو زندانیانو هغه ته په
ډول کتل. د هغه روانی حالت ته
یی کتل. په خپلو منعوکي به یی
سره گونگوسی کړل. خبري به یی
کول.

- هجیه روحیه لري. په اعدام
هیڅ چرت ته وهی. لکه چسپي
د هیڅ نه وي خبر.
- بل به پري راودانگل. نه بڼه
خبر دي. پوهیږي خو ډیر میړه.
سړي دي. ډیر با شهامت دي.
چاته سر نه ټیټوي. چاته غاړه

نه زدي. اوبل به هم دا ډول
راتوپ کړ: نه! هغه نه غواړي
څوک یی وښی. هغه له چا
ښښه نه غواړي. هغه عجیب
شخصیت دي. هغه زموږ د تاریخ
یوه خیره ده. . . .

خو خپله یونځ درلود. یوه تلوسه
یی درلوده. یوه تشویش او -
اندیشی زورولو. او د هماغه یوي
خبري په خاطر یی سترگی
پتیدل غوره کتل. هغه څه چي
چاته یی نه ویل. کله چي به د
زندانی په انگر کی هغه راڅرگند
شو. ټول به چوپ شول. لکه چي
ټولگی ته راننوتی ټولوبه سره
پویل ته کتل. په اعدام محکم
ښوونکی به یی ولیده. ټولوبه
د سترگو په کونجونو کی هغه ته
وکتل. خو هغه یی پروا کښناست
سکرت به یی لگا وو. د زندانی په
اوچتو دیوالونو به یی سترگی
گنډلې وي. د اسمان په وسع
به یی فکر کاوه. اوحنا چسپي
هره شپه به او هره گړي به د
خپلی رنگینی ماضی ټولسې برخي
اوخوږي شیبی یاد ته ورتل. فکر
به یی کاوه. بیا به هم د خپلو
خدمتونو. درسونو روزنوا و
زده کړي ورکولو خوند وړي شیبی
په هغو به یی فکر وکړ. لکه چي
د هغه د ژوند ډیري خوږي شیبی
هماغه وي. په ټولگی کی ودریدلو
شیبی زده کوونکو ته د درس -
ورکولو شیبی او بیا به یی پری
غور وکړ.

د هغو ښونتوته خوابونه ویل
څه یی ویل. د خانه سره به یی
فکر وکړ. حساب به یی پیل کړ.
- یوازي وطنپرستی. د وطن سره
عشق. د خلکو سره مینه. د خلکو
د غرور او میرانی سره مینه. د خپل
وطن د ماضی اوستقبل سره مینه
او همدابه یی گناه وه.

خو هغه یوشی زورولو. او
هیڅ چاته یی څه نه ویل. نه
پوهیږم چي هغه به له څه زورید.
له شکجی، اعدام، زندان. . . .
خو په دې شیانو پوهیدم چي له
دې هغونه زورید. ډیر موده

پوه نه شم
له ماسره د اپوښتنه وه . چي ايا
دي به هم له خه زوريزي اوکته .
خود پوي شپي به سبا
وبوهديم . د مني پخه شپه وه .
سورپاد لگيده . تازه واوره شوي و .
بیره اسمان شين شوي - يخ باد
لگيده .
له ماښام راهيس تولى برښنا
لگيدلى پاتى شوي . د د هليز
تولو زندانيانوته د ژور ویده کيدلو
امرو شو . تول پروتل . خولکه چي
تول وپي پاتى شول . شپه پخه
شوه . له نيم واوښته له کوچني
شپينه يي کړکي . په هماغه ډول کم
ساري د هليز معلوميد .
چي د زندان له پراخي او اوښتيز
د روازي دوه جنازي وويستل شوي
يوه ډيره درنه وه . اوله هم
سپکه وه . کوچني وه . د نيم کښو -
کړکيو تولو شوکړ کونکو په درنه
جنازه سترگي گندلي وي .
تولو يو بل ته ويل . همدغه درنه
جنازه د هغه ده . هغه چي خو
سربازان تري تاودي تول
سره پسيدل . همدغه جنازه ، درنه
جنازه . . . د هغه ده .
سربازان ورپلي نه شوه . درنه وه ،
هغه د هماغه ښوونکي جنازه وه .
خوسهار چي تول بند يان د زندان
انگړته راوتل . تول غلي اوچوپ
وو . تول پریشانه برينيدل . خو
د تولونه مي يوه خبره اوريدله . . .
يوازي يوه خبره .
اوله هغه وروسته پوه شم چي
هغه ، د خه په باب نکر کاوه .
يوازي يوه خبره او هغه د اچي
تولو په ويل .
هغه هيڅکله خاين نه وو . او
هيڅوک به د هغه په باب د خاين
قضاوت ونه کړي . په هغه وطن
ډيرگران وو . بحينو به ويل : موږ
د هغه شاگردان وو . هغه يوازي
يو حقيقت پيژاند : د افغانستان
حقيقت ، او هغه وخت بيازه -
وبوهديم چي هغه يوازي د خيانت
توتونو زورولو . خو هغه هيڅ -
خيانت نه و وکړي .



شاهد اتهام

بقية از صفحه ۱۱
ميخواست ، ميخواست روميښ
هيلگير رابه بنيد .
مگر ملاقات آنها پسرانگدشت
زمان نسبتاً زيادي صورت
پد يوقت که به اين ترتيب محل
ملاقات اهميت بخصوصي ندارد .
رومين گفتم .
چه اين ترتيب شما حد
زده ايد که من چهره ام را تخنيو
داده بودم ، مشکل ترين کار اين
نيود . روشني چراغک گازی مزاحم
شناخت کريم ميشد ، اما ما سايه
مطالب . . . فراموش نکيد که من
اکتوبر بودم .
- لاکن براي چه شما . . .
شهادت همسري را که بي
نهایت به دوه روفادار بوده
ويي از حد دوستي داشته
چه کسی باور ميکند خود شما
نخست اينکه متهم
جوان د لښپ بود . دوم ، اين
مرد جوان و جالب رابه قتل

بسیار وحشتناک متهم ساخته
بودند . و بالاخره روميښ
علت گرمي و د لښپ بودن
محکمه . رومين هيلگير عده مترين
شاهد اتهام بود . اکثر روزنامه
ها عکس او را نشر کردند . در -
نشرات راجع به گذشته اش
معلومات (موتی) به چشم ميخورد
اول همه چيز طبق معمول
جريان داشت . قبل از همه
محققين نتايج کارشان را قرائت
نمودند . بعد ژانيت ماگييزي
را خواستند و او همه آنچه را
به مستنطق گفته بود کلمه به کلمه
تکرار کرد . وکيل مدافع طبعي
سوالهايش توانست او را يکسوي
د و بار به ضد و نقیض بودن
شهادت متهم سازد . فشار
عده و وکيل مدافع بالاي ايښ
حرف بود که با وجود شنيدن آواز
مردانه توسط خدمه هيڅ نوع
اثباتي مبنی بر اينکه گویا آواز
مربوط به ول است وجود ندارد .
او همچنان توانست هيښات
قضائي را به اين امر متقاعد
بسازد که اساس شهادت خدمه
رايد بيني اس نسبت به متهم
تشکيل میده نه فاکها .
شاهد عده را فرخواندند
- نام شما رومين هيلگير
است .
- بلي .
- شما تبعه اطریش هستيد ؟
- بلي .
- سه سال اخير را شعفا
بحيث همسر پاتهم سپري
نموده ايد ؟
رومين براي يك لحظه بالثونار
چشم به چشم نند .
- بلي !
تحقيقات ادامه يافت .
رومين حقايق وحشتناکي را
در اختيار قضا قرار داد . در ښي
که قتل صورت پذيرفت متهم
باميله فلزي از خانه برآمد .
ساعت ده و پيست د قيقه برگشت
و معترف به انجام قتل شد .
ناگير بيراهن او را که آستينش
باخون خشکيده لکه سياه خورده
بود آتش زدند . ول با تهديد
او را مجبور به خاموشي ساخته
بود .

روحیه هيښات قضا که در ول
خوب بود به اساس ترسيم بنظره
وحشتناک شخصيت متهم قطعاً
د مگرگون گشت ولي مطلب ديگري
هم بنظر ميخورد . بر خورد نسبت
به رومين هم تغيير کرد . زيرا
بي غرضي و صداقت در صحبتش
کفايت نمیکرد . در هر کلمه اش
خصوصيت نمايان بود .
وکيل مدافع با سنگيني و متانت
بر خاست و اظهار داشت که همه
گفته هاي شاهد ساخته هاي
خصمانه مغز است . در آن شام
فلاکتبار او اصلاً د رنزل نبود
طبعاً نمیداند که ول چه ساعتی
بر گفته است . او همچنان
به هيښات قضائي اطلاع داد که
رومين هيلگير با مرد ديگري منا -
سيات عاشقانه دارد و به خاطر
ان مرد ميخواهد متهم را بي وقار
ساخته به اتهام جنايتي که اصلاً
مرتکب نشده است به اعدام
سوقش نمايد .
رومين باخون سرد ي تعجب
آوري تمام اتهامات وارده را رد -
نمود .
آنگاه د رسکوت کامل که
تصور ميشد تالار قضا حتی نفس
هم نمیکشد ، نامه رومين هيلگير
قرائت شد .
(ما کړد وست داشتني ام !
سرنوشت خود بخود او را بدست
ماميد هد . او زنداني شد ماست
براي من اينرا فهمانديد . اما
من انسانهارا خوب ميشناسم .
از من اعتراف ميگيريد . مطلب
خجالت باري رابه من نسبت
ميد هيد . بگذار من بد ترو
ناشايسته تر از آنکه عليه او
شهادت ميگيرند ، باشم . مگر
اين انسان برائت ميگيرد)
- مگر نامه چطور
- فقط يك نامه . نامه بيکيه
بالاي همه نامه فرارداشت
به اصطلاح شما جعلي يا ساخته
گي بود . همان نامه هم تمام
مطلب را حل کرد .
- اما آنکه نامش ما کس بود ؟
- چنين کسی نيست و هيڅ
گاهی هم نبوده .
- بهر صورت ما بدون ايښ
د راه هم ميتوانستيم او را نجات
بد هم .
پايان

رهتمای معاملات روح لا فقیری



در خرید و فروش
خانه، زمین و
موتور شامال رهنایی

نمایند • آدرس:
شهرنو چهارراهی حاجی
یعقوب مقابل شنبس سروسس

تلفن و فکس: ۳۲۵۲۹
تلفن منزل: ۲۵۳۸۳

شارپ سنتر
ورکشاپ

رادیو، تلویزیون
و ویدیو کستهای

به قیمت ارزانه بطور
مطمین ترمیم مینمایند

آدرس: چهارراهی -

حاجی یعقوب
تلفن: ۳۲۶۷۳

مادم برای من همیشه سزاوار -
ستایش و احترام بوده است -
- شما کدام چهره هارا در -
سینمای کشور معرفی نمودید؟
من کسی را معرفی نکردم -
خودشان خود را معرفی کردند -
یعنی کارشان معرفی شان کرده -
من صرف زمینه معرفی را فراهم
کرده ام - درین زمینه حرف من
جدی و درست است نمیخواهم
برکسی منت بگذارم -
- کدام چهره های جدید
را در سال جاری شما معرفی -
خواهید کرد؟

هستند دختران و بچه هائیکه
در تازه ترین فلم که از حماسه های
جادو آینه سمت شمال خواهد بود
مردم با چهره های شان آشنا
شوند - خدا کند انتخاب ما مردم
پسند یابد -

- آیا گاهی از کار خسته -
مینویید چه وقت؟
من از کار خسته نمیشوم - کو -
شما میگویند بر اعتماد مسلط باشم
مخصوصاً وقتی که در جریان فلم -
برداری باشم کوشش من اینست
خود را با تمام توان آرام -
احساس کند و فضای سینمایی
ساخته شود - مگر وقتی که اعتماد
ناراحت باشد آنگاه هیچ چیز
در مخم ظهور نمی کند - فراموش
نمیکم - کی هستم - پی نمیکم - کسی
را نمی شناسم - حرف رانی شوم
یاد روزی در ستیز میباشم تا بخوام و
آرامش روحی پیدا کنم - فقط صبر
و نفسی کلی من همین است -
آینده سینمای ما را چگونه -

از یابی میکند چه کبوت ها برای
کار سینماگران وجود دارد چگونه
این کبوت ها را میتوان رفع کرد؟
حالا سینما با همه نارسایی ها
و کبوت های پرمایه گرفته، نباید
رها کرد - با اقتاد و تخنیک
نیرومندش ساخت زمینه های
تولید بیشتر را مساعد ساخت
و سینما را باید مسیر داد - هویت
افغانی را باید ثابت کرد -
از مردم نباید دور نگاه داشت -
خواست های مردم را با شکلی باید
ارایه داد که ذوق شان بهتر
از بروز برورش یابد - باید زنده و
خودشان را به تصویر گرفت که
بیگانگی احساس نکنند - از مردم
سیاسگزار هستیم چون همیشه
برای فلم های خود شان آه -
عذراشته اند - تشکر -

برابهای سینما

سقوط اش مترسم نه به این معنی
که فشارش را روی شانه های خودم
احساس میکنم بلکه سقوط به معنی
ابتدال گرای که هویت ملی و
حیثیت افغانی ما قربانی نگردد -

- چند سوال مشخص:
- شما ازدواج کرده اید؟
زنده گی شخصی تان چگونه است؟
چند طفل دارید؟ آیا به آن
ها میرسید یعنی به زنده گی
شخصی تان بیشتر میرسید یا نه؟
- بلی شش سال میشود - دو
پسر دارم - کوشش میکنم به آنها
برسم - منحیت یک کارگردان -
احساس شانرا درک میکنم -
فوق العاده شوخ استند - به
من علاقه دارند - برایشان پدر
مهربان هستم هیچگاه خوش
ندارند دست خالی داخل خانه
شوم - همه خسته گی های روز
بامستی آنها رفع میگردد - انرژی
تازه برایم میدهند - باور کنید
در خانه یک لحظه از من دور
نمیشوند حتی هنگام نوشتن -
- عشق از نظر شما چیست
یک سینماگر که در فلم های شان
نیز این ساله جادارد چیست
و چی فکر میکنید؟
عشق انسانی ترین بدیده
است اگر قلب من این احساس را
نمیداشت شاید کارگردان نبودم
عشق مرا نیروی پخشند - قلبی
سرد است که در آن عشق وجود
ندارد - روح تو شاد باد احمد -
ظاهر که عاشق عشق بودی -
- خوب میگویند شما در کار
انتخاب هیروئین بسیار سختگیر
نیمتید این درست است؟
از چیزی که کم پیدا میشود
آدم زیاد سختگیر نمیشود - اما
دلیل اصلی اینست که من
به زن احترام قایل هستم - چون

عشق از شیرین پدیده
است که اگر قلب
من این احساس را نمیداشت
شاید کارگردان نبودم

بقیه از صفحه (۲۱۴)

بلکه برای سینماگر نیز میگویم
وقتی احساس کردید به سینما
عشق ندارید - بگذارید و راه
دیگری برای زنده گی انتخاب -
کنید - پس برای اینکه فلم بسازیم
باید سینما را بشناسیم این دید
سینمایی برای سینماگر سینماست
بدیده های تازه گی گل کرد -
صدیق برمک - همایون مروت -
نمره گی میوه را از شاخ ببر که آن
میتوان حدس زد -
- آیا شما از کار تان خسته
نشده اید؟

نه من خسته نشده ام - چون
هنوز آغاز نکرده ام با موج دست
و پا میزنم - سینما بحر است - کارش
طاقت فرما است ولی خسته کن
نیست - چون هر لحظه تازه گی
دارد - در برابر سینما مسولیت
احساس میکنم - بایه هایش را
اساسی باید بنا کرد - چون از

۱۴ سال دانشان

بقیه از صفحه (۳۶)
دارم ، و خودم از آن جا رستم
غافل از آنکه در یور تکسی
به وی مشکوک شده مقامات
نیصلاح را آگاهی میدهند
عاقبت جسد را در آن میابند !
مجرم اندکی بعد تر از انجام
جرم دستگیر میگردد و در زندان

عدالت در پیشگاه محاکم به اقرار
می نشیند . محاکم ابتدائیه
و مراجعہ اورا محکوم به حبس
۲۰ سال نمودند اما عروس تمیز
طلب گردیده و بریاد می کشد که
ای قنات آخر اراده من سلب
گردیده بود . من مریم (جنون
دوره دارم) . دکتوران معالج
نخسر را تأیید نموده و بالاخره
او با بیان چند سخن و ذکر مرض
توانست حکم محاکم باصلاحیت را
تغییر داده و به ۱۴ سال حبس
محکوم گردد .

ورزش کونگفو

بقیه از صفحه (۸۶)
آن بیشتر شد و تا حال که اضافه از
۴ سال میشود به همین این سبوت
می پردانم و کوشی دارم تا به معیار
های آخری خود را برسانم در عین
زمانیکه تحت نظر عبدالرحیم یوسفی
تیمناش را انجام میدهم خودم نیز -
رهبری کلب را به معده دارم و شاگرد
تربیه مینمایم .
- حرکات ورزش کونگفو از کدام -
ورزش گرفته شده ؟ - ورزش کونگفو
بطور مشخص از کدام ورزش دیگری
گرفته نشده ، بلکه این ورزش خود
دارای تکنیک های خاص میباشد و
بعضاً حرکات آن شبیه دیگر ورزش
های رزمی میباشد .
- فرق ورزش کونگفو با ورزش های
دیگر رزمی مانند تی - کواندو و کاراته
در چیست ؟
- در تی کواندو ۷۰ فیصد از -
تکنیک های پایا لگد استفاده شده
و ۳۰ فیصد از دست کار گرفته
میشود به همین ترتیب در کسارامه
۷۰ فیصد از تکنیک های دست و -
۳۰ فیصد از پا و لگد استفاده بعمل
می آید ولی در کونگفو چنین نیست .
در آن ۵۰ فیصد از تکنیک های دست
و ۵۰ فیصد از تکنیک پاها استفاده
میشود و بعضی فرق های دیگر نیز

دارد . در کونگفو وجود انسان برور
زمان در برابر ضربه مقاومت نهاد
پیدا میکند .
- اگر واضح سازید که ورزش -
کونگفو یکدام سبب پیش میبرد ؟
- کونگفو - توا از ابتدای الی
پرومیسوری دارای هفت خط و چندین
اناقای دوم اتادو و سوم سوتو
چهارم سام ساماید و پنجم
مایاند هست و ششم کواندملیانه
هست و هفتم بنام مای باتها پنجه
مرگ میباشد که در جهان تا همین
اندازه کار شده است . و شالهند
ها هر کدام اول سفید و سبز و دوم
سبز و سبز (سبز سبز) و سوم
قهوهی و سبز (سبز قهوهی) چهارم
سپاه و سبز (سبز سبز) و پنجم
سبز میباشد که جمله ۷۳۰۰۰ -
تکنیک شامل دفاع و ضربه و عکس -
العمل میباشد . در این ورزش نیروی
سلطه بالایی خود نیز رول دارد که
همانا نیروی فیزیکی وجود انسان
است .
- بنظر شما این ورزش بر نظم
جامعه تأثیر سو نه گذارد ؟
- بخاطر جلوگیری از انحرافات
اخلاقی و اجتماعی در کونگفو هنگامیکه
امتحان اخذ میشود همه سوگند یاد
میکند و شعارشان این است -

زنی که همه را...

بقیه از صفحه (۵۸)
شرح چنین دیداری را باور -
گم .
باخاتم ((نثودوروتا)) خد ا
حافظی کردم به دوکتور شعری
مراجعه کردم . او برایم گفت
که خانم ((یولیانثودوروتا)) -
انسان منحصر بفردی است که تا
اکنون حتی یکبار هم در تشخیص
بیماریها اشتباه نکرده است .
همه بیمارانی که او نزد ما
فرستاده همان بیماری را داشته
اند که او خودش قبلاً تشخیص -
دراده است . دوکتور مشویل -
شفاخانه شماره ۹ شهر نینه
من گفت که خانم ((یولیانثودوروتا))
یک شخص دهنده
بی نظیر بیماریهاست . خانم
((پراسکها ایرانوتا)) هسله -
زن خارق العاده ایست که من
ملاقاتش کردم و از قدرت عجیب -
چشمهایش برای شما نوشتم . او
برایم گفت که ((یک روز من حامل
بد شد . کمک نفوی آمد . -
دوکتوران حدود ۶ ساعت
بالای سرم بودند . آنها تصور
میکردند که سکه قلبی کرده ام
من خواهش کردم تا خانم
((یولیانثودوروتا)) را بالای سرم
بیاورند . او آمد و پس از چند
دقیقه که به من خیره شده بود
گفت که سکه قلبی نکرده ام بلکه
دچار تشنج معده ورمی شده ام
بعداً ثابت شد که تشخیص او
درست بوده است))
متخصص شوری که روی
این زن مطالعه میکنند معتقدند
به اثر حاد آن که ۱۰ سال
پیش برای خانم ((یولیانثودوروتا))
رخ داده و بر اثر عمل مقابل بار
های الکتریکی بفرز او توانائی -
شعشع شده تحت قمر زبافته
است و به همین دلیل او میتواند -
آنچه را که نیروی پست و گوشت
بدن انسان وجود دارد ببیند .
حرمه نصیر احمد



بقیه از صفحه (۵۳)

دستگیری، بازگشت خود را به ایران به تمویق انداختند، گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که از ترس کاباره دارها زندانی شدن حاصر نیست به ایران بازگردد و همین خبر باعث وحشت بسیاری از تهیه کنندگان فلمهای ایرانی، صاحبان ستود یوما و همچنین کاباره دارها و ترانه سازها و آهنگ سازها شد و همگی به (محمد کریم ارباب) فشار آوردند تا دست از تعقیب گوگوش و شوهرش بردارد و اجازه بدد آنها آزادانه به ایران بازگردند. (محمد ارباب) در مقابل همه این خواهشها مقاومت کرد. در همین زمان گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که محمد کریم ارباب میخواهد مرا از شوهرم جدا کند و خودش صاحب اختیار من شود. (گوگوش) در این زمان هرگز قادر نبود چکها و سفته های را که (محمد کریم ارباب) از او در اختیار داشت برداشت کند. او این چکها و سفته ها را طی چندین سال به عنوان تضمین اجرای برنامه در کاباره های محمد کریم ارباب به او داده بود و حالا با قطع اجرای برنامه در این کاباره ها طبق قانون مجرم بود و باید یا به زندان میرفت و یا چکها را می برداشت. (محمد کریم ارباب) سفر کوتاهی به اروپا کرد و در همین سفر گوگوش موافقت کرد از شوهرش طلاق گرفته و همسر (محمد کریم ارباب) شود تا بتواند به ایران بازگردد. (محمد کریم ارباب) نیز موافقت کرد که از شکایت خودش از گوگوش و شوهرش صرف نظر کند و تمام چکها و سفته های گوگوش و شوهرش را به آنها پس بدهد. (محمد کریم ارباب) با وکالتنامه گوگوش برای طلاق به ایران بازگشت و طلاق گوگوش را غیا با

(محمد کرم ارباب) به مجرد رسیدن به ایتالیا و نشان دادن برگه قانونی طلاق به قربانی و گوگوش آندورا از تصمیم محکمه مطلع ساخت و گوگوش بناچار و طبق قولی که داده بود در حضور دو شاهدی که (محمد کرم ارباب) با خود به اروپا برده بود به عقد ازدواج (محمد کرم ارباب) درآمد و سر از مدتی به ایران بازگشت تا در کاباره ها برنامه اجرا کند و از حمایت مالی و نفوذ دولتی شوهر جدیدش برای زندگی در ایران برخوردار شود.

در سالهایی که او میخواند و یاروی برده تلویزیون و سینما ظاهر میشد کمتر بیننده سی میتوانست حدس بزند که ملکه ترانه های دلنشین و شاد ایران چگونه اسیر است و چند کاباردار ایران با استفاده از قدرت مالی و افسانهای خود چگونه او را به زنجیر کشید و اند تا از او برای پول بیشتر درآوردن استفاده کنند.

این اولین طلاق و د و مین
ازدواج گروگوش نبود. او پس از
بازی در چند قلم معروف و پولساز
ایرانی از نزدیک با (بهرز و وثوقی)
معروف ترین هنرپیشه فلما ی
ایرانی آشنا شد. این آشنایی
و نزدیکی به عشق جنون آمیز
ختم شد. گروگوش که تقریباً با
بهرز و وثوقی زندگی می کرد
تصمیم گرفت از (محمد کریم ارباب)
طلاق گرفته و با بهرز و وثوقی ازدواج
کند. (محمد کریم ارباب) با
استفاده از قدرت مالی خود با ر
دیگر وارد صحنه شد تا مانع
این ازدواج گردد و خود همچنان
مالک گروگوش باقی بماند. اما
سرانجام به اشاره (دربار)
ایران و در مقابل تصمیم قانونی

که از گوگوش برای ادامه برنامه
هایش در کاباره های او گرفت
به این جدایی تن داد و گوگوش
برای ازدواج با بهروز وثوقی
آزاد شد. ازدواج جدید را ابتدا
اد شوری همراه نبود اما بساز
مدتی این دشواریها شروع شد.
کاباره دارها بار دیگر برای انحصار
کردن گوگوش تلاش خود را شروع
کردند و شوهر او (بهروز وثوقی)
رانیز تحت فشار گذاشتند. در این
نبرد اینبار صاحبان استودیوهای
فلسازی ایران نیز که سخت
محتاج بهروز وثوقی بودند وارد
صحنه شده بودند. این نبرد
نیز به سود صاحبان پول و ثروت
ختم شد و بهروز وثوقی و گوگوش از
بیم جان خود از یکدیگر جدا
شدند. در این دوران کاباردار
ها و سلاطین سینمای ایران چند
چهره جدید را بعنوان رقیب
گوگوش وارد صحنه کرده بودند و
همه امکانات را برای شکستن شهرت
گوگوش بکار گرفته بودند. (لیلا
فروهر)، (شهره)، (نازی
افشار) و... از جمله این رقیب
ها بودند که بهترین ترانه سرایان
و آهنگسازان ایران به دستور واپول
فراوان کاباره دارها و سلاطین
استودیوهای فلمبرداری ایران -
برای آنها آهنگ میساختند. حتی
پای این رقبا را به سینمای ایران
هم باز کردند تا بلکه اراده گوگوش
را درهم شکنند و سرانجام نیز
چنین شد و گوگوش مجبور به طلاق

و جدایی سیم شد * پس از این -
جدایی گوگوش جز چند ترانه بیشتر
نمی‌توانست بخواند و چندین بار نیز
برای نجات از اعتیاد ی که پس از
جدایی از بعروز و ثوقی به آن روی
آورده بود در بیمارستان بستری
شد * مشهورترین ترانه گوگوش
در این دوران (بشنوای همسفر)
نام دارد * این ترانه را گوگوش
ضبط تلویزیونی نیز کرده است و
تلویزیون افغانستان نیز بارها
آنرا پخش کرده است * در این
ضبط تلویزیونی گوگوش موهای خود
را به رنگ طلایی درآورده و -
حرکات نشان می‌دهد که در حالت
معمولی نیست و در نوعی خلسه
قرار دارد *

این دوران مصادف است با
اوج حوادث انقلاب سال ۱۳۵۷
ایران و ناپدید شدن گوگوش و
بی خبری از او. اکنون با چاپ
عکس جدیدی از گوگوش در پوشش
(حجاب کامل) باردیگر از او
خبري در مطبوعات راه یافته است
این عکس نشان میدهد که گوگوش
تأملاً سرحال است و گذشت حدود
۸ سال چندان تأثیری در چهره
او باقی نگذاشته است. اما آیا
گذشت زمان روی صدا و هنر او
هم تأثیر نگذاشته و او درآینده
باردیگر خواهد توانست در
صحنه هنر ایران ظاهر شود
و همان تسلطی را داشته باشد
که در گذشته داشته است؟



پاتی هډوکی یا شاید په کم بسل
پخلنځی کی وي او یا هم له هماغه
قرار دادي قصاب سره.

خبريال: مگر تاسی وویل چی
پخپلو کی جوړ راغلل. که
دغه خبره لږه به ډاگه کسري
خوښ به شو.

هډوکی: هوکی. پخپلو کسری
جوړ راغلل. قرار دادي
قصاب د خريد اړه هیات د ري
واړوغړته دوه دوه کیلو د پسه
غوښه په کڅوړوکی واچوله، اوله رڼو
ته یی زما لږمون بخششی ورکړ.

په هغه شپه کی چی زه یی کم
تللی م اوزما نیم هډوکی یی
له نورو بیلول، زړه م غوښتل
چی د دوي دغه جوړیدل اوله
ما سره دغه عمل رسوا کړ، خو د
قصاب له چرو او تېرکی څخه م
اندانونه ولږیدل او پته خوله
پاتی شم.

خبريال: رښتیا چی تاسی د
زړه سوي وړیاست. زه
حتما ستاسی ژړا فریاد د مسوولو
کسانو غوږ ته رسم. داچی په
دي لږنډه تبه کی له مونږ سره
مرکی ته حاضر شوي اوزحمت
مو ویست مننه کوو.
هډوکی: له تاسی هم مننه.

هډوکی: د دې پوښتنی خواب
په ما پوري اړه نه لري
تاسی کولای شی له هغه چا دغه
پوښتنه وکړي چی زه یی له قصاب
د ادې قصاب څخه دلته راوړي م
خبريال: مگر تاسی د پلورلو او
اخیستلو دغه جریمان
پخپلو پسترو لیدلی دي، ایسا
نه شی کیدای چی خپل د سترگو
لیدلی حال راته ووايي؟

هډوکی: چی نه م پرېزدی نو
باید دخپل زړه غوښه
تاته وسپرم، ځکه چی په تابلو کی
دومره غوښه نه وه لکه زه چی یی
دلته راوړي م. که د خريد اړي
هیات هماغه اندازه غوښه
اخیستی واي نوزه بیچاره اوس به
اوس د خو موسسو په پخلنځیو کی
نه، بلکی په یوه پخلنځی که به له
خپلو هغو هډوکو سره یوځای وای
چی له مایی بیل کړي دي. خود
اخیستلو په وخت کی قرار دادي.
قصاب او د خريد اړي هیات.
غري پخپلو کی جوړ راغلل اوزه یی
په بوجی کی راوچول چی دادي
اوس دلته گوري. اوزموږ

۴۰۰ ملیونه پیشوگان...

په خدمت کی دي. په پوله کی تور
پیشوگان زیات تورن کیدل. د
دغه ناوړه نظریاتو مبلغینو، له
پیشوگانو د شپې ژوند، د سپوږمۍ
په شپوکی د هغی گړنیدل، په
تورن کی د پیشو د لیدو څارک.
العاده توان او په پای د هغه
د بیولوژیات قدرت د مثال په توگه
یا دوه. اروپا د دغه قهر او غصی
په خاطر زیات تاوان وگاله.
صحرائی موزگان په زیاتی چټکی
سره زیات شول اوزار راز ناروغی
په اروپای کی خبري شوي.

پاڼی له ۷۲ مخ نه

له زیان څخه د ژغورنې لپاره، چی
نه یوازي د بیرو بارونو ته زیان
رسوه بلکی پخپله بیرونی ته هم
زیان رساوه، له مصري پیشوگانو
څخه کارواخیست.

په لرغونی مصر کی پیشوگان
سیپخلی گڼل کیدل او هیچا
حق نه درلود چی هغوی ته
ډولزیان ورسوي. که څوک به
د پیشو په وژلو تورن کیدل، د
مرگ خطر به یی برسره گړید.

که چیري به کم کور او راخیست
نولومړي به پیشو ژغورل کیده او
وروسته د کور نور مالونه کله چی
په پیشو په کومی کورنۍ کی سړي
شو هغه به یی مومیایی کاوه او
په ځانگړي مرستون کی به یی
بنځوه. همدې فوق العاده.

د رنای پیشو ته په ځان باور ورکړ
چی خیال کیري چی نننی نښانی
یی تراوسه پاتس دي. په
مسلمانانو کی هم پیشوله ځانگړي
مین او درناوي څخه پرضمن
و او په اسیای هیوادونو کی
د پیشوگانو د زیاتوالی پودلیل دا

هم کیدای شی. ځینو مسلمانانو
پخوا عقیده درلوده چی د ري رنگه
پیشو، کورله سوخیدو څخه ساتی
البته د اهت او درناوي تل اوسه
هرځای د پیشوگانو په برخه
نه و. په منځنیو پیړیو کی مسیحی
کلیساگانو په اروپا کی اعلام کړه

چی په پیشوگانو کی ناپاکه روح
موجود دي او پیشو د وزخی موجود
دي چی د شیطان او کوډگرو

د وخت په تیریدو سره دغه خرافات
هیرشول او یوځل بیا په اروپا کی د
نړي د نورو ځایونو په ځیر پیشوگان
د انسانانو په نزدی د وستانو بدل
شول. د ځینو هیوادونو پخوانیو
ادبیاتو پیشو د خوښی، نوښت،
هونیاریا، پوهی او مبارزې.
سمبول بللی دي. ټول پیشوگان یو
ډول اواز لري ((میو میو)) خو
د نړي په بیلا بیلو برخو کی
انسانان په مختلفو اصطلاحاتو
هغوی ته غږ کوي. روسان وایی
((کیس کیس))، انگریزان
او مصریان وایی ((پس پس))،
هندیان وایی ((چو چو)) او
فارسی وایی ((پیشو پیش)).
په نړي کی څلور سوه ملیونه
کورنی پیشوگان ژوند کوي چی د
بیلا بیلو نژادونو لرونکی دي. د
((لاوس)) فرهنگه (د ۱۹۸۳
کال چاپ) د پیشوگانو نژاد ۶۸
ډوله یاد کړيدي. ډیر کلونه پخوا
((فراگوست)) په تابلو کی د
هند په سمندر کی پروت دي څه
ناڅه زر پیشوگان پیدا شول چی
خپل خواړه یی له سمندري موجوداتو
څخه تا مینول اودي مسالې.
وښودله چی پیشوگان کولای شی
انسان ته له اړتیا پرته ژوند وکړي
ښایی د انسانانو په وړاندې د
پیشوگانو د بی پروایی او غرور
یو دلیل همدا په ځان باندې
باوري.

پوښتنه دلته ده چی ایسا
انسان له پیشو پرته ژوند کولای
شی؟

د پیلوم جفا

بقیه از صفحه (۷۷)

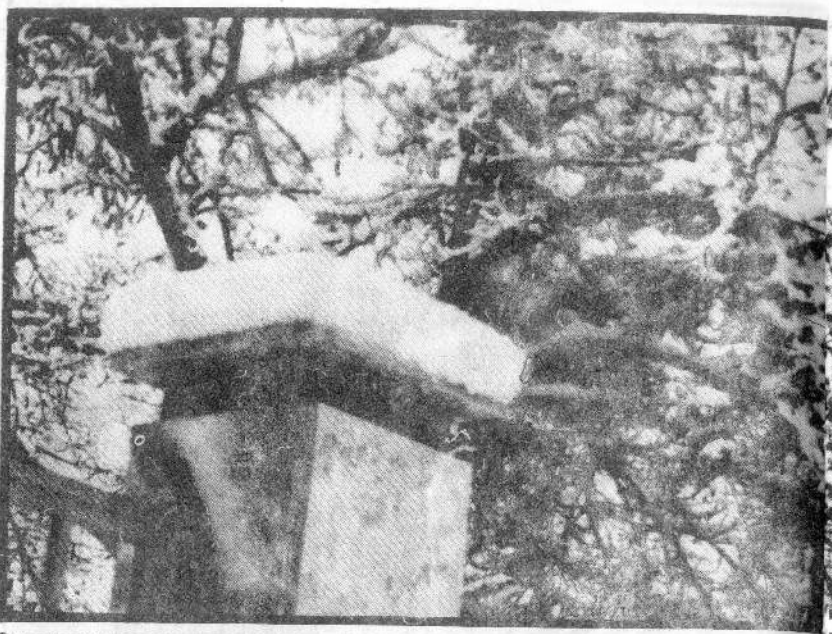
د وچشمان سیاهت قدرت بې با تم د ارد
به هر موزگان تیزت راکی رارهنماداري
زاند از نگاهت راد پو اکتیف میار
به چشم شوخ مست خوب تر طوفان بلاداري
به تلویزیون قلبم دیدمت ای شاهکار حسن
که را که اندرول رقصیدی واکت سینماداري
چرا راضی شدی جانابه نورمول جفا کاری
تو چون زیبایی وینوس و آهنگ لستاداري
تو از کسب تحصیلات عالی شد غرور افزون
به عاشق کبر و استغنا مکن روی خداداري
زیهلوی خرامت انقلاب عقل و دل خیزد
چو د پیلومات صد ها متنه اند ز زیریاداري
رسد تا قدرت حست به اوج افتخار خود
بی تمخیر ملک دل خیال کودتا داري
غرور و کبر و بی پروایی ویداد و استغنا
و یک دنیا تغافل زیر عنوان حیاداري
کس چند امتحان ای به دیلم دارمن
دل و دین و سرور مید هم گریده داري
عطاره زهره و زحل مریخ و (مشتری) نیتون
هم اوزا نوس و خورشید و قمر و زونما داري

برای شما انتخاب کرده ایم

قصر ملل

ژنیو بحیث بعثت آنانیکه
از ازار و انیت می گزینند
و بعثت مرکز آزادی مذ هبسی
و معنوی و محل تصمم گیري
در بین ملل معروف گردید .
این نقش هارا ژنیو طی قرون
متدای کماشی کرد که نتیجه
دفاع د لیوانه آن از آزادی های
شان میباشد از سوی دیگر ژنیو
د قلب اروپا موقعیت خوبسی
داشته برای تاء مین صلح
شهرت جهانی را کسب نموده
است . اول در ۱۹۲۰ بحیث
مقر جامعه ملل قرار داده شد
و از ۱۹۴۶ یعنی از جنگ
جهانی دوم باینطرف مجددا
مرکز فعالیت بین المللی گردید .
سمبول نقش بین المللی
ژنیو (پلی دناسیون) یا قصر
ملل متحد در ژنیو است که در آن
سالانه بیش از ۵۰۰۰ مجلس
دایر شده ان را معروف به
مرکز کنفرانس جهانی می سازد .
بسیاری از فعالیت های ملل
متحد در ساحات اقتصادی بشری
و اجتماعی بشمول خلع سلاح
و مسامی بین المللی براری
حفاظت میراث بشریت در همین
قصر صورت میگیرد .
پلی دناسیون در رملیوی
۲۹۰۰ نفر مومرین بین المللی
سالانه شاهد ۵۰۰۰ نفر
اعضای هیئت های مختلفه
بوده همچنین مرکز مطبوعاتی
ژنیو میباشد که در آن در حدود
۲۰۰ نفر روزنامه نگاران خبرها
را جمع آوری و به دورترین گوشه
های جهان ارسال می نمایند .
پلی دناسیون بین ۱۹۲۹
و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن
از بین طرح های پیشنهادی
از طرف يك تیم بین المللی
بنا نغری انتخاب گردیده

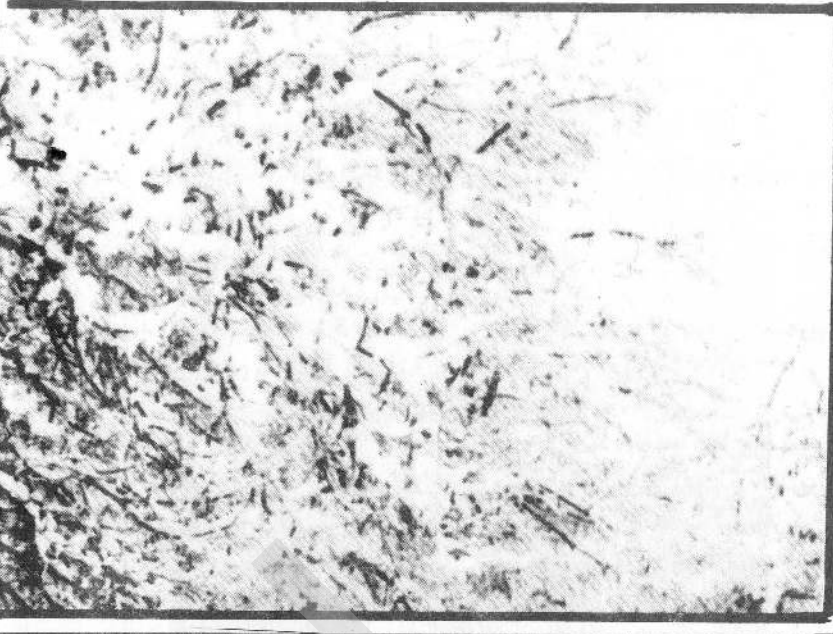
پیر زن با دستهای سه
سوز زد .
— خدا یا ، حسین من
... حسین من !
پسرک از نقشهای روی
دیوار چشم برداشت و مادر را
کلانش را دید که روی بر زمین
نهاد و اند و مویه میکند . آرام
آرام به سوی آنان رفت . سر
صندلی نشست . هر دو زن
مینالیدند .
— حسین ... حسین ...
آواز های در گوش پسرک
طنین انداخت . بی اختیار
آهسته آهسته با مشت های سه
سینه زد و زمزمه کرد .
— یا حسین ، یا حسین ...
پس بعد ، برخاست و به سوی
ارسی رفت . به نقشهای سپید
روی دیوار نگاه کرد ، نقشهای
سپید شکل گرفتند . روی دیوار
سرای پریده ای را دید که بر
زمین ، بردشت و افتاده اند .
سرای پریده و همه سفید بودند
به نظرش آمد که مادر و مادر کلانش
در میان سرای پریده و ناله
میکند . مادر و مادر کلانش هم
سفید بودند . مانند برف بغضی
گلوش را گرفت و با سختی فریاد
زد :
— هزار لعنت بر شما !
مادر و مادر کلانش لختی
آرام گرفتند و بعد ، به يك صدا
گفتند :
— آمین !
و باز هم مویه شان را از
سر گرفتند :
نقشهای روی دیوار ناله
پدید شدند . پسرک تنها يك
چیز را دید بر دیوار يك نقش
بزرگ بود . سر پریده و پدرش و همه
اش سفید بود . مثل برف .
— حسین ... حسین ...
...
پلی دناسیون بین ۱۹۲۹
و ۱۹۳۶ اعمار شد و نقشه آن
از بین طرح های پیشنهادی
از طرف يك تیم بین المللی
بنا نغری انتخاب گردیده



مادی روی دیوار

دیوار خیره شد . نقشها باز هم
جان گرفتند . دشت کربلا را دید
همان طوز که مادر کلانش میگفت .
خیمه ها و آشتوان را دید . سواران
و اسپان را دید . همه چیز سفید
بود . همه کس سفید بود .
زن جوان که برگشت .
و حشود و میلزید . پیر زن
پرسید :
— چیست ، چی گپ شده ؟
زن جوان ناخنهایش را به
گونه هایش فرو برد و چرخ کشید :
— خاک بر سرم شد .
تباه شدم .
پیر زن گفت :
— چی میگوی ، چی گپ
شده ؟
زن جوان ناله کان گفت :
— رجب میگوید که موثر حسین
را زده اند .
مادر کلانش سر اسیمه پرسید
— زخمی شده ؟
زن جوان بیحال نالید :
— نمیفهمم .
نکفت . رجب هم دیگر خبر
نداشت .

مادر کلانش گفت :
— کاش که ... کاش که
...
پسرک پرسید :
— رنگ دشت کربلا مثل این
دیوار است ، نی ؟
سوالش بی جواب ماند .
مادرش گفت :
— همسایه ما رجب هم
نیامده .
مادر کلانش گفت :
— هر دو شان یکروز رفتند
نی ؟
زن جوان گفت :
— ها ، یکروز رفتند .
برفباری زیاد است ، وگرنی زود
می آمدند .
مادر کلانش گفت :
— یا تشنه لبان کربلا !
آواز د روزه کوچه شنیده
شد . پیر زن گفت :
— زینب ، ببین کیست ؟
زن جوان بیرون رفت .
پسرک به نقشهای سپید روی
نداشت .



بر نقش

پیر زن نالید :
— یا سید الشهداء ،
خودت نگهش دار !
همه چیز از پیش چشم
حید رگم شد . دیگر نی سواری
بود و نی اسبی ، نی درفش و
نی علمداری . تنها نقشهای
سپید بر دیوار خاکبازنگ دیده
میشد . خاموشی بود . برف
میبارید .
پسرک پرسید :
— سید الشهداء نامش
حسین بود ، نی ؟
مادر کلانش جواب داد :
— امام حسین .
پسرک گفت :
— پدر من هم نامش
حسین است .
مادر کلانش گفت :
— امام کجا و پدر تو کجا ،
پدرت به خاک پای امام هم
نمیرسد .
حید رگفت :
— اما نامش حسین است .
اگر د رکربلا میبود شهید میشد .

زمزمه کردند :
— جل جلاله !
پسرک همچنان سرگرم
تماشای جنگ سواران بود .
هیاهوی جنگاوران ، شیهه
اسپان و آواز چکاچک شمشیرها
را میشنید . همه چیز سفید بود
اسپان ، سواران ، درفشها و
شمشیرها .
پیر زن به عروسی گفت :
— حسین این دفعه بسیا
دیر کرد ، خدا خیر کند .
زن جوان گفت :
— آخرد ر دشت و کوتل يك
قد برف است . موثر به آسانی
نمیروند . شبها موثرها در راه
میانند دفعه پیشتر که حسین
آمد ، گفت که چار موثر را زده
اند .
مادر کلانش پرسید :
— موثرها چطور ، زخمی
شدند ؟
زن جوان گفت :
— نی هر چارشان مردند
...

بقیه از صفحه (۳۱)
حید رگفت :
— کمپرو کالای سفید
دارد .
مادر کلانش پرسید :
از روی چی میگوی ؟
حید رگفت :
— بیا خودت ببین ...
کالایش سفید است .
مادر کلانش سخن پسرک را
ناد شنیده گرفت . لحظه ای بعد
آهی کشید و گفت :
— یا امیرالمومنین !
پیر زن با پخته هایش از
پیش چشم پسرک ناپسندید شد .
دیوار خاکبازنگ با نقشهای سفید
باقی ماند . بعد ، باز هم نقشها
شکل گرفتند . سواران پیشماری
روی دیوار پدیدار شدند .
سواران هیاهو میکردند و هلهله
شان همه جا شنیده میشد . در
پیشاپیش آنان سواری با شکوه و
جلال دیده میشد . شیهه اسپان نی ؟
با هیاهوی سواران گد شده بود .
شمشیرها و برافهای سواران
صدا میدادند .
حید رپرسید :
— امیرالمومنین بیرون را
خودش میگرفت ؟
مادر کلانش جواب داد :
— نی ، حضرت علمدار ما مادر کلانش گفت :
داشت که پشت سرش میرفت .
پسرک باز هم پرسید :
— علم حضرت سفید بود ، دشت و در میان سواران دوید .
نی ؟
پیر زن گفت :
— نمیفهمم ... من که با درفش سپید افراشته . سواران
ندیده بودم .
حید را آهسته گفت :
— حالا که سفید است .
مثل برف .
پیر زن صدا زد :
— زینب !
زن جوانی از گشکن
جواب داد :
— چی میگوی ؟
پیر زن گفت :
— اینجا بیا .
پدر ، ضخیم کنار رفت و زن
جوانی که سرش را با دستمال



زموږ ځوانان همدمونځي زده کوي

ورکول کيږي . يوه هنري جوړه
پروفیسور چترجي او کرشنا چترجي
د سند روپلو په خانګه کې ، اشوکمار
میترا د موسیقي الاتو د غږولو په
برخه کې او عرفان محمد په ستار
وهلو کې د دې مرکز له زده کوونکو
سره مرسته کوي . د دغو استادانو
هر یو یې د موسیقي په اسمان د -
بحالنده ستورو په څیر لوړ مقام
لري . په دغو کورسونو کې د زده کړې
بهر د ټاکلو وختونو له مخې تنظیم
شوي او زده کړه هره ورځ پکې
دوام لري . څرنګه چې پوهنیزو
د دغه راز کورسونو جوړیدل او په
دغه برخه کې د کادرونو روزل زموږ
په هیواد کې د موسیقي اساسي
بنسټونه پیاوړي کوي او زموږ د هیواد
او هند ترمینځ د دوستۍ د لا
ټینګښت لپاره به یوه وسیله وي .

خو کاله مخکې د کلتور د دولتي
کمیټې په چوکاټ کې د هندي -
کلاسیکې موسیقي د زده کړې
کورسونه جوړ شول .
د زده کړې دغه مرکزي د تبلي
سه تار ، رباب ، زیربلی ، گیتار
ترمپت ، سکفون ، ماندولین -
کلارنت ، جاز او د موسیقي الاتو
د ترمیم په څانګو کې پنځه کورسونه
شته ، لوستونه یې د نوټیشن د -
سیستم پر اساس د پیاوړو هندي
او کورنیو استادانو له خوا



د نوټیشن په سیستم د موسیقۍ زده کړه د دغه هنر په وده او -
پر مختیاکي اساسي کلام او د علمي بنسټونو پر بنیاد اکاډمیکه زده کړه ده.

د دې مرکز پوښتنی به ځواب کی داسی وویل:

ماله کوچنیوالی څخه لدې - هنر سره مینه درلوده، او نه یوازې ما، بلکې زما وروڼو پردې چترجی او د پیک چترجی هم د موسیقۍ د نړۍ سخت مینه وال دي د موسیقۍ د زده کړې په برخه کی می لومړنی ګامونه د استاد واجد حسین خان او استاد امیرخان په مرسته اوچت کړل. وروسته می له استاد ((پندت بهولاناها بهت)) چی د ختیځ د موسیقۍ د نامتو استادانو څخه ګڼل کیږي زده کړه وکړه. باید ووايم چی زه په خپل هیواد کی له شلو کالو راهیسې د ((الله اباد)) د موسیقۍ په پوهنتون کی د استاد په توګه دنده ترسره کړې. کله چی ستاسې په هیواد کی د هندي کلاسیکې موسیقۍ د زده کړې مرکز جوړ شو، زه له نورو استادانو سره د موسیقۍ د تدریس لپاره ستاسو هیواد ته راغلم. باید ووايم چی په افغانستان کی د هندي کلاسیکې موسیقۍ د مرکز ممتاز شاګردان - کولای شی په هندوستان کسې خپلې زده کړې د موسیقۍ په څانګه



بشپړې کړې، لکه څرنګه چی همدا اوس شپاړس تحصیلی پور سونه د موسیقۍ په برخه کی د دې مرکز په واک ورکړ شوي دي.

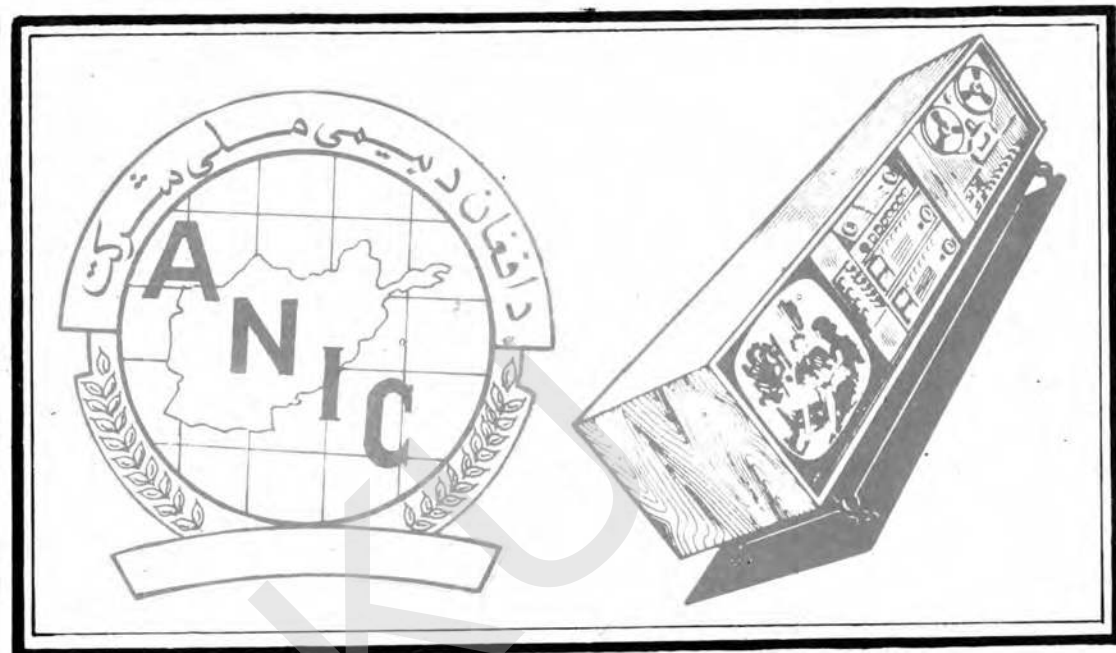
هغه زموږ د کلاسیک سند رغاړو په باب وویل: ستاسې په هیواد کی د کلاسیکو سند رو پیاوړي هنرمند چی زموږ فرهنگي ټولنه پري د موسیقۍ په برخه کی د موسیقۍ د نړۍ د باعتباره کسانو په توګه ویاړي - مرحوم ((استاد سراهنگ)) دي چی په رشتیا سره پیرینه

اوسنکلی وایي. محترم استاد رحم بخش هم دینو کلاسیک سند رولو په ډله کی دي او اوس شریف غزل هم ستاسو د ویاړو غوټیو څخه ګڼل کیږي، - هغه کولای شی زيات زده کړي او بی سندرې روایې.

پروفیسور روبین چترجی د کابې ویلو په باب وویل: زما په عقیده په کابې ویلو او کاپی اخیستلو کی کار هغه وخت ښه دي چی له اصل څخه ښه وي. په دې موده کی چی زه په افغانستان کی یم په تاسف سره وینم چی دغه کار ستاسې په هنري ټولنه کی زیات رواج لري او هغه مثبت او ارزښتناکه تمایل چی باید لرلی یی نه یی درلود.



شرکت بیمه ملی افغان



تماماً "خدمات بیموی شما را به اسرع وقت انجام میدهد
آدرس : منزل ۵ و ۶ تعمیر ۱۴ منزله پامیر



حادثه خبر نمیکند ، خود را بیمه نمایند تا
از بیم حوادث در امان باشید .

بیمه پشوانه* مطمئن هستی و دارائی شما در مقابل حوادث ،



آرزو می‌توانید تا طره خوشی محفل عروسی
تا دم دایمید با خود داشته باشید

بیارامین ویدیو کست با کمره های مدرن

فلسه داری رنگه با کیفیت خوب و دقت

بیشتر در خدمت

شماست

آدرس: بیارامین ویدیو کست
منزل اولاد فرد و شکاه بزرگ افغان

۳۵۷۰۴

تلفون: ۲۶۷۷۶ و

کست های موسیقی

ویدیو مورد نظر تا از بیارامین

ویدیو کست بدست آورید.

ثبت و کاپی فلمهای شما پذیرفته میشود.

لباس های مورد نیاز تا از

از قوشگاه رویان بخريد



انواع لوازم آرایش، انواع جرابهای گلشن

و غیره اجناس تازه رید و قیمت های مناسب

عرضه میگردود.

کادر

زرغونه میدان شهر نو

مطالب ارسالی شما

نامه ها و

در ارتباط

محتوم متین خوزیانی !

د مجلی کار کوونکی ستاسی د نیک نظر
خڅه د مجلی په هکله مننه کوي . غزل مورا
ورسید چی په راتلونکی گوډی به یی خپور
کړو . ستاسی د لازياتی همکاري په هیله .

سید امان الله اشرفی ومحمد نسیم سامی

طنز ارسالی شما به اداره مجله رسید
شما د لرونش طنز استعداد خاص دارید .
اښه راکه برای نشر د مجله سیادت ارسال
داشته اید . دریکې از شماره های اینسده
به نشر می رسانیم .
طنز ارسالی دوست ما محمد نسیم سامی
جالب بود نام شما درست حل گفده . گمان
مفحه چی چطور میشود .

خواجہ معشوق صدیقی

نامه ثان را بدست آوردیم . تا کی
کرده اید که حتماً نظرتان را درباره
خوشبختی به نشر برسانیم اینسده
پخوانید : زن وشوهر باید به یک
مفکوره باشند و به حرف همدیگر گوش
بدهند تا خوشبخت باشند .

محمد بشیر نجاب
محصل ستوماتولوژی

از حسن نظرتان نسبت به مجله سپا و ن
سپا سگزاریم . طالب همکاری های تان
هستیم نام تانرا در شمار حل کننده ها
ثبت کردیم در همین شماره قوه کشی
می شود .

نفسه قاید

از شوراي مركزي جبهه ملی ج ۱۰

از نظر تشویق آمیزتان نسبت به کار خود سپا سگزاریم ولی هنوز کار زیادی را
پیشرو داریم تا رضایت کامل خواننده گان را بدست آوریم خواهشمندیم در هر
شماره نظریات تانرا ارسال نموده مارا یاری رسانید تا کار خود را بهتر
سازیم . ما هم همین آرزو را داریم که مجله سپا و ن در همه جا بدست
خواننده ها باشد ، به گفته شما حتی در سرویس های ملی هم

بري المحرر!

نامه بر لطف تان رسيد . از محبت تان نسبت به مجله سباون سپاسگذاريم . هرآنچه است برايشماست . اميد واريم هميشه مارا ياد كنيد و همكار دايي ما باشيد . دريكي از شماره هاي آينده با لطف يد رام مصاحبه انجام خواهيم داد . منتظر همكاري هاي بعدي تان .

شايسته بزرگان!

شما بزرگان را در كافه بزرگ و بزرگ بدست آورديد . شما استعداد كافي در شعر گويي داريد . اميد واريم بيشتر به اين عرصه توجه نماييد . آنچه را براي نشر ارسال نموده ايد در شماره بعدي در صفحه جديد نشرشراي جوان به نشر ميرسانيم . به آرزوي همكاري هاي بيشتر تان .

مير محمد عثمان بهيج!

نامه شمارا همراه با مطلب ارسالي تان بدست آورديم . به پاسخ سلامهاي تان از ما هم صد سلام . اين هم قسمتي از مطلب ارسالي تان :
((عشق من !

مرغ دلم هر لحظه به پروازي آيد و از معبد عاشقان سخن هاي بي شماري مي آورد : آه ، ناله ، خوشي ، سرود و فرياد و سخن هاي ديگر همه از دست معشوقان ، توهم با آنها هم دست شده بي كه به فرياد و ناله هاي گوش نميد هي و به اشك ريختن هاي ارج نميگذاري و دل نمي سوزاني .

رامين ابوي!

درياره بر شرفي تان دريكي از شماره هاي بعدي پاسخ ميدهم و نيز با اسد الله بديع مصاحبه ها به نشر خواهيم رسانيد . به آرزوي همكاري بيشتر تان .

حسينه جان!

نامه مفصل تان را بدست آورديم . از لطف و صميميت گرم تان تشكر . سلامهاي ما را نيز پيژديد . به لطيف يد رام مي گوييم كه بعد از اين نوشته هاي خود را با ترجمه دري آن به نشر برساند . با شاعران و هنرمندان مورد نظر تان حتما در شماره هاي آينده مصاحبه مي نماييم ولي آنچه را كه در مورد نشر تيري هاي ادبي مطالعه نموده ايد در مورد نشر ژوندون است . مجله سباون بيشتر يك نشر دوقي است .

ما بسيار صميمانه منتظر نامه هاي بعدي و ارسالي ميتوانيد همكار دايي ما باشيد ، نظريات تان را كاملا در نظر مي گيريم .

به پاسخ خواننده محترم مجله سباون بايد متذكر شويم كه علي روزهائي نشر شماره سيم مجله سباون تعداد زياد نامه هاي دوستان بما مواصلت نموده و مواصلت نامه ادامه داشت . مانده ملحوظ از همه خواننده گان اظهار سپاسگداري نمود و وعده ميدهيم ، بديين نامه هاي آينده به هم نامه پاسخ ارايه خواهيم نمود . صميمانه .

بر شما فاد گرفتیم

متولدین هر ماه به بخش مربوط مراجعه
نموده و فال خود را مطالعه نمایند

حمل

زودی در موقعیت مناسبی قرار خواهید گرفت.
تا برای گرفتاریهای عشقی خود راه حل یافت کنید.
بر توقع نیایید. فکر نکنید که بخاطر مورد علاقه شما
بايد تمام فکر و کوشش را تنها و تنها متوجه شما سازد. خوشتر این
خود را حفظ کنید مخصوصاً وقتی مورد انتقاد قرار میگیرید. در هر
حالتی باید برخوردی تریا کنید. تا سرانجام در کشورتونک همس
استد میباید.

ثور

اگر نمی پرسد داشته باشید حدایی ها بیترسی آید
اگر عاقلید منتظر دیدارهای خوب باشید اما
باید وارد ماجرایی به فرجام بشوید. بر سر میباید زیرا سلامت
شما در خطر قرار میگیرد. شاید یک خبر خوب برایتان برسد.

جوزا

در باره کسی که اخیراً با او آشنا شده اید بیشتر
تعمیر کنید. از قداوت با عدله خود داری کنید
زیرا بعداً به اشتباه خود پشیم میبرد. اختلاف ها جزی
است نباید باعث سردی تان و گرم خانواد شود. مجرد ها
برای تصمیم مهمی آماده میشوند. متولدین قوس شما را دوست
دارند.

سرطان

انتاریا سر آید را از سر خود بیرون کنید. عشق لحظاتی
تنها بی شما را بخواهد کرد. غریبه درون دارند
با دیگران در میان نگذارید. از مادر خود زیاد توقع نداشته
باشید. آمد ماهی سه تان بیشتر خواهد شد. مسافری از
میان متولدین میزان به دیدار تان خواهد آمد.

اند

آزادی دیگران را احترام بگذارید و کمتر با مردم جنگی
شوید. برای زندگی آرام تر به محبت اطرافیان احتیاج
است. عقاید خودتان را به خانواده تحمیل نکنید. در این ماه
مواظب متولدین عقرب باشید. کمتر در این ماه معاشرت کنید.

سنبله

در زندگی دیگران کمتر دخالت کنید یا این در حالتی
عده ای را علیه خود برانگیخته اید. یکی از آرزوهای
دیرینه شما به زودی عملی خواهد شد. تمام از همه جا دنبال
شماست. ستاره عشق شما با ستاره متولدین جدی یکی است
فال متولدین این ماه را به دست بخوابانید.

میزان

در مسلی که تا می کنید یک شمار فنیید و دیگران به
یاری شما خواهند آمد. ممکن است آرزوهای بزرگ به
این زودی ها تحقق یابند. اما آرزوهای کوچک دست
یافتنی است. خانم ها در میمانی ها مورد توجه قرار خواهند
گرفت. نسیم عشق و محبت در زندگی به زودی میوزد.

عقرب

بیشتر مواظب قلب و جهاز هضمی خود باشید. مریضی
را باید سریعاً مداوی کرد. بیشتر داشته باشید
تا ناامیدی از شما جدا و در نبود رستان فقر شمس در زندگی
ایند شما خواهند داشت. سفر و زیارتی خطرناک است.

قوس

جادو شکاری خواهد داد. شما سعی کنید از کاران
مور که بران زندگی اینده خود برنامه ی تنظیم کنید
به خاطر دانست که افعال بزرگ میشوند بزرگوار میباشند
و دیگران ما را توت میکنند نباید سال را بیهوده پشت سر گذارند
زیاد نگران نباشید. ویا متولدین حمل بیشتر دوستی کنید.

جدی

در (ملی بس) مواظب جیب های خود باشید. در
این ماه با خود حداقل یون را حمل کنید. اجازه نده
هید اختلافات کوچک زناشویی تمام فکر شما را به
خود مشغول کند. با خانواده همسر تان آشتی کنید. وقتی
همه ها صحبت بر سر آشتی است. شما چرا این گونه رفتار
نمیکند. به نامه های رسیده موری پاسخ دهید.

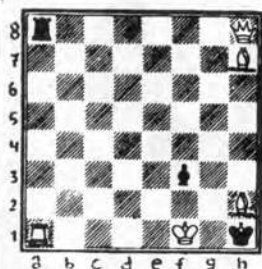
دلو

جاء طللی شما ارض میشود و به زودی به یکی از آرزوهای
بزرگتان خواهید رسید. باز در استان همانگونه
باشید که تا کنون دوست داشتید با شما باشند. مجرد ها
برای ازدواج تصمیم خواهند گرفت. درباره زندگی و کار تان در این
ماه تمیزید بکران صحبت کنید زیرا احداث ها را بر خواهید انگیزد
اگر عده شما ناراحت است حتماً نزد دو کشور بروید.

حوت

تصور کنید که این بزرگترین شکست عشقی است زیرا
عشق بزرگسوز را ستار شماست. جلیه های منفی زندگی
را بزرگی نکنید. بهار آیند. برای دخترهای جوان نشاط و
زندگی جدید را به همراه خواهند داشت. روحهای جوان
صاحب اولاد جدیدی خواهند شد.

سمای شطرنج

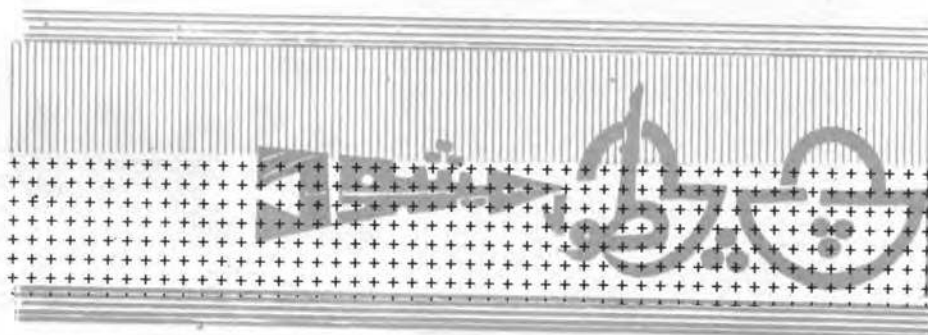


سفید بازی را شروع و سراز در حرکت سیاه
رامات می کند.

ارکیر مهره ها - سفید : شاه f1 - رخ a1
فیل h4 - فیل f3 - وزیر h8
سیاه : شاه h1 - پیاده f3 - رخ a8

حل کنندگان

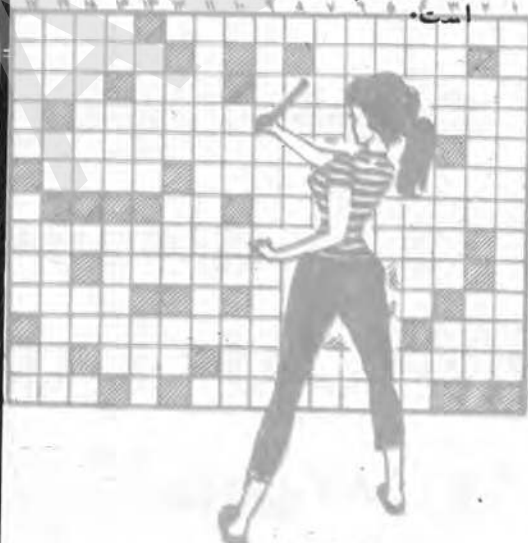
دوستانیکه پاسخ درست ارسال نموده اند :
حمزه ، فتح محمد آریا ، نگین - ال
تاج محمد ، سید مصطفی شاه ، عبدالجلیل
فقوری ، عبدالخلیل ، امان الله حبیب ، -
راضیه زیارمند ، مصطفی سحر ، عادل انور
عزتی ، زین زیارمند ، عصمت الله مجیدی
فریده چمتو ، عزیزه ، محمد نسیم سلفی
سمیرا ، سید قادر ، نادیه ، عبدالمتین
عمران ، نیلوفر ، جاوید احمد ، ارس ، رامین
سید معین ، محمد علی ، محمد ولی ، جاوید
محمد ناصر رهین ، گلنار ، شفیق الله
فریده قریلی ، احمد جاوید ، سید تمیم ، -
محمد بشیر نجابی ، نور احمد ، سلمان دستیار
ناهید احمد زری ، فرشته شرف ، بصیر عباسی
قیام الدین صدیقی ، احمد شاه ، وحید
حبیب ، هانا ، عبدالعلی میرزا ، محمد میر
پرویز ، محمد انور صدیقی ، محمد هما یون
جریان ، احمد خسرو ، فلور ارامی ، آریا همت
غلام حبیب ، عبدالشکور یما ، تویالی واحدی
عبدالهیاتی ، عبدالله ، عبدالرزاق رسنگار
احمد جواد نشیط ، لیلما ، ظاهره ، سرفی
مسعود احمد حمیدزاده ، شریف تنگ
مجیب الله ((ضیاف)) نقیبه نیرزانی
صابره یوسفی ، عبداللطیف ، زهره حیات
حکیمه ، عطا محمد نبی ، پژمان ، ترنما
رامین ایوبی ، مرضیه ، حمید سلحشور
عوب از خیرخانه ، غنیه ، سید سمیع الله
عبدالواسع ، شمس علی شمس ، حقیقه
به اسامی فوقه کوریا ، شفیق الله
محمد علی سرباز ، مجیب الله ((ضیاف))
هما ونیلوفر برنده جایزه گردیدند .



جدول

السی .

- ۱- نویسنده معروف فرانسوی و خالق رمان ۳
تفنگدار که پسر نیز نویسنده و همنام
وی بود - مزد و پاداش
۲- سرود و نغمه - عم طول است و هم
بلندی
۳- آواصد ۱ - عکرا آن باران دید ما ست -
هم نام است و هم روشنائی
۴- دروازه - خشک نیست - سردار مقدونی
و فاتح شرق باستان
۵- چشمه - رود کی می گفت بوی آب آید همی
۶- وحشی نیست - توده - عرس این شاعر را
می گیرند
۷- محفل و مجمع - ماده کهنه - معنوق
بلبل
۸- واحد پول ایتالیا - عیاری و مردانگی
۹- سمت و ظرف - هادی کاروان و نگاهبان
شترها - سیر اشاره
۱۰- هنوز کهنه نشده است - اشاره
۱۱- مذبح و آیین - شهری بزرگ در اتحاد
شوروی
۱۲- یگانه - باوه و شراب - مادر به عری -
چراغ شب - عکرا آن بلی به روسی است
۱۳- تکرار یک حرف - دست نخورده - هوا
زیستان



برندگان جوایز یک یک
قطعه فوتوی برفی شانرا
نیز به همراه داشتند .

- مسودی .
- ۱- بانوی بزرگ هند که بندی بهین ترور شد
۲- مداوا - هفته به انگلیسی
۳- بهترین دوست آدمی - هم به معنای
محفل است و هم به معنای پارلمان - حرف
نهی روسی
۴- عضوی از بدن - معمولاً نویران گران
است - ماده فقیران
۵- تکرار یک حرف - جنس مذکر
۶- باز هم تکرار یک حرف - هم تا است و هم
بر سر می رود
۷- جمعه می باشد - شباه انگلیسی
۸- یکی از فلزات
۹- حرارت - هم به معنای قشر و لایه - تم
نشین شده است و هم اصطلاحی است
در علم کیمیا - همان سیل است



فروشگاه موتر برادران



آدرس:
چارراهی انصار شهر نو

موترهای هوندا مدل ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸

پننه‌های موترهای پتر و هوندا
موترهای پتر مدل ۱۹۸۷

موترهای نیسان مدل ۱۹۸۷ و ۸۸

نیازمندان میتوانند به تلفون ۳۴۲۹۲ در تماس شده و یا به دفتر فروشگاه مراجعه نمایند.

بسته و بخواهیم

بسته

تجارتی

بانک



بانک معتبر دنیادوست دارد

بسته تجارتی بانک تبادل پول هایتان را از مرکز و لایات کشور و بالعکس آن و نیز از یک ولایت به ولایت دیگر میسر مرکرو نمایندگی های ولایات بانک به اسرع وقت انجام میدهد

بسته تجارتی بانک پول های شمارا بصورت مطمئن حفاظت و حراست نموده و قروض وارداتی و صادراتی تجار و موسسات را به شرایط سهل اجرا و بارچالانی اموال را نیز انجام میدهد

بسته تجارتی بانک با (۳۰)



دانشگاه بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت
فروش تمام اموال تولیدی
صنایع کشور

داره کمنا بهترین

اموالی در مشهورترین

کمپنیز مجربان

فروشگاه بزرگ افغان

وسایل و اشیای مورد ضرورت خانواده
را جدیداً وارد نموده و به قیمت مناسب
به فروش میرساند.

با ۱۹۹۰ افغان بهترین
فوقی خود را در دسترس
برگذاشته اند

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library